

۲۹ - ۳۰
بهار و تابستان
۱۳۷۱

دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

ویژه نامه

به مناسبت تشریف فرمایی ریاست جمهوری اسلامی ایران
حجة الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی به پاکستان

۲۹ - ۳۰
بهار و تابستان
۱۳۷۱

دانش

فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

راین فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاره

دکتر سید علی رضا نقوی



بخش اردو

۱۶۱	خانم دکتر ریحانہ خاتون	داراشکوہ - قومی یکجہتی کا ترجمان
۱۷۵	ڈاکٹر عطش درانی	فارسی اصطلاحات سازی - ایک مختصر تکنیکی جائزہ
۱۸۷	خانم ام سلمیٰ	آغا احمد علی اصفہانی
۲۰۱	رضا ہمدانی	خاور درانی - فارسیگوی پیشاور
۲۱۳	سید حسین عارف نقوی	امیر کبیر سید علی ہمدانی
۲۲۵		مقالاتی کہ برای دانش دریافت شد
۲۲۶		کتابهایی کہ برای معرفی دریافت شد
۲۲۸		مجله هایی کہ برای معرفی دریافت شد
۲۳۱		درست نامہ دانش شماره ۲۷-۲۸
۲۳۴		در گذشت دو استاد بزرگ

بخش انگلیسی

1 Tagore and Iran

By:

Translated By:

Dr. Raza Mustafavi

Syed Akhtar Hussain

سخن دانش

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد
بخشی از مقاله های فارسی این شماره، آن گونه که از لحاظ شریف خوانندگان
گرامی دانش می گذرد، به استاد سخن فردوسی طوسی رحمة الله علیه
اختصاص یافته است که با وجود آن که بیش از سالی از هزاره تدوین کتاب
عظیم و اثر جاودانی او می گذرد، جایی بزرگ در ذهن های محققان و
صاحب نظران ایران و جهان دارد و پرمعلوم است که هنوز زمینه پژوهشهای بی
شمار دیگری نیز در صحنه های مختلف اجتماعی، فرهنگی، ادبی، زبانی،
تاریخی، اساطیری و غیره بزرگنامه حیات ملی مردم ایران باقی است.
حکیم بلند نام طوس نه تنها در میان جامعه علمی و تحصیل کرده شبه قاره هند
و پاکستان شناخته شده و به حق از منزلت اخلاقی و انسانی والاتی برخوردار
مانده است که بل در میان عامه مردم این سامان نیز از شهرت بالائی نصیب
می برد و داستانهای و حکایات رزمی او به همان نحو که در شاهنامه مشهود
است و با پندها و مواعظ دینی بی شمار اسلامی عجین شده، در قلب و روح
مسلمانان منطقه جایی استوار پذیرفته است. نام بلند فردوسی در کنار مظاهر
برجسته دیگری از بزرگان فکر و اخلاق و روحانیت و معنویت ایران همانند
مولانا جلال الدین رومی، سعدی شیرازی، خواجه بزرگوار حافظ، میر سید
علی همدانی، غزالی طوسی، علی بن عثمان هجویری و امثالهم بیش از هر
چیز نموداری از پیوستگیهای قدیم و قویم فرهنگی و مدنی ساکنان این مناطق
است که راه در اعماق قرون طولانی می برد و استوار و نستوه تا به زماننا هذا
نیز می رسد. این که هنوز هم در کل سرزمینهای برصغیر تحصیل کرده و دست
کم مدرسه دیده ای را نمی توان یافت که بیت یا عبارتی از اشعار ادیبان بلند
نام ایرانی را در حافظه نداشته باشد، خود نماینده دیگری است از مشابهنیهای

بیشمار حیات معنوی مردم این صفحات با ایرانیان مسلمان و نیز تعلقات پر دامنه و مانوس و عزیزی که هر دو ملت ایران و پاکستان را به یکدیگر نزدیک کرده است.

سیری در کتابخانه های شخصی و عمومی شناخته شده پاکستان، نشان می دهد که در تمامی بخشهای سند، پنجاب، بلوچستان، سرحد و همچنین کشمیر، نسخ خطی متعددی از گنجینه عرفانی و اخلاقی حکیم بلند مقام طوس وجود دارد و گذشتگان این ملک، به تبع ذوق و علاقه وافر خود به آثار پرمایه ایرانی و خاصه فردوسی علیه الرحمه، با صرف مال و وقت کثیر مجلدات متعددی از شاهنامه، را تدارک دیده اند و ذخیره احقاد نهاده اند. از اینها که بگذریم تأثیرات عظیم گوینده پرتوان ایران در همه سخن سرایان رزمی منطقه است که به اقتفای روح بلند استاد شاهنامه های دیگری سروده و به نامداران روزگار خویش هدیه کرده اند. گروهی دیگر نیز گزاره ای از آن کار سترگ را به زبانهای محلی پنجابی و سندی و اردو و ... تهیه نموده اند و به زبان شعر که در عمق دل هر پاکستانی و هندی می نشیند و جای می گیرد، عرضه داشته اند.

بداهتاً امروز نیز که صحنه علم و فن گستردگی بی نظیری پیدا کرده و جهان بزرگ پیرامون ما با همه فراخی، به دهکده ای مبدل شده است، باز در میان ملل عالم و خاصه کشورهای همجوار و هم ریشه و هم پیوند وسیلتی استوارتر از پیوستگیهای فرهنگی نمی توان یافت که بتواند از يك سو دلهای پریش از فشارهای عصر ماشین را تسلیتی دهد و از دیگر سوی، بر مراتب وحدت، و هماهنگی و یگانگی اقوام و دول دور و نزدیک بیفزاید.

مدیر دانش

بهار ۱۳۷۱ ه. ش. / مه ۱۹۹۲ م

سیدابراهیم سید علوی

مشهد- ایران

شیوهٔ اصلاحات در اندیشهٔ شیخ بهائی (رح)

در شهر مقدس مشهد، کنار مرقد مطهر امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام، در یکی از بقعه های نورانی آن آستان قدس، فقیه و عارفی جلیل القدر آرمیده که آوازه علم و عرفانش از مرزهای جهان اسلام گذشته در دیگر اقطار عالم بشری نیز صیت شهرتش پیچیده است. بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالضمد عاملی معروف به شیخ بهائی از چهره های درخشان اسلام در قرن دهم هجری است.

این فقیه فرزانه و این عالم بزرگوار و این مرد عارف و روحانی، دارای تألیفات و آثار گرانسنگی است که هر کدام در جایگاه خود ستودنی است و از آن جمله است کتاب "کشکول" در سه جلد که بسیاری از تألیفات کشکول وار، تقلید و اقتباسی است از کشکول او و احیاناً به نقل مطالب آن. (۱)

بررسی گذرا و کوتاه این شیوا و خواندنی، نشان می دهد که مؤلف در زمینه شعر و ادبیات منظوم تقریباً از پانصد شاعر نامدار قدیم و جدید (معاصروی) اشعاری نغز و دلنشین و حکمت آموز و پر مضمون نقل کرده است و همین، بیانگر احاطه بر ادبیات فارسی، عربی و ترکی می باشد و به نظر نگارنده جا دارد بررسی همه جانبه ای در این خصوص به عمل آید و رساله ای بعنوان تذکره شعرای کشکول با مراجعه به منابع تراجم و کتب شرح حال، فراهم گردد.

در این فرصت کوتاه، مروری خواهیم داشت بر "سوانح الحجاز" شیخ بهائی برخی نظرات اصلاحی اجتماعی او را مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد.

"سوانح الحجاز"، اشعاری است که برخی از آنها در "کلیات اشعار و آثار او بعنوان "نان و حلوا" به طبع رسیده است لیکن در "کشکول" تحت همین عنوان "سوانح الحجاز" قصائد و قطعاتی اعم از فارسی و عربی آمده است که با ملاحظه آنها، معلوم می شود که شیخ بهائی در این خاطرات و خطرات، همانند یک روانکار اجتماعی و همچون مصلحی جامعه شناس و متخصص در تحلیل های روانشناسی به بررسی نقاط قوت و ضعف جامعه بشری و شناخت ابعاد وجودی انسان، پرداخته است.

شیخ در این سخنان منظوم و کلمات حکیمانه خود، در زمینه خودسازی فردی و اصلاح اجتماعی و بیان شیوه اصولی و بنیادی راجع به تعلیم و تربیت، طرحی عمیق و قابل دقت ارائه داده و نزدیکترین طرق شناخت و اصلاح عیوب فردی و اجتماعی و بازسازی فرد و جامعه را نشان داده است.

اصلاح صوری و یابنیادی؟

هنگامی که فساد، جامعه را فرا می گیرد و مظاهر بجام گسیختگی و بی بند و باری در گوشه و کنار اجتماع خود نمایی می کند، همه عقلا و خرد مندان قوم، اتفاق نظر دارند که باید دست به اصلاح برده و در رفع فساد و انحراف کوشید لیکن آنان در راه و رسم اصلاح و اینکه از کجا باید آغاز کرد و چگونه به امور جامعه، سامان داد، اختلاف نظر دارند.

دیدگاه جامعه شناسان:

از نظر جامعه شناسی دو شیوه را مطرح می بینم. اول: رفرمیسم یا اصلاح ظاهری و صوری دوم: رادیکالیسم یا اصلاح اساسی و بنیادی. بسیاری از امراء و رهبران سیاسی اجتماعی را چه در گذشته و چه در حال، سراغ داریم که به صور مختلف دوباره جوانه می زند و محیط زندگی را آلوده می سازد و طبعاً چنین اصلاحی فاقد ارزش خواهد بود.

در این میان عده ای دیگر وجود داشته و دارند که به اصلاح عمیق و بنیادی عقیده مندند و می کوشند تا با فساد و عوامل آن، برخوردی جدی و اصولی کنند و ریشه فساد را خشکانده و عوامل آن را در نطفه خفه نمایند.

پیامبران الهی بطور کلی و بویژه پیامبر اسلام، این روش دوم را مورد توجه دارند و در آئین جهانی اسلام تعالیم و رهنمودهایی وجود دارد که بنیاد گرایانه و عمیقانه به اصلاح و سامان اوضاع فردی و اجتماعی می پردازد.

مصلحان و عالمانی که از مشرب ز لال اندیشه اسلامی سیراب گشته و از مکتب الهی انبیاء و رسولان حقتعالی، الهام گرفته اند به اصلاح از نوع اخیر می اندیشند که از آن جمله است شیخ بهایی (قدس سره)

شیخ بهایی طی قصیده ای عربی و در قالب يك داستان منظوم این ایده اجتماعی و اخلاقی را چنین می سراید:

كان فی الاكراد شخص ذو سداد امه ذات اشتها فی الفساد
شق بالسکین فوراً صدرها فی محاق الموت اخفی بدرها

قال بعض القوم من اهل الملام لم قتلت الأم يا هذا الغلام؟
 انهالو لم تذق حد الحسام كان شغلي دائما قتل الانام
 گزارش کوتاه داستان: (۲)

مرد غیور و رشیدی از تبار کرد، مادری نابکار داشت که با بیگانگان
 سروسری و با ناهلان خلطه و آمیزشی بهم می زد. شبی که با نامحرمی
 خلوت گزیده بود پسرش به سراغ وی آمد و با کاردی سینه اش بدرید و تنش
 را بیجان کرد.

ملامتگری از خویشاوندانش به وی گفت ای پسر چرا مادرت راکشتی که
 شایسته آن بود که آن مرد نامحرم را به قتل می رساندی.
 پسر جوان در پاسخ گفت هر گاه ما در را زنده می گذاشتم می بایستی هر
 روز مردی را به قتل می رساندم و آدم کشی، کارم می شد، او را که ام
 الفساد بود از میان بردم و ریشه فساد و تباهی را برانداختم.
 داستان رمزی خضر نبی:

در این جا مناسب است به ماجرای رمزی موسی و خضر علیهما السلام
 اشاره کنم: موسی (ع) همراه فتی به بنده صالحی که از سوی خدا مورد
 مرحمت قرار گرفته و علم و دانش به وی داده شده بود، برخوردند. موسی
 گفت اجازه می فرمائید بدنبال شما باشم تا از دانشی که داری مرا نیز
 بیاموزی خضر گفت: تو نمی توانی با من باشی و چگونه می توانی بر کارهای
 من شکبیا باشی که از راز کارهای من آگاه نیستی. موسی گفت انشاء الله
 مرا شکبیا خواهی یافت و ترا نافرمانی نخواهم کرد.

خضر گفت: اگر بخواهی با من همراهی کنی راجع به هیچ چیز نخواهی پرسید مگر آنکه من خودم راجع به آن سخن گویم.

همگی راه افتادند.....

تا به پسر بچه ای برخوردند خضر او را بکشت موسی گفت: آیا يك آدم بی گناهی را کشتی بی آنکه او کسی را کشته باشد؟ چه کاریدی کردی.

خضر گفت: نگفتم تو نمی توانی کارهای مرا تحمل کنی. موسی پوزش

خواست و به راه ادامه دادند...

خضر در مقام تشریح علت کارهای خود گفت اما آن پسر بچه، پدر

و مادر صالح و با ایمانی داشت بیم آن داشتیم که ایشان را به کفر و طغیان وا

دارد خواستیم پروردگار شان به جای او فرزندی پاکیزه تر و مهربانتر به ایشان

عطا فرماید (۳)

بدون تردید در هیچ شریعت و دین آسمانی، کشتن انسانی بدون ارتکاب

جرم، جایز و روا نیست و داستان موسی آن پیامبر بزرگ با عبدصالح الهی،

خضر نبی، داستانی رمزی و عرفانی می باشد و هدف بیان آن است که در

حیات اجتماعی باید ریشه فساد خشک شود و با عوامل انحراف بطور اصولی

و بنیادی باید برخورد گردد و در بعد فردی برای ایجاد صلاحیت ها و

شایستگی، به تهذیب نفس و تربیت اساسی باید پرداخت. والاتلاشها بی ثمر

و کوششها بی نتیجه خواهد بود.

جهاد و لزوم مبارزه با ظلم و فساد:

بررسی آیات قرآنی در زمینه تزکیه نفس و تهذیب اخلاق و مبارزه با

دشمنان ارزشهای متعالی انسانی بصورت جهاد فی سبیل الله و سختگیری و

بی گذشتی که در این مجموعه مورد تأکید است همگی ضرورت برخورد

اصولی و ریشه ای با عوامل فساد و انحراف را مبرهن می سازد.
 جهاد نفس و نیز دفاع دشمن برونی در تعالیم اسلام از شیوه های
 تربیتی و اخلاقی است و اسلام بدینوسیله برای ایجاد جامعه ای سالم و
 انسانی، تلاش می کند و ضمن کارهای مستقیماً فرهنگی جهاد و مبارزه
 مسلحانه و جنگ با سلاح برنده را نیز جزو همین برنامه می داند که با کمال
 تأسف احیانا جز از این طریق فساد را نمی توان ریشه کن کرد. وقاتلوا فی
 سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعتدوا ان الله لایحب المعتدین..

گزارش گونه ای از این سلسله آیات:

با کسانی که با شما کشتار می کنند، در راه خدا مقاتله کنید و تجاوز
 ننمایید که خداوند متجاوزان را دوست نمی دارد. بکشید آنها را هر جا که
 یافتید و بیرونشان کنید همانگونه که شما را بیرون کردند. و فتنه و آشوب از
 قتل و کشتن، شدیدتر می باشد. شما با ایشان در کنار مسجدالحرام کشتار
 نکنید تا اینکه، آنجا با شما کشتار نمایند اگر در کنار مسجدالحرام با شما
 قتال کردند پس بکشید شان که کیفر کافران همین است. اگر از کفر و فساد
 دست کشیدند خداوند بخشنده و مهربان است.

با آنها کشتار کنید تا فتنه نباشد و دین و آیین برای خدا باشد و اگر
 دست کشیدند جز برستمگران تعرض نیست. ماه حرام و حرمتها همگی
 متقابلند هر کس بر شما و حریم حیات شما تجاوز کرد شما نیز به حریم زندگی
 ایشان تجاوز کنید بهمان اندازه نه بیشتر و تقوا پیشه کنید و بدانید که
 خداوند همراه پارسایان است. در راه خدا انفاق و خرج کنید و بدست خویشان
 خود را به هلاکت نیاندازید و نکوئی کنید که خداوند محسنان و نکوکاران را

دوست می دارد. (۴)

همین مضامین در بخش های دیگر از سور و آیات آمده است که خواننده

می تواند به آنها مراجعه کند (۵)

غرب و دنباله زو آن غرب:

مادر جهان غرب و کشورهای متأثر از فرهنگ غربی زفر میسم را حاکم می بینیم که برنامه های اصلاحی آنان، کاملاً سطحی و صوری است لذا با اینکه قرنهای دارای قدرت و حاکمیت بوده اند نتوانسته اند به نتیجه ای قابل توجه برسند و با کمال تأسف حرکت اصلاح دینی و جنبش های مصلحانه اسلامی را با تهمت بنیاد گزائی مورد هتک و بی حرمتی قرار می دهند و موانعی در این مسیر ایجاد می کنند.

اما مسلمانان و پیروان انبیاء بطور کلی باید در خط مشی اصلاح، از این مردان الهی الهام بگیرند و به سامان دادن امور پردازند، و به جوسازی ها و شانتاژهای شکار چیان انسانیت اعتنا نکنند.

در دهه های اخیر بویژه دهه انقلاب، فریاد (او مانیست ها) و باصطلاح حقوق بشری ها که چهره کریه خود را پشت این عناوین فریبا، پنهان کرده اند، بلند است و مردم بیخبر جهان را از جنبش های بنیاد گرایانه می ترسانند و به وحشت می اندازند و آن را عملی خشن قلمداد می کنند.

البته همه این بازیها به این نیت انجام می گیرد که فساد، با ماسک های ظاهر فریب و با اصلاحات صوری، همچنان در جامعه ها بماند و مقاصد فساد گستران را تأمین نماید.

دقت در نظام حقوقی و قوانین جزائی اسلام شاهد دیگری است بر همین

بنیاد گرانی در اصلاح و سامان اصولی آشفستگی های جامعه مثلاً جرائمی که حد شرعی دارند اگر شخصی بیش از سه بار با اجراء حد و تنبیه شرعی ادب نشود و اصلاح نپذیرد و باز به ارتکاب همان جرم بپردازد بار سوم یا چهارم باید اعدام شود و بهمین سبب در نظام اسلامی از زندانهای عریض و طویل و هزینه های کمر شکن اثری نیست زیرا پس از آنکه شخصی عملاً و بطور مکرر اثبات کند که اصلاح پذیر نیست او همچون غده سرطانی باید از پیکر جامعه بشری، قطع و دور انداخته شود.

جمع بندی بحث:

بنابراین، داستان منظوم که از شیخ بهائی آوردیم، استفاده ای است از مجموع آیات قرآنی و طرح شیوه اصلاحی است مبتنی بر بنیادگرایی و رادیکالیسم اسلامی که در این آئین آسمانی اصلاحات چه در سطح فرد و چه در سطح جامعه، باید اصولی باشد و انسان در خود سازی فردی باید نفس سرکش را مهار کند و هوی ها و تمایلات سیری ناپذیر را تحت کنترل در آورد. و همین، شیوه اصلاحات اجتماعی، هم می باشد زیرا نابسامانیهای اجتماعی نیز از ناخالصیها و ناصالحیهای افراد، نشأت می یابد و ریشه فساد جامعه های بشری همانا هوا پرستی ها و هوسرانی ها و دنیا خواریها و پیروی از فرمان های نفس اماره است و اگر ما بخواهیم جامعه ای ایده آل بوجود آوریم باید تك تك افراد آن جامعه، طوری تربیت شوند که بتوانند جلو امیال و هوی های نفسانی را بگیرند و دارنده و صاحب نفسی مهذب و وارسته باشند، زیرا اگر نفس آدمی تهذیب نشود و در وضع آلوده بماند و از بی آلتی افسرده باشد تا ابزار پیدا کند و فرصت پیش آید، جان گرفته و فساد کند.

کارهای خیر و خوب گذشته حبط و پوچ خواهد شد.

شیخ فریدالدین عطار چنین سروده است:

تا تو خود با نفس و شیطانی ندیم پیشه خواهی داشت کناسی مقیم
گر درخت دیواز دل بز کنی جان خود زین بند مشکل بر کنی
ور درخت دیو میداری به جای باسگ و با دیو باشی همسرای

یادداشت ها

۱- مثلاً کشکول بحرانی کشکول احمد شکر عمدتا از کشکول شیخ بهائی نقل کرده اند نگاه کنید به طهرانی، الذریعه، ج ۱۸، ص ۷۱، علامه تهرانی متجاوز از شصت کتاب به نام کشکول ذکر کرده که بیشتر آنها متأخر تر از شیخ بهائی می باشند.

۲- کشکول شیخ بهایی، ج ۱، ص ۲۱۴ چاپ شرکت طبع و نشر، قم، این قصیده دارای ۲۲ بیت می باشد که ما فقط به برخی اشاره کردیم و در فاصله نقطه چین و بیت های دیگر است.

۳- رك به : قرآن کریم ، كهف ، ۶۵ ، ۸۲.

۴- رك به : سوره بقره، ۱۹۰ ، ۱۹۵

۵- رك به : سوره انفال، ۳۹ : وقاتلوهم حتى لاتكون فتنه ويكون الدين كله

لله فان انتهوا فان الله بما يعملون بصير.

قرابادین شیوازی

نسخه خطی (سده ۱۱ق) در مجموعه مخطوطات طبی کتابخانه مرکزی دانشگاه بوعلی سینای همدان (ش ۱۳۸)، و انوشتی است که نویسنده یا محرر کتاب، چون که اوراق اول نسخه ساقط است، شناخته نشد و از مطاوی متن هم در هویت او چیزی بدست نیامد. اما اصل تألیف که عربی است، چنین نماید که "المركبات الشاهیه" باشد، که هیچیک از فهرسان ایرانی نام مؤلف آن را در نیافته اند، چنان که آقای حائری در شرح يك نسخه کتابخانه مجلس (ش ۱۵۸۱) راجع به مؤلف فقط همین اشاره کرده اند که وی یکی از پزشکان معاصر شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ق) بوده و کتاب را به نام وی تألیف نموده است (فهرست مجلس، ج ۴، ص ۲۹۱). استاد دانش پژوه هم در شرح نسخه کتابخانه ملك (ش ۴۴۴۶) همین را فرموده و افزوده است که مؤلف شاگرد پدر خود بوده است (فهرست ملك، ج ۱، ص ۶۶۳). شیخ آقا بزرگ در عنوان مذکور و علی الظاهر بر حسب نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی (مورخ ۱۰۹۵ق) نام مؤلف را "بهادر خان صفوی طبیب" یاد کرده است (الذریعه، ج ۲، ص ۳۱۴). تنها "شارل ریو" * در وصف نسخه "المركبات الشاهیه" موزه بریتانیا (Add. 23,560,II) یاد کرده است که سر عنوان آن همانا "قرابادین حکیم عمادالدین محمود" باشد، و سپس در خصوص مؤلف و شرح نسخه (ش ۱۳۶۳ع) به "فهرست نسخ خطی عربی موزه بریتانیا" (ص ۶۳۳) ارجاع داده است. از مؤیدات این فقره آن که

Charles Rieu*

"مرکبات شاهیه" بخش دوم از يك مجموعه طَبِی است که بخش یکم آن رساله "ینبوع" فارسی و معروف همین حکیم عمادالدین محمود شیرازی است. (فهرست نسخ خطی فارسی موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۴۷۴).

عمادالدین محمود بن (سراج الدین) مسعود بن (عمادالدین) محمود بن محمد بن احمد بن حسین بن علاء طبیب شیرازی، که حسب برخی قرائن بایستی حدود سال / ۹۲۰ هـ ق. زاده شده باشد، و به گفته بروکلیمان حدود سال ... / ۱۰۹۲ م در اصفهان در گذشته [GAL. GII, S545]، در یکی از خاندان های کهن پزشکی پیشه شیراز بالید، و چنان که از مقدمه های برخی رسالات و کتب او (مرکبات شاهیه، چوب چینی، سته ضروریه) برمی آید: وی از کودکی تحت نظر پدرش سراج الدین مسعود - که پزشکی ماهر بود - و دیگر پزشکان پرورش یافت، و به مطالعه آثار طَبِی پرداخت. يك چند پزشك عبدالله خان استاجلو حکمران شروان بود، و هم کتاب "سته ضروریه" را به نام و برای امیر شاهقلى سلطان بن حمزه سلطان استاجلو (- که خود مؤلف رساله "خواص و منافع اشياء" است) - چنان که گویند - در سال "۹۴۴" هـ ق. نگاشت. رساله "چوب چینی" را هم به عنوان "پادشاه سلیمان الزمانی" - که از وی نام نمی برد - در سال "۹۵۴" هـ ق. نوشت، که گویند آن را در هندوستان و پیش از مجاور شدن در مشهد مقدس نگاشته، ولی از خطبه رساله چنین برمی آید که آن را در شهر مشهد نوشته باشد. در هر حال، چون به دربار شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ ق) پیوست، کتاب "المركبات الشاهیه" را به نام او نوشت و بدو تقدیم کرد. گویند به رساله ای دیگر - که

شاید همان "ینبوع" مذکور باشد۔ اشتغال داشته، و تا فصل تشریح دہان آمدہ
 بودہ است۔ ہم چنین گفتہ است کہ قریب بیست سال در فنون صحت کار ورزی
 نمودہ، و ہم گوید کہ بیست سال در ہند زیستہ و بہ دربار سلاطین "اودہ" ہند
 راہ یافتہ، چنان کہ در دیباچہ "مجربات" گفتہ است کہ مدتی ادر طلب حکمت
 سرگشتہ آفاق بودہ، بسی دیارہا گردیدہ، و بسیار کتاب های حکمت ہندوان
 و ابوعلی سینا و دیگران مطالعہ کردہ و گرد آوردہ، اینک از مجربات خود
 توشہ برگرفتہ و بر قلم آوردہ تا مسلمانان را سودمند باشد۔ سرانجام، چنان کہ
 صاحب "الذریعہ" اشارہ نمودہ، اواخر عمر در مشہد رضوی مجاور شدہ، و
 طبیب دارالشفای آستان قدس گردیدہ، چنان کہ رسالہ "آتشک" را گویا در
 تحریر ثانوی (و شاید کہ تحریر اولی آن بہ سال ۹۷۷ ھ ق۔ بودہ) در ہمانجا
 نگاشتہ است۔ [فہرست "ریو"، ج ۲، ص ۴۷۴ / فہرست منزوی، ج ۱، ص
 ۴۲۱، ۴۶۱، ۵۴۹ / فہرست مشترک، ج ۱، ص ۴۱۹ و ۴۷۶ و ۷۲۴ /
 الذریعہ، ج ۵، ص ۳۱ و ج ۱۲، ص ۱۴۴]۔

ہر چند آثار طبی فارسی متعددی از حکیم عمادالدین محمود شیرازی
 برجای مانده است [ارش: ادبیات استوری، ج ۲، بخش ۲، ص ۲۴۱ -
 ۲۴۴ / فہرست منزوی، ج ۱ (فہرست مؤلفان)، ص ۷۰۹ / فہرست مشترک،
 ج ۱، ص ۳۹۵، ۴۱۹، ۴۷۵، ۴۹۲، ۷۲۴ / فہرست فیلمہا، ج ۱، ص
 ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۹۱، ۶۹۷] بیش از آنچه گذشت، از احوال وی چیزی دیگر
 دانستہ نیست۔ در نسخہ تحریری و مغلوط حاضر دوجا از "جد" خود، یک بار
 بہ عبارت "معجون مؤلفات جدی محرا محمدا [کذا] رحمہ اللہ" (گ ۵۷ ر)

و دیگر بار به عبارت من... [ظ: خط؟] جدی علاء احمد [کذا] ذکر فی کتابه المسمى به "حفظ الصحة العلائیه" (گ ۴۷ر) یاد کرده است، که اگر با توجه به سلسله نسب مذکور وی، "علاء طبیب" لقب جدش "احمد بن حسین" یا، چنان که بیاید، "احمد حسینی" باشد، شاید که کتاب "حفظ الصحة" مزبور همان "تحفه علائی" بوده باشد که در بیان حفظ صحت، به سال ۱۸۶۲/۸۶۶ م نوشته آمده، و به سلطان جهانشاه قراقویونلو (م ۸۷۲/۱۴۶۷م) تقدیم گردیده است (رش: استوری، ۲، ص ۲۲۸/منزوی، ۱، ص ۴۹). در صورت صحت این فرض، بدین سان، نام مؤلف کتاب فارسی طبی "تحفه علائی" تقریباً به عبارت "طبیب علاء احمد حسینی شیرازی" (سده ۹ق) شناخته می آید. نسبت "حسینی" را صاحب "قرابادین فیض آبادی" (ش ۱۶) از برای حکیم عمادالدین محمود شیرازی یاد کرده (گ ۴۵۱پ، ۴۹۱پ) که ممکن است وجهی از همان "حسین" جدّ اعلای وی در انتهای سلسله نسب مذکور بوده باشد. اما جدّ ادنای او که علی الرسم باوی همان، و همو نیز حکیم عمادالدین محمود شیرازی نام داشته و علی الظاهر در دهه یکم سده دهم (ه.ق) هم زیسته، چنین نماید که این همنامی سبب برخی اختلاط ها یا التباس در مراتب هویت هریک و انتساب آثارشان به یکدیگر، بدون توجه به ابتعاد زمانی آندو شده باشد. مثلاً این که گفته اند صاحب "تحفه خانی / طبّ خانی" - یعنی: محمود بن محمد بن عبدالله - یکی از شاگردان جلال الدین محمد دوانی (۸۳۰ - ۹۰۸ ق) طی سه سال اقامت در شیراز (بین ۹۰۲ - ۹۰۵ ه.ق) نزد عماد الدین محمود شیرازی

هم درس طب خوانده [فهرست منزوی، ج ۱، ص ۴۸۷ / فهرست مشترك، ج ۱، ص ۵۱۶] این «عمادالدین محمود» بایستی همان جد همنام مؤلف رساله حاضر باشد، که باید از وی به عنوان عمادالدین «جد» یا «اول» یاد کرد، و از نواده اش عمادالدین محمود (نویسنده دفتر ما) باید به عنوان «دوم» یا «ثانی» یاد نمود. هم چنین، این که نسخه «مفرح یاقوتی» متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تاریخ «ج ۲ / ۹.۲ ق» در دفتر دارد [فهرست منزوی، ج ۱، ص ۶.۲] بایستی تألیف او باشد، زیرا چنین نماید، و چنان که مرسوم بوده، آثار خاندان های پزشک موروث بین اولاد و احفاد می گردیده، بسا که تعدادی از نوشته های حکیم عمادالدین محمود بن مسعود «ثانی» (نواده) در اصل تألیف حکیم عمادالدین محمود بن محمد «اول» (نیا) بوده باشد. حکیم عمادالدین محمود (ثانی) برادری داشته است به نام «حسن» (- حسن بن مسعود بن محمود) که گویا او هم پزشک بوده، و فرزند او یعنی برادر زاده حکیم عمادالدین بانام «علیرضا بن حسن» طبیب، کاتب بعضی از رساله های عم خود به سال ۹۹۰ هـ ق می باشد. [فهرست منزوی، ۵۷۴]. اما فرزند حکیم عمادالدین (ثانی) که او هم طبیب بوده، (محمد باقر بن محمود) نام داشته، که هم کاتب رساله های پدرش از جمله نسخه «مفرح یاقوتی» مزبور به سال ۹۹۶ هـ ق، (بعضی در دیلمان و بعض دیگر در لاهیجان) و هم خود مؤلف يك «رساله کحالی» می باشد [فهرست منزوی، ص ۵۸۴ و ۶.۲] صاحب «قرابادین فیض آبادی» (ش ۱۶) از وی به عبارت «میرزا محمد باقر حکیمباشی ابن حکیم عمادالدین محمود حسینی

شیرازی» یاد کرده، که نواده اش «میرزا عبدالباقی» نام داشته، و از «بیاض
مجریات» او مکرراً نقل نموده است (گ ۴۲۸ - ۴۲۹، ۵۲۸ پ، ۵۲۹ پ).
باری، چنان که گذشت، «ریو» کتاب المركبات الشاهیه را همان
«قربادین» حکیم عمادالدین محمود شیرازی بر نوشته است، که ما حسب
قواعد اختصار و موارد مشابه آن را «قربادین شیرازی» نامیده ایم. لیکن
چنین می نماید که کتاب «مركبات شاهیه» حکیم عمادالدین با «قربادین» وی
اختلاف هایی داشته باشد. اولاً مركبات شاهیه را همه فهرسان همدستانند
که در يك مقدمه و ۲۵ باب و يك خاتمه است، اگرچه متأسفانه عناوین ابواب
آن را بدست نداده اند. به هر تقدیر، در «قربادین» حاضر که تحریری از آن
باشد، مطلقاً ذکر «باب» ها و عدد آنها نشده است. ثانیاً مركبات شاهیه را
بالجمله عربی دانسته اند، حال آن که قربادین حاضر «عربی - فارسی» و
ملمع است، بدین گونه که اصل عربی آن در تحریر عیناً به نقل آمده، و محرر
کم سواد و عجول که عربی دان و عربی نویس نبوده، اضافات و الحاقات و
تعلیقات خود را جای جای در پی فقرات اصل عربی به فارسی آورده است.
فقرات عربی کمابیش متضمن نقل متکلم است به عبارت «يقول المؤلف...»،
وقد عملت... (گ ۲)، اقول رأيت امرأة...، و فی المشهد المقدس صلوات
الله علی مشرفه... (۴ پ)، این مؤلف گوید...، من به شهر بلخ یکی را دیدم
که درد معده بود بسیار.. (۴ پ)، من خط جدی علاء احمد ذکر فی
کتابه... (۴۷ ر) [و مکرراً عبارت «مستعمل مؤلف کتاب» در مطاوی متن
آمده، تا آن که در تشمه باب «جوارشات» گوید]: «تم فی يوم الاربعاء حادی
(و) عشرين (من) شهر محرم سنة ثلاث و ثمانين و تسعمایه (= ۹۸۳ ق) علی
ید راقمه الحقییر محمود بن مسعود بن محمد بن احمد حسین علاطیب

عفا لله عنهم... (۵۲ر)، معجون مؤلفات جدی محرا محمدا رحمه الله
 ... (۵۷ر)، استیادی یعنی المولی رکن الدین الکاشی... (۹۸ر)، کان... ابن
 مولانا شرف الدین حسین شیرازی در کتاب حاشیه ینبوع... (۱۱۴پ)، و
 مؤلف کتاب هیچ مشکلتر از... (۱۱۷ر)، عملته للشیخ عزالدین ابن
 عبدالسلام رحمه الله و وصف له القاضی فتح الدین رحمه الله... (۱۲۲ر)
 هو الذی کان یستعمل فی دارالشفاء شیراز مذکور فی المركبات [یعنی المركبات
 الشاهیه]... (۱۳۳پ)، همین... است از مخترعات مصنف... (۱۷۱پ)، تم
 باب الحبوب فی یوم الاحد و آخر شهر صفر سنة ۹۸۳ - [یعنی مؤلف این
 باب را در تاریخ مذکور پایان برده]، از این اشارات بر می آید که مؤلف
 (-محمود بن مسعود [شیرازی]) - که جد او «علاء طبیب» بوده - کتاب
 [قربادین] را بین الدفتین طی محرم و صفر سال ۹۸۳ هـ ق. تألیف نموده، به
 بعضی از آثار خود نیز اشارت کرده، از جمله گوید: «چنانچه در رساله مفرح
یاقوتی آورده ام...» (۵ر)، و دو بار هم به کتاب «ینبوع» همواستناد شده، با
 این استدراک که «حاشیه ینبوع» از مولانا شرف الدین حسین شیرازی طبیب
 است (۱۱۴پ، ۱۲۹پ).

اما آنچه محرر کم سواد کتاب، که نسخه حاضر به خامه اوست، ترجمه
 و تغلیق و ملحقات به فارسی آورده، اغلب مصدر به عبارت «حقیر می
 گوید» است، و اغلب پس از ذکر و نقل از «مؤلف» باشد، چنان که گذشت.
 محرر در تصرفات و اضافات خود گاهی از منابع دیگر یا مجربات دیگران و
 نیز از مجربات خود نقل میکند، چنانکه از جمله: «حقیر میگوید که...
 استاد البشر عقل جادی عشر... امیر غیاث الدین منصور هر روز... تناول

می کرده اند... (۵ر)، «حقیر گوید که این مسهل...» (۷ر) و خاصیت این در يك دسته کاغذ نوشته بود اینجا کوتاه کردیم... (۷پ)، شلتاق در «مرکبات شاهی» بدلك راست که... معنی آن پاد زهر است، حقیر گوید که الفاظ سریانی اکثر در آخر آن الف می باشد... (۸پ)، حقیر می گوید که در نسخه ها مذکور است نیاورده پندارم که... و يعمل صاحب الكتاب... حقیر می گوید... (۱۶ر)، حقیر از خط ابونصر طبیب و او از خط ملا سلام الله و مولانا نعمت الله نقل کرده معجون از تراکیب ملا سعد قطب الحق والدین از خط ملا عبیدزاکانی... (۲۹ر)، این نسخه ملاعلاء الدین منصور است، حقیر گوید که شاف علایی به او منصوب [کذا؟] است و طب مشهور به «کفایة منصورى» تألیف اوست، و مولانا نورالدین خالر [کذا] که از مشاهیر اطباء شیراز در زمان خود بوده برادر اوست... (۴پ)، ترکیب کبیر «نواب همایون» در اوقات که بواسطه دفع اصطلام کافوریات تناول می فرموده اند... (۵۷پ)، و این حقیر از نسخه ها التقاطی کرده... «قرص مبرد» نام کرده... (۶۶ر)، عن المولى الحكيم عمادالدین این و حورا [کذا]... (۹۶پ)، این مولانا شرف الدین حسین شیرازی در کتاب «حاشیه ینبوع»... (۱۱۴پ)، و مؤلف کتاب هیچ مشکلترا... حقیر گوید... (۱۱۷پ) [و مکرر کرده است که «مؤلف گوید» و سپس «حقیر گوید»]، خط مولانا شرف الدین حسین طبیب شیرازی در «حاشیه کتاب ینبوع» نسخه شریعت... (۱۲۹پ)، و شنیده ام که مولانا شرف الدین حسین شیرازی... (۱۶۲)، حقیر می گوید که امثال این ادویه در کتاب امیر بهاء الدوله نور بخشی است و بهترین مسهلات در «قربادین» اوست... (۱۷۱پ، و ۱۷۸پ،...).

خلاصه و نتیجه آن که راقم سطور احتمال می دهد که اصل عربی کتاب «قرابادین شیرازی» تألیف حکیم عمادالدین محمود (اول) بوده، همانطور که ظاهراً اصل «مفرح یاقوتی» (مورخ ۹۰۲) از او باشد، چنان که گذشت، و بسا که اصل «سته ضروریه» و «ینبوع» نیز احتمالاً از تألیفات اوست، و چون این آثار به نواده اش حکیم عمادالدین محمود (ثانی) رسیده، وی در تتمیم و تکمیل و تحریر آنها اهتمام و اشتراک نموده، که اغلب به سبب همنامی با نیای خود، یکسره بدو انتساب پیدا کرده است. چنین نماید که عمادالدین محمود شیرازی (ثانی) کتاب «مرکبات شاهیه» را برای شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ ق) بر اساس کتاب «قرابادین» جدش - عمادالدین محمود شیرازی (اول) در ۲۵ باب تألیف نموده، که تاریخ آن دقیقاً دانسته نیست، مگر همان سال «۹۸۳» که در دفتر حاضر ضبط و تصریح گردیده، و هنوز شاه طهماسب در این سال زنده بوده است. استبعادی هم ندارد که تألیف سال «۹۸۳» خود تحریر تکمیلی دیگری از «قرابادین» حکیم عمادالدین (اول) به دست حکیم عمادالدین (ثانی) - چنانکه گذشت: علی ید راقمه الحقییر محمود بن مسعود...» (۵۲ر) باشد. سپس محرر نسخه حاضر آن را با حذف عدد ابواب و عناوین در آنچه بین الدفتین است معجلاً پرداخته، که البته تمام کتاب هم نیست، بخشی از آن تحریر نیافته است.

سرعنوان هایی که در نسخه حاضر بدیده می آید، ۱۵ تا است، و هر یک می تواند عنوان بابی فرضاً از ۲۵ باب «مرکبات شاهیه» یا قرا بادین مورد بحث باشد، به ترتیب عبارتند از: تریاقات (... - ۷پ)، معاجین (۷پ)، جوارشات (۳۹ر)، اطریقات (۵۲پ)، مفرحات (۵۵پ)، ایارجات

صاحب آثار پزشکی از جمله همان... (۶۸ ر - پ)، صادره [کذا] در
 قرابادینش گفته [شاید: ثیادورس النصرانی صاحب الکناش فی
 الطب]... (۷۳ ر)، ابو محالد [کذا] بن بختیشوع [ظ: ابو صاعد عبیدالله
 بن جبریل ابن بختیشوع (ن ۲ س ۵ ق) طبیب صاحب آثار]... (۹۳ پ)،
 سعوف للسودامن خط القاضی فتح الدین کابلی... (۹۵ ر)، سعوف وصفه
 حسن [؟] بن اسحاق الشیرازی... (۹۶ پ)، استادی مولی رکن الدین
 کاشی... (۹۸ ر)، الرازی فی کتابه «الجدری»... (۱۱۲ پ)، من لایحضره
 الطبیب [للرازی]... (۱۱۳ پ)، مولانا شرف الدین حسن/حسین
 شیرازی [صاحب کتاب «ینبوع الحکم»] در کتاب «حاشیه ینبوع»... مولانا
 سعید صدر الملة والدین عطاء الله... (۱۱۵ ر)، القاضی ابن ابی
 الجواهر... (۱۱۷ ر، ۱۱۸ پ)، ملک الحکماء و العلماء عزالدین ابوبکر
 کرمانی... (۱۳۲ پ)، از متأخرین اطباء فارس شاید مولانا
 فخرالدین... (۱۴۱ پ)، سمرقندی در اصول التراکیب فرموده... (۱۶۲ پ)،
 امثال این ادویه در کتاب امیر بهاء الدوله نوریخشی است، و بهترین مسهلات
 در قرابادین اوست... (۱۷۱ پ)، و اسامی مذکور به دفعات در مواضع
 مختلف تکرار شده است.

*

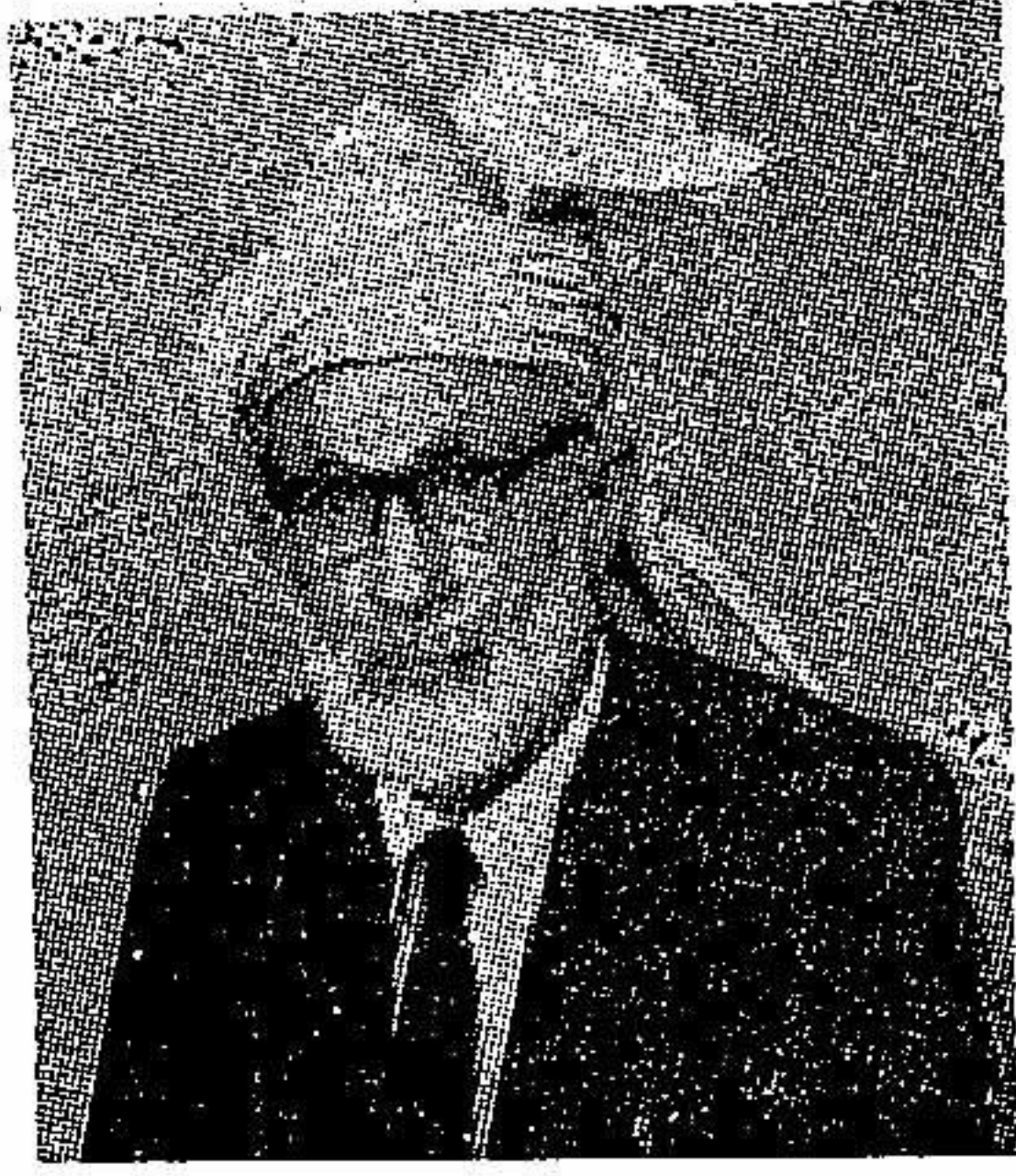
- آغاز (موجود) نسخه: و حاو صرمه واحده و یتصل بها الراس و الحدب
 الحددنا، صطرب معها لعد الصرمه و حرص دم کربلائی، بالصطرب و احری
 الحری لمنه دم فله یتعمل... (الخ).

-انجام: یقارب الاخیران یوجد منه جزوی رب الوس * جزدید فار
دفعمان لحب الشرلهمه مثقال، تم باب الحبوب فی یوم الاحد و اخر شهر
صفر سنه ۹۸۳.

شکسته نستعلیق ناخوش و مخلوط محرر کہ طبیبی کم سواد بوده
(سده ۱۱۱ ق) و نسخه را علی التحریر برای خود نویسانده است. ۱۸۳ برگ،
کاغذ دولت آبادی، ۲۳ سطر، ۱۶/۵×۹. در جلد چرمی قهوه ای سوخته
لایی ضربی (شمسه و ترنج) ۲۴×۱۴. عنوان ها شنگرف است. رباعی های
میرزا رفیعای واعظ قزوینی (۱۶۵ پ) و میرزا مهدی نهاوندی (۱۶۶ ر) و
ابیاتی چند (۱۷۷ ر و ۱۷۸ پ) نوشته آمده، نسخه نمیدگی پیدا کرده است.

* * * * *

* باید "رب الوس" باشد. (ن)



عطاء اللہ خان عطا

دکتر سید علیرضا نقوی

اسلام آباد

عطاء اللہ خان عطا

من از عطا و کلامش بش اینقدر دانم

عرب نژاد و روایات اعجمی دارد

عطاء اللہ خان متخلص به عطا در دهستان تکواریه بخش دیره اسمعیل خان در یک خانواده متوسط الحال بسال ۱۸۹۸م. چشم بجهان گشود. پدر وی خان محمد خان از قبیلہ گنداپور بود کہ بقول مؤلف "تواریخ خورشید جهان" و "حیات افغانی" از سادات و از اولاد سید محمد شاه گیسودراز (رح) می باشند. در قدیم این قبیلہ در قندهار زندگی می کرد و در زمستانها از قندهار به دیره اسمعیل خان (کہ منطقه گرمسیری است) سرا زیر می شد. بالاخرہ در حدود سه قرن پیش این قبیلہ در دهستان تکواریه توطن گزید.

عطا هنوز دوازده سال بیش نداشت و در کلاس ششم دبیرستان درس می خواند کہ پدرش بدرود حیات گفت و مادر مهربانش، کہ به تحصیلات فرزندان خود از همه بیشتر اهمیت قابل بود، دقیقہ ای در تربیت و تعلیم وی فرونگذاشت. وی پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی و متوسطہ در وطن خود، وارد دانشکده اسلامیہ پشاور شد کہ بزرگترین مرکز فرهنگی در استان شمال شرقی (کہ معمولاً بنام سرحد معروف است) بوده، و از آنجا پس از پایان رسانیدن دوره لیسانس، از دانشگاه علیگرہ (هند) لیسانس در حقوق گرفت و

سپس در شهر دیره اسمعیل خان بعنوان وکیل داد گستری شروع بکار کرد.
در اواخر عمر خود بعلت کبرسن دست از وکالت کشید اما در دانشکده حقوق
دانشگاه گومل دیره اسمعیل خان حقوق را درس می داد.

عطا از زمان تحصیلات خود به شعر بسیار علاقمند بود، و بفارسی شعر
می سرود. بقول دوستان و خویشاوندان وی تمام اشعار وی بفارسی بوده است،
و چون بقول خودش فارسی درین کشور "معدوم" شده است، مردم چنانکه باید
و شاید قدر او را نمی شناختند. بنا بر این وی از اهل وطن خیلی شکوه داشت
و می خواست رخت به کابل و شیراز و فاریاب کشد، چنانکه گفته است:

از قدر ناشناسی اهل وطن بزود

بینی که رخت خویش به کابل کشیده ام

عطا که در وطن تو سخن نمی ورزند

بیا که عازم شیراز و فاریاب شوم

وی درباره وطن خود دیره اسمعیل خان که هوای بسیار گرمی دارد

می گوید:

از سواد دیره اسمعیل خان خطه چون تابه آهن تپان

سر زمین بی گیاه و سبزه ابر گاهش سائبان ناگشته

ریگزارش سوسمازان را وطن طائرانش کر کس و زاغ و زغن

آثار عطا

عطا آثاری بہ نثر و نظم فارسی از خود بیادگار گذاشته است۔

الف-نثر

آثار مطبوعہ عطا بہ نثر بقرار زیر است:

۱- شش مقالہ عطا و شش مقالہ درباره عطا

۲- مقالات نادرہ (اردو) در ۴، ۱ صفحہ۔

۳- سیرت رحمۃ للعالمین مع احادیث اربعین (چہل حدیث) کہ عطا آنها

را بشعر انگلیسی در آورده است۔ این ترجمہ با ترجمہ منظوم فارسی احادیث

مزبور از مولانا عبدالرحمن جامی و ترجمہ منظوم اردو از مولانا فتح محمد

جالندھری بہ چاپ رسیدہ است۔

۴- ہمچنین عطا کتابی بہ عنوان "بزم سخن" ترتیب دادہ است کہ طی آن

شرح حال و آثار شعرائ معروف فارسی را از رودکی تا زمان خود (مؤلف)

آورده است۔ این کتاب ہنوز بہ طبع نرسیدہ است۔

ب-نظم

عطا در حدود دہ ہزار بیت شعر بہ فارسی سرودہ است کہ بصورت

کلیات در سہ مجلد و مجموعہ ای بنام "امان نامہ" گرد آوری شدہ و بطبع

رسیدہ است۔ سہ دیوان مزبور عطا بقرار زیر است۔

۱- کلیات عطا۔ حصہ (قسمت) اول- در ۳۸۵ صفحہ و در فوریت

۱۹۸۲ م۔ از مطبع حمیدیہ پیشاور بچاپ رسیدہ است۔

۲- کلیات عطا۔ حصہ (قسمت) دوم در ۳۸۵ صفحہ کہ مشتمل است

بر غزلیات و قصاید و مرثی و منظومات و قطعات و در فوریه ۱۹۸۲ م. از مطبع حمیدیه پیشاور بطبع رسیده است.

۳- کلیات عطا. حصه (قسمت) سوم در ۷ صفحه که حاوی حمد و نعت و غزل و قصیده و مرثی و رباعیات و قطعات (باقطعات ماده تاریخ) هم بطبع رسیده است.

سیر مختصری در کلیات عطا:

چنانکه در سطور فوق گذشت، کلیات عطا به سه مجلد چاپ شده است و مشتمل است بر حمد و نعت و منقبت و مرثیه و مثنوی و قصیده و غزل و رباعی و قطعات ماده تاریخ و منظومات.

مثنوی عطا

عطا اصناف مختلف سخن را سروده است اما به مثنوی از همه بیشتر علاقه داشت. از جمله سه مثنوی به عنوان مثنوی در حالات (اوضاع) ناهموار و مثنوی ملاپیر خان و مثنوی در مکالمه بین دکتر اقبال و خودی از همه مفصل تر است.

"مثنوی در حالات ناهموار" (مثنوی در اوضاع نامساعد) مفصل ترین مثنوی عطا است که تقریباً هفتصد بیت و به سبک شعر "خضر راه" (اردو) علامه محمد اقبال سروده شده است. مانند "خضر راه" اقبال درین مثنوی نیز شاعر در حال پیچ و تابست و بعضی سؤاها درباره مسائل مختلف روزگارش قلب وی را ناراحت و مضطرب کرده است:

در جهان آزردهی فرسودگی زندگی بی راحت و آسودگی
این یکی را یسر در عیش و طرب وان دگر از عسر در رنج و تعب
ناکسان براج بام آسمان بی کسان پامال جور ناکسان
هر دو آدم بندگان یک خدا این شه روی زمین و آن گدا

ناگهان خرقة پوشی ظهور می کند و شاعر سؤالیهای خود را به او بازگو می کند، و خرقة پوش یکی یکی را پاسخ می دهد. بسیاری ازین سؤالیها هم شبیه سؤالیهایی است که اقبال در "خضر راه" از خضر پرسیده است مانند نقش سرمایه داری و سلطنت در استثمار کارگران زحمتکش. اینجاوی همچون اقبال به نظام جمهوری و انتخابات مجلس، و مجلس آیین ساز امروزه سخت حمله کرده است، چنانکه می گوید:

خرقة پوشی را بدیدم ناگهان از جیبش نور آگاهی عیان
گفتم ای داننده احوال راز ز ابتلای زندگانی بی نیاز
رخم فرما بر من آشفته حال غور فرما از تو می دارم سؤال
سلطنت، فرمانروا، آیین چیست؟ معنی محکوم بی تسکین چیست؟

خرقة پوش در پاسخ می گوید:

سازش سرمایه داران، سلطنت مدعای سازششان منفعت

سلطنت چاووش و دربان داشتن سلطنت جولان ۱ و زندان داشتن
 کارفرما شاطران مایه دار ۲ قابل و نادار بی ذوق و وقار
 اهل زرکردند باهم ساز باز حرابه ۳ شان مجلس آیین ساز
 طرز جمهوری فریب بس عظیم قلب محکومان ز کار آن دونیم
 مجلس آیین، طریق انتخاب این حجاب عقل، و ان دیگر سراب
 همچنین خرقة پوش دربارہ سرمایہ داران می گوید:

مایه داران کرکسان جیغه اند قابض هر شعبه و هر صیغه اند
 زر خدا و زر رسول مایه دار غافل از هنگامه روز شمار
 سپس شاعر دربارہ کارگران زحمتکش سؤال می کند و می گوید:

لازم و ملزوم بی شک مُزد و رنج غیر ممکن زحمتی نابرده گنج
 و خرقة پوش در پاسخ می گوید:

لازم و ملزوم بی شک مُزد و رنج مایه داران یافته بی رنج گنج
 نسل آدم در کمند مایه دار سینه ریش و تن نزار و دل فگار

۱- جولان = کنایه از تظاهر و طمطراق

۲- این کلمه در شعر عطا به معنی "سرمایه دار" آمده است.

۳- حرابه = سلاح و اسلحه

سپس شاعر دربارہ شاعران می گوید:

دل شاعران صورت یم بود کہ در وی تلاطم دمام بود

و خرقہ پوش جوابش را بصورت مخمسی می گوید:

بیتی بگو کہ روح بہ بینجان در افگنی رشح حیات در بدن خاور افگنی

شعری چنین بیار کہ چون بر فلک رسد کلک از بنان منشی گردون برافگنی

"ناہید را بز مزمہ از منظر افگنی"

سپس شاعر بہ خدا خطاب کردہ می گوید:

ای خدای قاهر وای مالک یوم الحساب

ای عزیز و قادر وای مصدر وحی و کتاب

ای کہ در دست تو نظم عالم است و انقلاب

بندگان تو ز دست مایہ داران در عذاب

انقلاب انقلاب خانہ ظالم خراب

این شعر خوانندہ را بیاد شعر "انقلاب ای انقلاب" اقبال می اندازد.

خرقہ پوش بہ ظلم و ستم شاہان گذشتہ اشارہ کردہ از دور حاضر کہ "دور

جمہور" است سخن می گوید:

دور حاضر دور بی سلطان و میر دور بی اورنگ و بی تاج و سریر

دورِ جمهورِ است دورِ جورِ عام دورِ کین و دورِ بغض و انتقام

حاصلِ جمهورِ بس حزن و ملال اولِ آن نفرت و آخرِ جدال

سپس نظامِ جمهورِ غرب و شرق را مقایسه می کند و می گوید:

اختلافِ غربِ خیر و مهرِ قوم اختلافِ شرقِ شر و قهرِ قوم

درنگاهِ غربِ حزبِ اختلاف صاحبِ توقیر باشد بی خلاف

لیک حزبِ اختلافِ شرقیان موردِ تحقیر و پیهم در زبان...

ظاهراً اعلانِ آزادی کنند لیکن فرمانِ خفیّی جاری کنند...

می دهد فرمان: برو، رای بده، لیکن باهوش و خردگامی بنه

گر دهی رای خلافِ رای ما گر روی راهی ز راهِ ماخطا

این خطای تو و بالِ تو بود زود می بینی چها بر تو رود

خرقه پوش در جواب مختصراً می گوید:

من داده ام جواب سؤال تو بس درست

گفتم به تو هر آنچه بیاید مرا بگفت

باز شاعر بصورتِ مخمسی سؤال می کند که مصرعه آخر آن اینست:

..... این گلستان خلد که بینی از آن کیست؟

و خرقة پوش به مصرعی جواب می دهد:

از مایه دار، این همه دیگر از آن کیست؟

باز شاعر می پرسد:

این لطفِ زندگانی و این عیشِ بی کران

شد، بازگو، چگونه نصیبِ تونگزان؟

و خرقه پوش در پاسخ می گوید:

حیلہ و مکر و فریب و بغض و کین حریہ سرمایہ داران لعین

سپس شاعر دربارہ آیین و ظالم و مظلوم سؤال می کند:

دیگر از کیفیت آیین بگو ماجرای جابر و مسکین بگو

و خرقه پوش در جواب می گوید:

دام آیین همچو زلفِ تابدار اندرونش حلقہ های صد ہزار...

درمیانِ بی زرو دارای زر جنگِ ناهموار، عدل مختصر...

عدل و انصاف است بس جنسِ گران قاصر از تحصیل آن بی مایگان

داد مر آن داد را گفتن خطاست تو اگر بیداد گویی بس رواست

شاعر از خرقه پوش از حال او می پرسد، و خرقه پوش می گوید:

سکونِ غارِ مرا گاہ گاہ می شکنند فغان کہ از طرفِ شہر خیزد و فریاد

سپس شاعر درباره حال محکوم مسکین سؤال می کند، و خرقة پوش در پاسخ می گوید:

مایه داران در حقیقت حاکم اند بی زر و بی مایگانش خادم اند
 گرگهی گویند محکومان زار با گروه حکمران مایه دار
 هردو انسانیم و از یک جوهریم اصل ما از آب و ما دو گوهریم
 جامه تو از حریر و پرنیان جامه ما چون گلیم صوفیان
 بهر تو طیاره کیوان مقام مرکب ما این دو پای سست گام
 حکمران همچون بود چون خیره سر دادگر هم می شود بیداد گر

شاعر چاره و مداوای این امراض را از خرقة پوش می پرسد:

بازگو از چاره سازیهای ما و ز مداوای خرابیهای ما

و خرقة پوش در پاسخ می گوید:

وجه تخریب وطن اعیان ما قانڈین و کار پردازان ما

کار پردازان ما مسلم بنام نزدشان یکسان حلال و هم حرام

باز شاعر می گوید:

من همی پرسم علاجش چون بود؟ خرز جان ما کدام افسون بود؟

۱- مقامات مستول

وخرقہ پوش در جواب می گوید:

علم قرآن را به قلب خویش زن زنده کرده جان تو تا در بدن

بشکن اول سومات آسینه را از کدورت پاک کن آئینه را

استوار و بی هراس و بتن سدید همچو زین العابدین (ع) پیش یزد

بر طریق بند گوش آکای وقیح ترک کن عادات مکروه و قبیح

سیم و زری انتها اندوختی دیده را از حق و ناحق دوختی

اعتبار مملکت باقی نماند شد تھی میخانه و ساقی نماند

شاعر باز می پرسد:

چون بود فرمانروای مملکت؟ چون بود فرمانبر بی قدرت؟

گرگ باشد کار فرما یا شبان؟ راهزن یا دیدبان کاروان؟

خرقہ پوش در پاسخ می گوید:

چون چنین گردد مال روزگار آن جوانمردی رسد بر روی کار

آن بھی خواه معین کشوری کاربند سنت پیغمبری

جای آیین فرنگی لعین در وطن نافذ کند شرع متین

مملکت از عدل گردد استوار نی زصدها خانه گنج مایه دار

۱- بتخانه معروفی که محمود غزنوی بتهای آن را شکست.

عطا این مثنوی را با این دعا پایان می‌رساند:

گرچه زار و هیچ مقداریم ما بهر ملک ما دعا خواهیم ما
 بر خطای حکمران ما را مگیر عذرهای بی بسی از ما پذیر
 ملک ما را ای خدا پاینده دار دشمنانش را همی شرمنده دار

اینجا خلاصه محتویات این مثنوی را نسبتاً مفصل تر آورده ایم تا هم سبک شعر عطا برای خوانندگان محترم واضح شود و هم فکر او در مسائل مختلف برای آنان روشن و لایح گردد.

مثنوی ملا-پیر-خان

مثنوی دوم که نسبتاً طولانی تر است بعنوان مثنوی "ملا-پیر-خان" است که طی آن عطا "ملا" را مسئول غفلت و بی اطلاعی مردم از شریعت، و "خان" را مسئول تخلف و عدم مراعات قوانین، و "پیر" را مسئول تباهی طریقت قرار می‌دهد، و در پایان می‌گوید:

الغدر ای ملت نادان ما از چنین ملا و پیر و خان ما

مثنوی اقبال و خودی

مثنوی سوم نسبتاً مفصل تر عطا "مکالمه (بین) اقبال و خودی" است که طی آن وی اوضاع و خیم اجتماعی مسلمانان را بیان کرده است. دکتر اقبال از "خودی" می‌پرسد که پس از من حال تو در کشور من چگونه است؟ و خودی در پاسخ می‌گوید:

ای حکیم ملت و ای یار من ای شناسای رموز کار من
 من ز پاکستان ازان بگریختم کاندرونش نیست باقی طالبم

۱- بی طاقتی

از سواد این وطن آزرده ام هر کجا رفتم هزیمت خورده ام

از نام من باقی است در اشعار تو در "رموز" ۱ و نیز در "اسرار" ۲ تو

خودی اضافه می کند که درین دیار او تنها مانده و تنها يك نفر عطاء الله

(عطا) آشنا و همنوای اوست:

شاعری باقی عطاء الله نام از منی من اجرعه ای دارد بتجام

قصائد عطا

تقریباً تمام قصاید عطا در حمد و نعت و منقبت می باشد و بسبک

شعرای قدیم سبک خراسانی و عراقی است و بعضی ازان یاد آور شعرای

مانند عنصری، فرخی و ظهیر فاریابی و انوری می باشد مثلاً قصایدی

که مطالعش بقرار زیر است:

ای روشن از تو انجم و خورشید و ماهتاب

روی از تو لعل و کرمک شب تاب نوریاب

چون نقاب او روی خود بر افگنی

آب و تاب از چهره خور افگنی

هر که خاک کوی احمد ساخته کحل البصر

گرچه نابیناست تا هفت آسمان دارد نظر

۱- اشاره به مثنوی معروف "رموز بیخودی" اقبال

۲- اشاره به مثنوی معروف "اسرار خودی" اقبال

غزلیات عطا

عطا غزل و غزل گوینان را دوست ندارد و محبوب ترین صنف سخن او مثنوی می باشد. وی مثنوی در نکوهش غزل گوینان سروده است بعنوان "خطاب به شاعر غزل گو" که طی آن شعرای غزل گو را بیاد انتقاد گرفته و غزل گوینان را مورد نکوهش قرار داده است. علت آن افکار واهی و بفرنج و تشبیهات بارد و استعارات دور از کار اکثر ایشانست که اغلب از روی احساسات و تجربیات خود سخن می گویند و معمولاً رسماً شعر می سازند، چنانکه عطا می گوید:

ای غزل گو شاعر سر گشته	بی خبر از عشق، و از خود رفته
در جنون شاعری مجنون شوی	ذکر خار و قصه صحرا کنی
لیک گاهی چشم تو صحرا ندید	نی گهی خاری بی پای تو خلید
نالہات بی سوز و ساز فطرتی	چون فغان نوحه خوان اجرتی
شعر تو بی سوز و قلبت بی گداز	داستان تو دروغ خانه ساز
نظم تو الفاظ بی معنی و بس	جام زرینت ز می خالی و بس

بدیهی است که اینجا مقصود عطا نکوهش از غزل گوینان بزرگ مانند حافظ و سعدی و خسرو و نظیری و صائب نیست بلکه غزل سرایانی است که آنان را نمی شود شاعر نامید بلکه حداکثر آنان را می توان "ناظم" خواند، چون شعر آنان خالی از احساسات قلبی است، چنانکه می بینیم که عطا با این همه

۱- یعنی هیچگاه، هیچوقت

نکوحش از غزل گویان خودش غزلهای بسیار زیبایی دارد که تمام اوصاف و

محاسن غزل های خوب را دارد مثلاً غزل زیر: *بیا که در غزل من*

گفتم صنمی یا قمری گفت که هر دو

جو زا پسری یا بشری گفت که هر دو

گفتم ز رخ خوب و لب لعل روان بخش

گلبرگ تری یا شکری گفت که هر دو

گفتم در یکدانه دریای حجابی

یا چون سخن من گهری گفت که هر دو

گفتم شب هجران مرا کوکب نوری

یا شام غم را سحری گفت که هر دو

گفتم که عطا تو هدف تیر بلانی

یا تیغ غمش را سپری گفت که هر دو

همچنین غزل دیگری که به مطلع زیر شروع می شود:

ز خود بیگانه هر شب بر در میخانه می رقصم

پی یک جرعه آبی چه بی تابانه می رقصم

این غزل یاد آور غزل معروف عثمان هارونی است که به همین وزن وردیف

می باشد و مطلعش بقرار زیر است:

فمی دانم که آخر چون دم دیدار می رقصم
 مگر نازم به این شوقی که پیش یار می رقصم
 همچنین بسیاری از نعت های عطا اصلاً غزلهای زیبایی است که وی مدح
 سرور کائنات (ص) سروده است مانند نعت هایی که مطلعش بقرار زیر
 می باشد:

تا در جنون عشق گریبان دریده ام روی به حسن روی پیمبر ندیده ام
 بی تو عالم خراب یابم در جهان اضطراب یابم
 گهی اگر به حضور تو باریاب شوم اگرچه ذره ناچیزم آفتاب شوم
 قبله گاه نوریان ابروی تو هر دو عالم در خم گیسوی تو
 من بدین دوریم قرین توام ای برین آسمان زمین توام
 گرسوی من از لطف کنی نیم نگاهی این گاه سر راه شود کوه بجاهی

نعت گویی عطا:

عطا نعت گویی رسول کریم (ص) را از همه بیشتر دوست دارد حتی
 شعرهایی که به حمد پروردگار عالم سروده است اکثر به نعت سرور کائنات
 (ص) تمام میشود مثلاً در ذیل قصیده در حمد باری تعالی که مطلعش بقرار
 زیر است:

ای خدای برتر از عقل و خیال برتر از وهم و قیاس و بی مثال

پس از چند بیت در حمد خداوند و چند بیت دیگر به مدح انبیاء علیہم السلام شاعر در حدود نصف بیشتر این قصیدہ بہ نعت سرور کائنات (ص) می پردازد و باز بہ حمد پروردگار بر می گردد و قصیدہ را پایان می رساند. گاهی عطا پس از سرودن چند بیت در حمد باری تعالی بہ نعت رحمة للعالمین (ص) می پردازد مثلاً در قصیدہ ای کہ مطلعش اینست:

ای آنکہ تو بودی و چیزی نبود - نبود از زمان و مکانی نبود
بہ بیت پنجم شروع بہ نعت سرور مقبول (ص) می نماید و همچنان ادامہ داشته این قصیدہ را در نعت سرور کائنات (ص) پایان می رساند.
نظر بہ نعت های عالی عطا اگر وی را حسان (رض) پاکستان بخوانیم شاید راه اغراق نپیموده باشیم. نعت های وی از جذب و حال، ایمان و ایقان، کیف و سرور و عشق و ولع مشحون است و خوانندہ را در وجد و کیف در آورده بعالم جذب و شوق می برد مثلاً نعت هایی کہ بعضی بیتهای آن بقرار زیر است:

گرسوی من از لطف کنی نیم نگاہی

این گاہ سر راه شود کوه بجاہی

در سایہ تو ای کہ قدت سایہ ندارد.

امت ہمہ در حشر بجویند پناہی

در ہجر تو ز دیدہ عقیق روان کشم

و ز روی خویش در غم تو زعفران کشم

روزی کہ جان گداز بود تاب آفتاب

از سایہ تو بر سر خود سائبان کشم

کوثر ہمی ز دستِ جوادِ تو در جنان

دارم عطا یقین کہ بہ رطل گران کشم

مراثی عطا:

عطا مرثیہ ہایی ہم دارد کہ اوی بر مرگ بعضی دوستان و شعرای

معروف شبہ قارہ و بزرگان پاکستان سرودہ است مانند میر انیس ۱، جگر مراد

آبادی ۲ (سہ مرثیہ)، سید عطاء اللہ شاہ بخاری ۳، خان بہادر احمد یار خان،

مہاشہ جہیندہ رام ۴، شیخ حمایت اللہ، عطاء اللہ خان، وغیرہ.

طی مرثیہ میر انیس عطا می گوید:

ز بحر فیض حسین (ع) است یک جهان سیراب

حسین (ع) برب دریا نیافت جرعه آب

حسین (ع) ماہی بحر شہادت کبری

امام عالم اسلام و زینت محراب

۱- بزرگترین مرثیہ گوی اردو

۲- شاعر معروف اردو

۳- رہبر سیاسی معروف پاکستان

۴- رئیس انجمن وکلای داد گستری (دیرہ اسمعیل خان)

حسین (ع) ملتِ مرحوم را سبقِ آموخت

همین کہ در ره حق جان بده و جنت یاب

ہزار داغِ سیاہِ جبینِ ملتِ خود

بشست خونِ حسین (ع) شہیدِ فیضِ مآب

ز بسکہ چشمہ فیض است از حسین (ع) روان

ازان ز شعر انیس اند تشنگانِ سیراب

کسی ز مرثیہ گویان ہند نگشودہ است

گشود از رخِ اندیشہ چون انیس نقاب

عطا بہ ذاتِ پاکِ امامِ حسین (ع) ارادت و محبتِ خاصی دارد و سر تا

سر دیوانِ خود بہ شہادتِ امام (ع) مظلوم و درسہایی کہ ملتِ مسلمان ازان

بگیرد اشاراتی کردہ است مثلاً

جہان پیش یزیدِ قہرمان وقت می رقصد

ولی من از حسینم (ع) پیش او اصلاً نمی رقصم

تو آن بی نیازی کہ در کربلا

بیابان خشکابِ کرب و بلا

بدست فرومایگان شقی

به قتل آوری دودمانِ علی (ع)

وی اشعار مستقلی بعنوان "ذبح عظیم" و "امام حسین (ع)" و "قربانی" در شهادتِ امام حسین (ع) و مدح او سروده است.

همچنین عطا نوحه ای به شهادت امام حسین (ع) سروده است که بصورت مستزادی است که مطلعش اینست:

ای پیشوای امت و فرزندِ مصطفی (ص) مظلوم کربلا

چشم و چراغِ خانه زهرا و مصطفی (ص) مظلوم کربلا

رباغیات عطا

عطا رباعی خیلی کم سروده است و تنها چند رباعی از وی در جلد سوم

"کلیات عطا" آمده است. اینک دو رباعی وی اینجا بطور نمونه

نقل می گردد:

بباغ رفتم و گل دیدم و چنین گفتم

چه دلکشی مگر افسوس عمر یافته کم

بگفت خوشدلم از عمر خود که خوش گذرد

بگوز عمر دراز خود و غم هر دم

هر که بیجان جنتِ ماوی خرید

زنده شود باز چو گردد شهید

زنده جاوید حسین (ع) علی (ع)

مرد شمرا، مرد زیاد و یزید

مادہ تاریخ گویی عطا

عطا در مادہ تاریخ گویی ہم مہارتی تمام داشت، چنانکہ خودش می گوید کہ صدها مادہ تاریخ نوشتہ و گفتہ است، در مجلد سوم کلیات دیوان وی (از ص ۵۹ تا ص ۷۰) بعضی مادہ های تاریخ کہ وی سرودہ است آمدہ است مثلاً قطعہ زیر در وفات محمد علی جناح (قائد اعظم) مؤسس پاکستان سرودہ است:

حق قائد اعظم را از دہر بہ جنت برد
صد آہ و فغان برخاست از جملہ کلان و خرد
تاریخ وصالش شد "آہ قائد اعظم مرد" = (۱۳۶۷.ق)

ہمچنین مادہ تاریخ پنجتن پاک (ع) را درین بند مخمس آوردہ است:

رفتم بہ باغ فکر و دویدم بہ ہر چمن

از بہر چیدن گل تاریخ پنجتن

ناگہ صدای بلبلی آمد بگوش من

داری بطبع خویش اگر آرزوی امن

تاریخ وصلشان مجو الاز "یاسمن"

۱- عطا اینجا بجای شمر شمر آوردہ است.

اینجا از روی حساب ابجد عدد "یا" یازده میشود که سال وفات رسول اکرم (ص) و حضرت فاطمه (ع) است و س=۶ سال شهادت امام حسین (ع) است و م=۴ سال شهادت حضرت علی (ع) و ن=۵ سال شهادت امام حسن (ع) را می رساند.

عطا و اقبال

عطا خود را جانشین اقبال فکر می کند، و تا اندازه ای درست هم هست. شعر وی اکثر در تتبع اقبال بوده، و حتی موضوعاتش هم در تقلید اقبال معمولاً ملی بوده است. نه تنها کلمات و اصطلاحاتی که وی بکار برده است اغلب از اقبال اخذ شده، بلکه افکار وی نیز در تفسیر و تایید افکار اقبال بوده است. وی خودش نه فقط باین حقیقت اعتراف کرده، بلکه درین مورد اظهار افتخار هم می کند، چنانکه گفته است:

رفت چون اقبال از دار محن رفت با اقبال، اقبال سخن (۱)

روح او بخشید این خدمت به من تا نمیرد بعد او این پاک فن

گفت زین میخانه دل بر داشتم باده باقی به تو بگذاشتم

من همین دامن حریفش نیستم همدم و همداستانش نیستم

لیک این خدمت بجان کردم قبول تا نگرده شاعر خاور ملول

همچنانکه رومی می گوید که: "ما از پس سنایی و عطار آمدیم"، عطا

هم می گوید که وی از پس گرامی و اقبال آمده است:

مادر پس گرامی و اقبال آمدیم بر عارض عروس سخن خال آمدیم

عطا و رومی

عطا ہم مانند اقبال مرید جلال الدین رومی است و نہ تنها اکثر مثنوی
ہا را بہ وزن و بحر مثنوی معنوی سرودہ، بلکہ بسیاری از افکار را ہم از
مولوی اقتباس نمودہ است و بعضی مصراعہا را با کمی تغییر از مثنوی مولوی
آوردہ است مثلاً:

بشنو از من چون حکایت می کنم ہم شکایت ہم ہدایت می کنم

کہ یاد آور اولین بیت زیر مثنوی مولانا می باشد:

بشنو ازنی چون حکایت می کند از جدائیہا شکایت می کند

ہمچنین وی شعری دارد در مدح مولوی و مثنوی او کہ بیت اول آن بقرار

زیراست:

ای جلال الدین حکیم محترم مثنوی تست شہکار عجم

و آخرین بیت آن اینست:

آفرین صد آفرین بر جان تو برنیاکان مہین عرفان تو

همسری با نظیری و ظہیر فاریابی

گاهی عطا خود را همسر و نظیر نظیری و خاقانی حساب می کند،
چنانکه می گوید:

بنده حمد گوی تو شد شاعر همسر نظیری

عطا که بر لب او جز بیان پاکان نیست

ازان نظیر نظیری شده است و خاقانی

و گاهی خود را همپایه ظہیر فاریابی محسوب می کند و می گوید:

در فن شاعری عطا را شاعر فاریاب یابم

همچنین وی فکر می کند که شعرش چون به شیراز می رسد حافظ را

هم به رقص می آورد:

چون به شیراز می رسد غزلم حافظ خوشنوا به رقص آید

درگذشت عطا

عطا بروز یکشنبه ۸ رمضان المبارک ۱۴۱۱ هـ ق. مطابق با ۲۵ مارس

۱۹۹۱م برابر با ۵ فروردین ۱۳۷۰ هـ ش. رخت از جهان بر بست بقول خودش:

عطا آن که برخود جهان تنگ دید به دو گز زمین عاقبت آرمید

آقای دکتر محمد حسین تسبیحی طی قطعه ای تاریخ درگذشت عطا را

چنین آورده است:

قطعہ مادہ تاریخ

عطاء اللہ عطا خان ادیبان
بہشت جاودان او را مکان شد
به قول و فعل حق همواره گویا
به قرآن و حدیث آورد تفسیر
غزل گو بود و از سعدی نشان داشت
عطاء اللہ عطا گویای اسرار
به گویایی نبود او را مقابل
عطاء اللہ عطا شیرین سخن بود
چو از حافظ بیان راز می گفت
دلش گوینده عطار و خیام
معلم را یکی همدرد و همراز
چو از دنیا سوی جنت روان شد
"عطا خان کنز اسرار" است تاریخ

سوی جنت روان شد بادل و جان
لبش گوینده الفاظ قرآن
صفای عشق حق از او نمایان
خطیب و نکته سنج و مرد میدان
گلستان را همیشه بود خندان
به اسرار رموز اقبال گویان
نظامی را به دل بودی حدی خوان
چو گل اشکفته اندر سبزه زاران
جوانان عجم بودند شادان
ندای قلب او سوی خراسان
قلم در دست او پیغام گویان
حروف ابجد آمد نغمه خوانان
بود رحمت بر او از سوی یزدان

۱۳۷

"عطاء اللہ عطا خان شاه خاور"

۱۹۹۱م

شده تاریخ فوتش از دل و جان

(دکتر م. ح. تسبیحی)

بقول خود عطا عشق رسول (ص) و نعت و مدح سرورِ کائنات (ص)
 بهترین توشه ایست که وی باخود در مسافرت آخرت برده است:

محمد (ص) دین من دنیای من بس محمد (ص) عاقبت آرای من بس
 چونبود کس معین و یاور کس محمد مأمّن و ماوای من بس
 چو از نیک و بدم پرسند گویم مرا مدح شه والای من بس

* * * * *

منابع و مآخذ

- ۱- کلیات عطا- در سہ مجلہ
- ۲- پیشگفتار از آقای پرتورویہیلہ کہ در آغاز کلیات عطا، حصہ (قسمت) اول آمدہ است.
- ۳- مقالات نادرہ.
- ۴- فارسی گویان پاکستان، جلد اول از آقای دکتر سید سبط حسن رضوی، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بسال ۱۳۵۳/۱۹۷۴ هـ ش.
- ۵- مقالہ در بارہ شرح حال و آثار عطا از آقای عنایت اللہ گنداپور فرزند ارجمند مرحوم عطاء اللہ عطا کہ در مجلسی کہ در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بمناسبت ترحیم و تجلیل مرحومین عطاء اللہ خان عطا شاعر پاکستانی و استاد مہرداد اوستا شاعر ایرانی در تاریخ ۱۹۹۱/۶/۳ برگزار شد قرائت شد.

تذکرہ:

اینجا باید تذکر داد کہ روز پنجشنبہ نہم خرداد ماہ ۱۳۷۰ ش. ہ در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مجلسی بمناسبت ترحیم و تجلیل از مرحوم عطاء اللہ خان عطا و استاد اوستا برپا شد و آقای عنایت اللہ گنداپور از دیرہ اسمعیل خان و آقای مختار علی خان پرتورویہیلہ، شاعر و ادیب معروف پاکستان از لاہور مخصوصاً برای شرکت درین مجلس تشریف آوردند و مقالات خود را پیرامون شرح حال و آثار عطا پیش حضار محترم کہ

بسیاری از شعرا و نویسندگان معروف اسلام آباد از جمله پروفیسور صادق کنبجھی، رئیس دانشکده کٹر سیدان، حکیم محمد یحیی شفا، آقای افتخار عارف رئیس اکادمی ادبیات پاکستان، استاد دکتر توصیف تبسم و فارسی گویان دیگر را تشکیل می دادند قرائت نمودند و آقای دکتر کمال حاج سید جوادی راین فرهنگی شعر خود را در رثای شاعر توانای ایران مرحوم استاد اوستا انشاد فرمودند و آقای دکتر رضا شعبانی مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سخنرانی فرموده از حضار گرامی مجلس اظهار تشکر نمودند.

تصرف در طریق طبیعی شعر فارسی

شعر فارسی که در طول هزارواندی سال در قلمرو جغرافیای زبان فارسی چونان درختی گشن ذهن و زبان فارسی زبانان را در سایه نوازنده خود می نواخت، از سبک خراسانی سرچشمه گرفت و به رودخانه موآج سبک هندی رسید، چنان که از سرچشمه تا رودخانه به طبیعتی می ماند دست نخورده و طبیعی. اگر اندک مایه خسی داشت و یا خاشاکی، درهای یتیم در بطن صدف های سیمین بسیار پرورد، اما آنگاه که به اوج طبیعی خویش با نام سبک هندی دست یافت هر چند می توانست راه همواری دیگر در طبیعت خود بجوید ناگاه به مانع اذهان تنبل بازگشتیان دچار شد و سیر طبیعیش را از دست داد و آنگاه توسط نوجویان دگرگون گشت و

از این پیش درآمد ممکن است خواننده نا آشنا به سرگذشت طبیعی شعر فارسی چنین تصور کند که نگارنده سرآن دارد که ستیز کهنه و نو را از سرگیرد و جدالی را که سالها پیش در میان کهنه جویان و نو پردازان صورت گرفت، باز گوید. حال آنکه چنین نیست، زیرا جنگ کهنه و نو در قلمرو شعر و ادب فارسی برای دوسوی در گیر توجیه شده است و اگر بعضی از نا آگاهان به آشتی نوگرایان و کهنه جویان پی نبرده اند، می توانند حرکت های نوگرایان را به جانب "کهنه پخته" و تلاش کهنه گرایان را در شناختن و شناسانیدن "نو پخته" بنگرند و به تأمل برد و اثر ارزنده ای که در اواخر سال ۱۳۶۸

و اوایل سال ۱۳۶۹ به نامهای روشن تر از خاموش و چشمه روشن عرضه شده است، بسنده کنند و درفضای روشن گزینشگر نوگرایی "روشن تر از خاموش" به سوی نو کهنه نما روشن شوند و از چشمه اهتمام تحلیل گرایانه و بینش استادانه چشمه روشن به سوی نوپخته، جرعه ای بنوشند.

هم نگارنده که به مقتضای سن و سال در قلمرو نوگرایی گذران داشته و پس از نوجویی به سخته های مشهور به کهنه پرداخته و بر جدالهای کهنه گرایان و نوجویان تأمل داشته است حتی نقش واژه های "نو" و "کهنه" را بر طراز شعر و ادب ناخوش می داند و نابرازنده. پس مرادش از پیش کشیدن تمهید مذکور این است که چون رودخانه دلنواز و آرام شعر فارسی با طبیعت دلنشین، مواضع خرم سبکهای خراسانی و عراقی را پی کرد به موضعی مواج به نام سبک هندی دست یافت که این سیر و گذرها همه طبیعی بود و با هنر شاعری - که با طبیعت پیوندی استوار دارد - قرین و بامراد، اما به علی که خواهیم گفت، دوبار دچار تصرف گشت:

یکی تصرفی بود نا آگاهانه، که بازگشتیانی در مسیر طبیعی شعر فارسی دستی بردند ناشیانه، دودیکر تصرفی که از قلب تصرف نا آگاهانه بازگشتیانی بحاصل آمد و آن تصرف نیما و اصحاب او بود که به رغم بازگشتیانی - که شعر فارسی را از ساختارهای طبیعی آن دور کرده بودند اینان با آگاهی و شعور شاعرانه دوباره طبیعت شعر را به شعر فارسی بازگردانیدند.

تصرف در طریق طبیعی شعر فارسی در دو نوبت مذکور، سؤالهایی

برمی انگیزد از این دست که چرا بازگشتیان به طبیعت شعر فارسی در سبک
هندی آن دست بردند؟

آیا آنان از سنتهای ساختاری در شعر سبک هندی دریافت درستی
داشتند؟

آیا اصحاب بازگشت با تقلید و تتبع، شعر فارسی را مجدداً در مسیر
طبیعی آن سوق دادند و انقلاب ادبی شان را در قلمرو شعر فارسی
شناساندند؟

آیا وجود آنان در پیدایش راه نیما مؤثر بود؟
آیا تصرف نیما و اصحابش با طبیعت شعر فارسی سازگاری داشت و
پیوندی با رودخانه شعر فارسی که تا جایگاه سبک هندی رسیده بود، بوجود
آورد؟

آیا سبک نیمایی در شعر فارسی به قلمرو زبان فارسی راه یافت؟
در پاسخ به دو پرسش نخست بر آن نیستیم که از شناسه ها و
خصیصه های لفظی و معنایی سبک هندی در شعر فارسی یاد کنیم، چرا که از
اینها پیش این محققان گفته اند و مکرر هم کرده اند، بلکه مترصد آنیم که
پیش از نمودن علت اصلی که بازگشتیان را به تصرف در طریق طبیعی شعر
فارسی سوق داد، از رازی ناگفته در شعر فارسی سبک هندی سخن گوئیم، هر
چند کوتاه باشد و به اختصار.

بیشتر محققان معاصر آنگاه که از شناسه های سبک هندی در شعر
فارسی سخن داشته اند، از ساختارهای شعر صائب تبریزی چنان یاد کرده اند

که از ساختهای شعر بیدل دهلوی و این رویه در شناسایی سبک هندی حکایت از آن دارد که محققان مزبور به یک گونه ساختاری در شعر فارسی سبک هندی نظر دارند، که بدون تردید نظری است نارس، و حاکی از عدم آشنایی بر سروده های شاعرانی که سبک هندی را در شبه قاره، هندوستان و در قلمرو زبان فارسی ریخته و پرورده و رواج داده اند. با مروری بر دیوانهای شاعران صف نخست که ماهتاب شعرشان را بر رودخانه سبک هندی تا بانده اند، می توان دریافت که در آن سبک لا اقل دو گونه فرم زبانی و داده های ساختاری وجود دارد.

یکی گونه ساخت زبانی و شاعرانه آن دسته از سخنوران ایران زمین که راز رموز زبان را کم یابیش در ایران دریافته اند و به شبه قاره هند کوچیده و یا در ایران با سروده های سخنوران سبک هندی آشنا شده بودند سروده های این دسته از شاعران - که می بایست آنها را ملایمتر و در راستای مسیر طبیعی شعر فارسی و دنباله راه روشن شاعران سبکهای خراسانی و عراقی برگرفت - با آنکه خیال پردازیهای نازک دارد و لیکن غالباً ساختها و پسندهای زبانی و اسباب شاعرانه آنها با فرم و ساخت و ابزار شاعری رایج در ایران، همگون است و همسان. برای روشن شدن این مطلب به غزلی از غزلهای صائب توجه کنید که او با انباشته ای از ساختهای زبانی رایج در ایران به هندوستان رفت و در سبک هندی، نشانه شد:

به جای باده اگر در پیاله آب کنیم
ز تنگ حوصلگی مستی شراب کنیم
چونخل موم برو بار ما ملایمت است
چگونه سینه سپرپیش آفتاب کنیم
چو موج برصف دریا زنیم و خوش باشیم
به خویش کار چرا تنگ چون حباب کنیم
اگر نه خاطر روی تو در میان باشد
ز آه چشمه آینه را سراب کنیم
بیاض گردن او گر به دست ما افتد
چه بوسه های گلو سوز انتخاب کنیم
کدام عیش به این عیش می رسد صائب
که ما و دختر رز سیر ماهتاب کنیم

در غزل مزبور هر چند خیال پردازیهای نازک سبک هندی روشن می نماید
وجود "بوسه های گلو سوز"، سیر ماهتاب کردن "و چشمه آینه" تأثیر
ساختارهای زبان شاعرانه سبک هندی را در آن مسلم می دارد، اما همین
ساختهای زبانی در بافتی از ساختارهای زبان نشسته که شالوده آن را زبان

فارسی ایران ریخته است نه فارسی رایج در هندوستان روزگار صائب. از اینجاست که غزل مذکور را فارسی زبانانی که راز و رمز سخن شاعران زاده و پرورده هند را در سبک هندی نمی دانند و نمی پسندند، می خوانند و بهره می گیرند.

به اعتبار همین گونه ساختهای زبانی و اسباب شاعرانه است که سروده های صائب و امثال او چون باصور زبانی در ایران تشبیه داشته است با همه مخالفتهایی که ادیبان عصر قاجاری با سبک هندی کرده اند، نتوانسته اند دیوان وی و اقرانش را از نظر جمهور شاعران و شعر دوستان روزگار خود بیندازند هر چند که پرده هایی به درازی چند دهه بر شعر آنان فرو کشیدند.

اما گونه دیگر سبک هندی که ساختهای زبانی و پاره ای از اسباب شاعرانه آن با توجه به داده ها و پسندهای زبانی گونه فارسی رایج در هندوستان بحاصل آمده، به همت سخنورانی پرورده شده است که در شبه قاره هندوستان زاده شده و قوه تخیلشان را با طبیعت همانجا پیوند داده و ساختهای زبانی ایران را چونان عادات زبانی گونه فارسی هندوستان تجربه نکرده و از قلمرو گونه های فارسی ایران دور مانده بودند. اینان که همچون بیدل دهلوی و اقران و امثال او، قلعه ای دیگر از سبک هندی را تسخیر کردند، ساختهای گونه فارسی هند را در سروده هایشان ضبط می کردند و به اسباب شاعرانه ای که از طبیعت پیچیده و رنگارنگ شبه قاره هندوستان برمی خاست و دیریاب می نمود و وهم انگیز، اعتنا داشتند به نمونه زیر از این گونه سبک هندی توجه کنید که غزلی است از غزلهای شیوا و کم استعاره بیدل:

روشنند لان چو آینه بر هر چه رو کنند

هم در طلسم خویش قماشای او کنند

این موجها که گردن دعوی کشیده اند

در بحر حقیقتند اگر سرفرو کنند

عناقست در قلمرو امکان بقای عیش

اینجا بهار را ز قفس رنگ و بو کنند

ای غفلت آبروی طلب بیش ازین مریز

عالم تمام اوست کرا جستجو کنند

پرسرکش است حسن همان به که بید لان

آینه داری دل بی آرزو کنند

آسوده زی که اهل فنا پیش از انتقام

از وضع خویش خاک به چشم عدو کنند

بیدل به این طراوت اگر باشد انفعال

باید جها نیان ز جبینم وضو کنند

در ابیات مذکور هرچند ساختهای زبانی از جهتی با ساختهای گونه فارسی ایران ماندگی دارد اما دریافت و ترکیب، صورتی گرفته اند که گونه فارسی هندوستان روزگار بیدل را می نمایند. رابطه "آینه" و "دل" در مصراع اول هرچند در ادب فارسی، برخاسته از اندیشه های عرفانی است. اما "روشندلانی که چون آینه بر هرچه روی می کنند... ساختی است که با سنت های زبان خانقاهیان هندی سازگاری بیشتری دارد. "گردن کشیدن" هم يك ساخت زبانی رایج در زبان فارسی است اما "موجهاکه گردن دعوی می کشند" ساختی است از اسباب زبان شاعرانه که خاستگاه آن را باید در طبیعت ویرانگر آب در شبه قاره جستجو کرد. مصراع ششم نیز پیداست که ساختی است وهم آمیز، و نمونه های آن را در شعر شاعرانی که با سنت های فکری و ساختهای زبان فارسی ایران ارتباطی نداشته اند، بسیار می توان یافت. در مصراع هفتم هم، "آبروی ریختن" ترکیبی است فعلی و معمول فارسی زبانان، اما "آبروی طلب ریختن" تکاملی است که به سنتهای فکر و زبان فارسی هند مربوط است.

به هر حال، بازگشتیانی نه تنها از این گونه شعر سبک هندی که گونه هندی آن سبک بشمار است - دوری جستند بلکه از گونه نخست آن - که گونه ایرانی سبک هندی است و باساختهای زبانی و سنتهای فرهنگی ایران ماندگی داشته است - نیز احتراز کردند. البته روی گرداندن آنان از شعر سبک هندی بدون شك بر اثر ابهاماتی بوده است که در گونه هندی سبک هندی موجود بوده، و چون بازگشتیها نتوانستند گونه ایرانی سبک هندی را از گونه

هندی آن سبک ممتاز کنند. بنابراین از هر دو گونه مزبور غافل ماندند و بهره نبردند.

علت این غفلت و بهره ور ناشدن بازگشتیان از گونه های دوگانه شعر سبک هندی و نیز تصرف آنان در طریق طبیعی شعر فارسی را باید در تصویری که آنان از اثر ادبی داشته اند، جستجو کرد. از سروده های منوچهری وار و فرخی گونه و عنصری سان قآنی - که شاخصترین شاعر بازگشتی است - بر می آید که آنان شناسه اصلی يك اثر ادبی یا به تعبیری دیگر خصیصه يك شعر ناب را در آسان بودن و معانی عربیان آن می جستند و چنین می پنداشته اند که شعر خوب آن است که ضمیر شاعر با خواندن گذرای شعرش آشکار گردد. این پندار آنان، که در ذهن و ضمیر بعضی از ادیبان معاصر نیز رسوب کرده است از عدم آگاهی آنان نسبت به تطور و تکامل داده های هنر شاعری و تاثیر آن بر زبان و ساختهای شاعرانه حکایت دارد. آنان خوش داشته اند که شکوه دلپذیر سبک خراسانی با معانی زود یاب و ایمازهای استوار اما تشبیهی و گاه ناپیچیده آن عمری دراز داشته باشد و اگر آن شکوفه می شکفت و باز می شود و به سان گل سبک عراقی - که آنان بیشترین الفاظ فخیم آن اعتنا داشتند - می نماید هم برایشان دلنشین و گیرا می نمود، اما اگر آن گل بنا بر طبیعت خود، آفتاب آخربهار و اول تابستان را در تار و پود خود احساس می کرد و چونان گلبرگ پهن و تنک سبک هندی ظاهر می شد به نزد آنان ناخوش بود و نازیبا. این پسند بازگشتیان به حکایت آن پدر و مادر می ماند که فرزندشان را در ایام طفولیت و با طبیعت

شیرین کودکی دوست می داشتند و در نوباوگی نیز که گفتار و کردارش نماینده گفتار و کردار پدر و مادر می نمود، خوشایند آنان بود و چون به بلوغ جسم و روح نایل شد و شناسه های فطری و داده های خودی او شکوفاشد او را طرد کردند و بی توجهی به او را خوشتر داشتند.

بنا بر این نخستین انگیزه ای که بازگشتیانیان از سبک هندی، در دو گونه ایرانی و هندی آن غفلت کردند، این بوده است که آنان داده های زبانی و اسباب خیال انگیز شعر را امری بی جان، ایستا و ناپویا می دانستند غافل از این که دستگاه سه گانه زبان - اعم از دستگاه صوتی و واژگانی و ساختی. و نیز سرمه خیال شاعرانه پدیده های اندزنده که جان آنها را اهل زبان خاصه ارباب شعر و ادب، بنا بر طیران ذهن و ضمیر و بر پایه مقتضیات تکاملی به آنها می دمند. دومین انگیزه ای که بر اثر نکته مذکور در ذهن بازگشتیانیان خانه کرده و آنان را حتی از گونه ایرانی سبک هندی بدور داشته. همچنان که پیش از این اشاره شد - آسان یابی و عربان جویی آنان بوده است از شعر و بطور کلی از یک اثر ادبی. بازگشتیانیان نخست سادگی در ژرف ساخت و روساخت شعر فارسی را استقبال می کرده و نمی دانستند که خصیصه ای که به یک شعر و یا به یک اثر پروانه ورود به قلمرو ادب را می دهد ابهامها و ابهامهای خاصی است که از ژرف ساخت ذهن شاعر و ادیب به روساخت زبان تأمل انگیز او سرایت می کند و واژه به نزد او شیشی می شود که در حجابهای مخیلاته فرورفته و کارگه معانی در حریر ساختهای رستاخیزانه زبانی چنان می پیچید که باز یافتن آن محتاج دزنگ و تأمل است و به عبارتی دیگر

اندیشه انگیز است و بیداری آور. این ساده جویی بازگشتییان هرچه بوده باشد گو: باش، و لیکن ما آن را اگر به حب و بغض سنتهای فرهنگی به نزد آنان منسوب نکنیم بی تردید می توان آن را به تنبلی ذهن آنان نسبت داد هرچند که چون آنان از هیأت تکامل یافته داده های زبانی در سبک هندی روی بر تافتند به ساختهای زبانی و اسباب شاعرانه فرخی و عنصری و منوچهری و بالأخره خاقانی و نظامی پرداختند و نتوانستند از قلمرو سلطنت ساختارهای شعری آنان بدر آیند، ناگزیر به آرکانیسم زبان - آن هم در هیأت ساده و مکرر آن - روی آوردند و به ساخت زبانی شعر در ریختن سبکی از واژه های غلیظ و نا هماهنگ - که جز ابهامهای تصنعی و ثقیل نمی آفریند - بسنده کردند، و بعضی از آنان در حد بسیار زیاد و غیر طبیعی واژه های کهن و کلمات باستانی را در شعر گنجانیدند و آغوش سروده هایشان را - که بر اساس فلسفه پیدایش سبک بازگشت می بایست آسان و زود یاب می بود - به روی واژگان مرده و نیم جان چنان گشودند که خواننده در حین خواندن قصاید آنان می پندارد که به روزگار منوچهری و یا خاقانی می زیبد آن هم نه در سایه گواری خیال خاقانی یا منوچهری، بل در دشت سوزان واژگان آنان.

باری با چنین دریافتی نادرست از شعر و یک اثر ادبی در ساختهای دوگانه سبک هندی بود که بازگشتییان در طبیعت شعر فارسی تصرفی سبک و سطحی به عمل آوردند و نه تنها قطاع طریق طبیعی شعر فارسی شدند، بلکه هرگز نتوانستند خزانه ای چونان منوچهری ابداع کنند یا با "کاروان حله"

فرّخی سفر گزینند و یا "آینه عبرتی" همچون خاقانی بیافرینند و سبکی
 توجّو وجود آرند که در مسیر طبیعی سبکهای خراسانی و عراقی دنبال شود.
 از اینرو، تلاش ادبی آنان هر چند در نظر خودش انقلابی بود در شعر
 فارسی، و لیکن چنین تصوّری از بازگشت نادرست آنان، حتی در میان فارسی
 زبانان شعر دوست و شعر خوان معاصر شان هم پذیرفته نبود، به همین جهت،
 آنگاه که بازگشتیان شعر منوچهری وار و خاقانی گونه می ساختند، بسیاری
 از فارسی زبانان قلمرو ایران با آنکه گونه هندی سبک هندی را مقبول نمی
 دانستند اما به گونه ایرانی سبک هندی توجّه می کردند. تداوم شعر و شعور
 صائب در میان ایرانیان آن روزگار و نیز در عصر ما و همچنین وجود نسخ
 متعدّد دیوان او در ایران عصر بازگشت، از چنین گرایش به گونه ایرانی سبک
 هندی در عهد بازگشت و پس از آن خبر می دهد. در قلمرو زبان و ادب
 فارسی هم سبک بازگشت راه نیافت و مقبول نیفتاد. البته درست است که
 پیش از بازگشتیان، قلمرو فارسی زبانان در قسمتهای بخارا و ماوراء النهر
 از بسندهای مذهب گویانه صفویان دور افتاده بود و رابطه فرهنگی خود را که
 با شبه قاره هندوستان از سده های هفتم و هشتم آغاز کرده بود، دنبال می
 کرد و به بیدل خوانی توجّه داشت و نیز درست است که قبل از بازگشتیان،
 خراسان شرقی از ساختههای زبانی و سنتهای فرهنگی ایران برید و به نام
 افغانستان، با سنتهای فرهنگی و داده های زبانی شبه قاره هند پیوندی
 تنگاتنگ پیدا کرد و نه تنها به سروده های بیدل، دل داد بلکه درباره اشعار
 صائب نیز نظری صائب داشت و هر دو گونه سبک هندی را پذیرا بود هر چند

به پیشینیانی چون حافظ، مولوی و غیره هم می پرداخت. بنا بر این اگر نفوذ طرزی مشخص از شعر فارسی را در قلمرو دوگانه یا چند گانه فارسی زبانان معیاری بر گیریم که به مقبولیت طرز مزبور اعتبار می دهد "شعر نا شعر" بازگشتیانی هرگز به این قلمرو راه نیافته و هیچگاه با چنین معیاری قابل سنجش نبوده و نیست، در حالی که دیگر طرزهای شعر فارسی با معیار مذکور به آسانی قابل ارزیابی است. وقتی سبک خراسانی چنان می نماید که در آذربایجان مورد تتبع و استقبال قرار می گیرد، و وقتی ساختهای زبانی و شاعرانه مولوی و حافظ در قلمرو فارسی زبانان، قرنهای متوالی مورد نظر شاعران است و وقتی شعر نو فارسی در قلمرو فارسی زبانان و فارسی دانان دور از مرزهای معاصر ایران مورد تأمل، تتبع و اقبال است و آنگاه طرز بازگشت حتی در اذهان مانوس به سنتهای فرهنگی و زبانی ایران رسوب نمی کند، نشان از آن دارد که سبکهای مذکور به رغم طرز بازگشت، با طبیعت شعر فارسی سازگار است و قابلیت تطبیق را با پسندهای زبانی و طیران خیال فارسی زبانان دارد.

غفلت بازگشتیانی حتی از گونه ایرانی سبک هندی و تصرف آنان در طریق تکامل طبیعی شعر فارسی، هرچند بسیاری از فارسی زبانان را نسبت به ساختهای زبانی و ساختارهای شعر سبک هندی ناآگاهانه بدبین کرد و لیکن سبب بیداری شد که از یکسو ایرانیان در شناخت خود از شعر سبک هندی و خاصه گونه ایرانی آن تجدید نظر کنند و همچنین از سوی دیگر حادثه ای در تاریخ شعر فارسی بیافرینند که در عین ابداعی بودنش طبیعت تکامل یافته

شعر فارسی را در سبکهای خراسانی عراقی و هندی، قرین کمالی در خور تحسین سازد، حادثه ای که نتیجه اش شعر نو فارسی است، شعری که امروز در گستره جغرافیایی زبان فارسی شناخته است و در حد وسیعی مورد توجه و تأمل و بیداری.

حادثه شعر نو در زبان فارسی، که بر اثر تصرف ناآگاهانه بازگشتیانیان در طبیعت شعر آن زبان روی داد هر چند خود تصرفی دیگر در طریق طبیعی شعر فارسی محسوب است اما تصرفی است آگاهانه، که برپایه شناخت دقیق از ساختهای زبانی و ساختارهای شاعرانه صورت گرفت و براساس آگاهی عمیق از صورتهای ادبی و تکامل داده های يك اثر ادبی شکل پذیرفت، آن چنانکه شناخت و آگاهی متصرف یا متصرفان این نوبت را نمی توان با متصرفان نوبت نخست قیاس کرد و حتی درست نیست که از آنان به عنوان متصرفان طریق طبیعی شعر فارسی سخن گوئیم بلکه اینان را باید به صورتهایی چون "دمندگان جان تازه در کالبد شعر فارسی" و "سوق دهندگان شعر فارسی به سوی طبیعت آن" و یا با تعبیرهایی بهتر از اینها بخوانیم، طبیعتی که هم با طبیعت تاریخی شعر فارسی پیوستگی دارد و هم با طبیعتی که به مقتضیات زمان، دگرگونیهای یافته است در طبیعت روزگار ما. مانند گیاهایی که در ساختهای زبانی و ساختارهای شعری نوپردازان با داده های زبانی و یافته های شاعرانه شاعران پیشین چونان فردوسی، خاقانی، نظامی، سعدی، مولوی، حافظ و غیره مشهود است، و تشبیهی در خور تأمل که میان اسباب شاعرانه شعر سبک هندی آن و شعر نو دیده می شود و ردپای

ساختارهای خیال انگیز بیدل و صائب که در سروده های سهراب سپهری و امثال او پیدا است از زوایی و پیدایی طبیعت شعر فارسی خراسانی، عراقی و هندی در شعر نو حکایت دارد و از پیوند بجای طبیعت شعر نو با طبیعت تاریخی شعر فارسی خبر می دهد.

پیوستگی در میان طبیعت شعر نو و شعر کهن فارسی و نیز مانند گیهای آگاهانه و در عین حال تازه و متکامل که در ساختهای زبانی و ساختارهای شاعرانه بین شعر نو و شعر سبک هندی و یا سبکهای پیشین آن آشکار است، باعث شد که از یکسو حجاب فترت و وقفه ای که بازگشتیان در تاریخ طبیعی شعر و در قلمرو جغرافیایی زبان فارسی ایجاد کردند فرا پس رود و شعر نو در ورای مرزهای سیاسی ایران، در میان فارسی گویان و فارسی دانان تاجیک و افغان و هندی رواج پذیرد و از سوی دیگر ساختهای زبانی و داده های شاعرانه شعر نو، حتی بر شاعرانی که هرگز عروض نیمایی را نپذیرفتند و یا نفهمیدند، اثر بگذارد و شعر شان را در قالبهای کلاسیک تازه و نو بنمایانند.

پیش از این گفتیم که یکی از معیارهایی که به اعتبار آن می توان، سبکهای شعر فارسی را ارزشیابی کرد، این است که سریان و جریان کیفی و کمی آن را در قلمرو زبان فارسی جستجو کنیم، شعر نو بز پایه این معیار، با آنکه عمری دراز و طولانی ندارد، در خور توجه بسیار است. سوی ایران که زادگاه سبک نیمایی در شعر فارسی بشمار می رود، در دو منطقه سیاسی زبان فارسی یعنی افغانستان و تاجیکستان نیز شعر نو جایی فراخ دارد و

حتی در شبه قاره هند و پاکستان نیز ادیبان و شاعران فارسی دان با آن
آشنایند و در خصوص آن تحقیقاتی دارند.

درست است که برخی از فارسی زبانان در قلمرو جغرافیایی زبان فارسی
و بیرون از حوزه سیاسی ایران به علت نبودن وزن دیداری* در شعر نو، چنین
تصور کردند که صرفاً با کوتاه کردن و بلند نمودن ارکان عروضی مصراعها به
شعر نو دست یافته اند، اما کم نبودند و نیستند که شعر نورا چه در ژرف
ساخت ذهنی و چه در روساخت طبیعی شعر دریافتند و آن را در جامعه
فرهنگی خود رسوب دادند. آوردن شواهدی از شعر این دسته از شاعران
تاجیکستان، افغانستان و شبه قاره هندوستان در حوصله این گفتار نیست، به
يك نمونه آن، که گوینده اش را خوانندگان ایرانی بدرستی می شناسند و او را
صرفاً از زمره شاعران کلاسیک معرفی می کنند - یعنی روان شاد خلیل الله
خلیلی - بسنده می کنیم:

شب اندر دامن کوه،

درختان سبز و انبوه،

ستاره روشن و مهتاب در پرتوفشانی،

شب عشق و جوانی،

میان سبزه و گل

نشیمنگاه بلبل،

ز دور آید صدایی از سروش آسمانی،

ز - نی های شبانی،

* وزن دیداری، که بر اثر آداب کتاب آرای و سنت کتابت در شعر کهن فارسی بوجود
آمده، عبارت است از قرینه سازی در ضبط ظاهر دو مصراع متقابل، و هم ایجاد قرینه های
همگون بین آن دو مصراع با مصراعهای دیگر.

فراز کوهساران،
قدمگاه غزالان،
قدمگاه غزالان را کنم گوهرفشانی،
ز اشک ارغوانی،
بیارد آبر نم - نم
بلرزد شاخ کم - کم
نباشد جز طبیعت هیچ کس را حکمرانی،
به غیر از شادمانی،
من و تو هر دو با هم،
نشسته شاد و خرم،
من از دل با تو اندر گفتگوهای نهانی،
تو گرم مهربانی،
بچینم گل برایت،
بریزم پیش پایت،
حمایل سازمت از لاله های ارغوانی،
چوناقوت رمانی.

وجود نمونه های شگرفتر شعر نو در قلمرو سه گانه زبان فارسی - که به لحاظ ساخت و پیام در خور اعتنایند - نشان از آن دارد که این سبک شعر فارسی با همه تناقضهایش در پیام، به اعتبار پیوندی که با ساختهای زبانی و ساختارهای شاعرانه سبکهای کهن شعر فارسی دارد و نیز به اعتبار آنکه

طبیعت آن با طبیعت شعر کهن، خاصه در اشعار مهدی اخوان ثالث (م. امید)، سهراب سپهری، ه. ا. سایه، م. سرشک، نادر نادر پور و دیگران سازگاری تمام دارد در راستای طبیعی خود قرار گرفته و فترت بازگشتییان را بفراموشی سپرده است، هرچند ما در عنوان این گفتار از هر دوی آن به نام تصرف در طریق طبیعی شعر فارسی یاد کردیم اما در متن گفتار خود کوشیدیم تا تصرف آگاهانه نیما و اصحابش را که شعر فارسی را با طبیعت تاریخی آن آشتی دادند، تصرفی شعور آمیز و شعر انگیز بخوانیم علی رغم تصرف ناآگاهانه بازگشتییان که نا شاعرانه و غیر طبیعی بوده است.

* * * * *

دکتر محمد ریاض

اسلام آباد

شمه ای از تأثیر شاهنامه در ادبیات فارسی بویژه در مثنوی وامق و عذرا

یکی از مختصات زبان و ادبیات فارسی، وفور قصص و داستانهای است که در واقع برای استنتاج نکات حکمی و استناد حقائق و پند و اندرزها در نثر جمع آوری شده یا در سروده های شاعران بسلك نظم کشیده شده است. هیولای این کار به فارسی و السنه پیش از اسلام در ایران وجود داشته و زمان آغاز و مطرح شدن آن در شعر فارسی به اواسط قرن سوم هجری و در نثر درری به اوائل قرن چهارم هجری می رسد توضیح این نکته ضروری است که ادبیات فارسی با انقراض دولت ساسانیان و با شکست خوردن و به قتل رسیدن یزدگرد سوم بار کود و بن بست مواجه شد و با طلوع سیطره ستاره دودمان صفاریان در سده سوم هجری دنباله این ادبیات در خط عربی از سر گرفته شد.

نویسندگان و شاعران متقدم به جمع آوری و سرودن داستانها بیشتر توجه داشته اند. گذشته از ابیات پراکنده شاعران دیگر، نمونه های جزیل اشعار

رود کی سمرقندی (۵۳۲۹) را مربوط به قرن سوم و چهارم هجری بدست می آوریم (۱) • به رود کی، سرودن یکصد و هشتاد هزار (۲) بیت نسبت داده اند که داستانهای کلیه و دمنه و سندباد نامه و شاید مثنوی بلوهر و بود الف هم شامل ابداعات او بوده است •

در نثر فارسی مجموعه داستانها را در شاهنامه نثر ابوالموید و شاهنامه نثر ابومنصوری، کتاب غرر تعالی به عربی، ترجمه تاریخ طبری از عربی به فارسی و داراب نامه ابوطاهر محمد طرطوسی می توان ملاحظه کرد • البته باید اذعان کرد که شاهنامه استاد ابوالقاسم حسن فردوسی طوسی (۲۱۱ یا ۲۱۶ هـ) که در بحر متقارب مثنی محذوف یا مقصور سروده شده بیش از هر اثر دیگر در سائر منظومه های مثنوی های بزمی یا رزمی شعرای معاصر و متأخر تأثیر مستقیم گذاشته است • برداشت شاعران از سائر داستانها البته مطابق ذوق و میل بزمی، رزمی یا عرفانی خود آنان بوده است • در عین حال شاعران غیر از شاهنامه، به مثنوی یوسف و زلیخا منسوب به فردوسی هم اشاراتی کرده اند حکم ناصر خسرو قبادیانی (۵۲۸۱) مثلاً از رفتار و اعمال قهرمانان داستانهای شاهنامه عبرت بی ثباتی دنیا می اندوزد:

نامه شاهان عجم پیش خواه

یک ره و بر خود به تحمل بخوان

کوست فریدون و کجا کیقباد؟

کوست خجسته علم کاویان؟

سام نریما کو و رستم کجاست؟

پیشر و لشکر مازندران؟

پایک ساسان کو و کو اردشیر؟

کوست نه بهرام و نه نوشیروان؟

این همه باخیل و چشم رفته اند

نه ر مه مانده است کنون نه شبان

حکیم سنائی غزنوی (و-۵۲۵هـ) در ضمن مدح و ستایش بهرام شاه غزنوی

و دیگران در مثنوی "حدیقه الحقیقه" خود از بیداد مرگ و فانی بودن دنیا سخن

می سراید و از رجال و زنان بنام شاهنامه اسم می برد:

زان سخنیهای ملک کیخسرو

رستم زال و بیژن و جم و زو

حال جمشید و حال افریدون

حال ضحاک کافر ملعون

سرگذشت سیاوش مظلوم

پدر بی حفاظ و آن زن شوم

گرترا از حواش مرگ برید

مرگ هم مرگ خود بخواهد دید

قاضی نورالله شوشتری (و ۱۰۱۹هـ) در ابتدای مجلس دوازدهم

کتاب "مجالس المومنین" خود از دو نمونه فوق بیشتر بی پروا سخن رانده

و شاهنامه فردوسی را از حیث کتاب حکمی و اخلاقی ارج نهاده است:

”..... گفته اند آنچه از اشعار حکمت نثار در آن کتاب اعجاز آثار مندرج است چهار برابر کتاب بوستان شیخ سعدی است بلکه فی الحقیقتہ سخنان آن حکیم یگانه از احوال مبداء و معاد نشانه ایست و قصه پادشاهان عجم مجرد بهانه.....“

حدیث پادشاهان عجم را
حکایت نامه ضحاک و جم را
نخواند هوشمند نیک فرجام
نشاید کرد ضائع خیره ایام
مگر کز خوی نیکان بند گیرد
و ز انجام بدان عبرت پذیرد“

شاعران معاصر متاخر فردوسی سترگان داستانهای شاهنامه را احیاناً من باب مثال ذکر نموده سعی کرده اند مراتب ممدوحان خویش را بلند تر نشان بدهند. بعضی ها البته بخاطر مقاصد دیگر دست به چنین کار می زده اند. مثلاً اسدی طوسی (شاعر قرن ۵۵) به بیان فضل عجم (۳) بر عرب توجه کرده و در قصیدای می گوید:

عیب از چه گنی اهل گرانمایه عجم را؟
چسبید شما؟ خودگله ای غر شتربان
شه از اهل عجم بود چو کیو مرث و هوشنگ
چون جم که دودویو و پری بدش بفرمان

چون شاه فریدون و چو کیخسرو و کاووس
چون نرسی و بهرام و چو پرویز و چو ساسان
گردان چونریمان و چو سام یل و گر شاسپ
چون بیژن و گیو و هنری رستم دستان
در دانش طب چیره چو ابن زکریا
در حکم فلک جلو چو جاماسپ سخندان
شاعر چو گزین رودکی آن کش بود ابیات
بیش از صد و هشتاد هزار از در دیوان
چون عنصری و عسجدی و شهره کسائی
وانان که ز بلخ و حد طوس و ری و گرگان
ارزقی هر وی البته ممدوح خویش را از پادشاهان عجم مذکور در
شاهنامه برتر می شمارد:

اگر کسری و دارا را در این ایام ره بودی
شدی گنجور تو کسری بدی دربان تو دارا
چنان کردی که در ایوان شاهان
بجای جنگهای رستم زر
جمشید زمان سکندر وقت
مقصود وجود نسل آدم
جمشید برایت نام کرده
نام تو سواد نقش خاتم
خاک در تست قصر قیصر
گرد ره تست رخس رستم

مثنوی وامق و عذرای حکیم عنصری در تتبع "شاهنامه"

حکیم ابوالقاسم حسن عنصری بلخی (۳۱ هـ) ملک الشعراء و سرآمد شعرای دربار سلطان محمود غزنوی و فرزندش سلطان مسعود غزنوی و مدّاح امرای غزنه بوده است. او داستان وامق و عذرا در مثنوی برشته شعر فارسی در کشیده ولی با بررسی و مطالعه بامعان نظر معلوم می شود که این اثر معاصر نامی فردوسی هم از تاثیر شاهنامه بی بهره نبوده است. قهرمانهای داستان اسامی متفاوت دارند ولی اصل قصه با داستان شاهنامه وفق دارد.

از اسمهای قهرمانان داستان 'وامق و عذرا' پیداست که اصل قصه شاید عربی الاصل بوده است. امیر دولت شاه سمرقندی در "تذکرة الشعراء" خود مدعی است که این داستان در عهد انوشیروان دادگر (۵۷۹ م) از روی منابع عربی جمع آوری شده است. بهر صورت این مثنوی عنصری مانند دو مثنوی دیگر وی موسوم به شاد بهر و عین الحیات و خنگ بت و سرخ بت مقصود الاثر مانده و لو ابیات پراکنده آنها در لغتها مشهود بوده است. میدانیم که در اوسط قرن ششم هجری سلطان علاؤالدین جهان سوز، دارالحکومت غزنی و اطرافش را با آتش کشانده بود و مثنویهای عنصری شاید در همان حریق سال ۱۱۵۱ م از بین رفته باشند: از مثنوی وامق و عذرای عنصری تنها ۱۲۳ بیت در لغت فرس اسدی طوسی (۳۶۵ هـ) و لغات دیگر بدست آمده و اشعار جمعی آن اینک به ۵۱۵ بالغ گردیده است (لاهور ۱۹۶۷ م) هنوز هم مثنوی بصورت کامل بدست نیامده

ولی بکوشش شادروان دکتر مولوی محمد شفیع اصل داستان از پرده خفا بیرون آمده و داستانهای نویسندگان و شاعران دیگر به فارسی و زبان های دیگر هم معرفی گردیده است. اصل قصه سروده عنصری متعلق به کشور یونان است و شاعران فارسی عهد و ازمنه متاخر از قرن پنجم هجری گویا از آن آگاهی داشته اند. مثلاً خواجه عباد فقیه کرمانی (۷۷۳هـ) درین بابت داستان منظوم دارد. قبل از وی رومی (۶۷۲هـ) فرموده است:

در دل معشوق جمله عاشق است
در دل عذرا همیشه وامق است

در اشعار متفرقه شیخ سعدی نسبت باین داستان اشاراتی دیده

می شود:

کسی ملامت وامق کند بنادانی
حبیب من که ندید است روی عذرا را
سعدیا بارکش و یار فراموش مکن
مهر وامق بجفا کردن عذرا نرود
نه وامقی چومن اندر جهان بدست آید
اسیر قید محبت نه چون تو عذرائی

شیخ محمد یعقوب صرفی کشمیری (۱۰۰۳هـ) شاعر خمسه سراسر است. بعد نظامی گنجوی (و در حدود ۵۹۸هـ) امیر خسرو دهلوی (و ۷۲۵هـ) و

مولانا عبدالرحمن جامی (و ۸۹۸ھ) از مهم ترین خمسه سرایان شاید هموست که خمسه یاسبعه نظامی را بوسیله مثنویهای مسلک الاخیار، مغازی البنی، لیلی و مجنون، مقامات مرشد و وامق و عذرا خود جواب گفته است صرفی مردی فاضل بوده و بنا بر تبحر در صرف و نحو زبان عربی چنین تخلص را برگزیده بود. او بر تفسیر بی نقط "سواطع الہام" فیضی اکبر آبادی (۱۰۰۳ھ) ارتجالاً تقریظی نوشته و هموست که شیخ احمد سرھندی معروف به مجدد الف ثانی (م ۱۰۲۳ھ) از وی سند علم حدیث را دریافتہ بود. او جزو متصوفہ بوده و داستان وامق و عذرا را نخستین بار صبغہ عرفان داده است:

بین شیرین و عذرا و زلیخا
چگونه گشته اند از عشق شیدا
نه تنها بود مجنون در غم عشق
که لیلی نیز بوده ہمدم عشق
بعالم قصہ آنها مشہور
بجز عذرا کہ نامش مانده مستور
در این ایام می خواہم کہ آن ہم
بیابد شہرت از کلک بیانم

بخاطر نمونہ توصیف صرفی، آہ و فغان شیرین را آنطور کہ نظامی منعکس ساختہ با فریاد و اظہار ناراحتی وامق می سنجمیم۔
نظامی:

ز تنهائی دل شیرین چنان تنگ
که می کرد از ملالت با جهان جنگ
زبان بگشاد و می گفت ای زمانه
شب است این یا بلای جاودانه؟
چه جای شب؟ سیه ماری است گوئی
چو زنگی، آدمی خوار است گوئی
از آن گریان شدم کیف زنگی تار
چو زنگی خود نمی خندد یکی بار
چه افتاد ای سپهر لا جوردی
که امشب چون دگر شبها نگردی
شبا، امشب جوانمردی بیا موز
مرا یا زود کش یا زود شوروز
اگر کافر نه ای، ای مرغ شب گیر
چرا بر ناوری آواز تکبیر؟ (۳)
صرفی:

درون خیمه خون دل همی خورد
به سینه سوز دل پنهان همی کرد
همه شب کار وامق آه و ناله
بگرد ماه آهش بسته باله
ولی مستوره چون بوده است عذرا
نشد رازش چو وامق آشکارا

داستان وامق و عذرا: این داستان چنان که عنصری آن را منظوم ساخته در کتاب منشور "داراب نامه (۵)" ابوطاهر محمد طرطوسی هم وجود دارد.

عذرا دختر فلقرط بوده که مقام پادشاهی یونان را احراز کرده بود پایتخت این پادشاه شهر شامش بود. بعد از ازدواج بایانی، فلقرط در رویا نویدی از ولادت فرزندی را دریافت کرده بود.

همانا که فرزند آید مرا
کزو کارها بر گشاید مرا

در تعبیر خواب چندین ماه بعد عذرا چشم بگیتی گشود. فلقرط دخترش را پسرانه تربیت نمود و سائر فنون حرب و شاهسواری را باو آموخت. معلم عذرا فلاطوس نام داشت در عنفوان جوانی عذرا روزی باتفاق مادرش یانی برای زیارت مسجد و هیکل شهر شامش رفته. در آن مسافرت ملاقاتش با وامق اتفاق افتاد که جوانی رعنا و دلریا بود. در آن ملاقات، عذرا اسیر نخچیر محبت وامق گردید. از سوی دیگر ناوک نظر عذرا هم دلدور واقع شد و وامق هم گرفتار صحبت عذرا گردید. نتیجه این بود که هر دو پیوسته در یاد یکدیگر عاشق و واله می زیسته اند.

وامق جوانی بخرد و از خویشاوندان عذرا بوده است. مادرش در گذشته و پدرش بازنی دیگر رشته ازدواج بسته بود. پدرش مردی تند خو و تنگ مزاج بوده و نا مادرش هم زنی حسود و بدطینت بود. شدت حسادت

احیاناً اورا وادار می کرد که وامق را زهر خورانده هلاک سازد. وامق جوانی هوشمند بوده و به عداوت نا مادرش متوجه بود. او با دوست صمیمی، خود طوفان مشورت کرد و طبق توصیه وی به شامش گریخت تا از فلقراط کمکی بگیرد یا لا اقل از وی پناه بجوید. هیکلی در راه بود. در نزدیکی آن ملاقاتش با عذرا بار دیگر اتفاق افتاد. هر دو بادیدار یکدیگر سخت خوشحال بلکه مبهوت گردیدند. عنصری می گوید:

چو وامق بنزدیک هیکل رسید
به آن هیکل اندر یکی بنگرید
چنان بد که عذرا ز در ناگهان
برون آمد و گشت روشن جهان
همی کرد عذرا به وامق نگاه
که شاه دید از دور به تاج و بگاہ
دل هر دو بپُرنای برآمد بجوش
تو گفتی تهی ماند جان شان ز هوش

هر دو به احوال بررسی و معرفی متوجه شدند. خلاصه، فلقراط به وامق پناه داد و او همانجا ماندنی شد. البته راز عشق و محبت وامق و عذرا دیگر مستتر نماند ولی هر دو عاشق و محب عقیف بودند. آنان به هوسناکی توجه نداشتند. دیری نگذشت که عذرا خواستار ازدواج با وامق شد ولی پدرش فلقراط با پیش نهاد وی موافقت نکرد. بلکه وامق را از حدود سلطنت خود بیرون راند. هر دو عاشق پس از یکدیگر جدا شدند و در هجر و فراق دست به آه و فغان می زدند.

مگر کمی بعد دشمنی صعب به شامش هجوم آورد. فلقراط در حین جنگ با وی کشته شد. عذرا هم گرفتار شد و بدست بازرگانی نیکو سرشت هر نقاليس فروخته شد. او چهار سال در اسارت و دستگیری ماند تا اینکه در نتیجه کوششهای خویش و کمک جوانمردانه و امق زبا گردید و به وصال محبوب خود، و امق در رسید. در اوان اسارت هر نقاليس، او را با احترام و بزرگداشت نگاه داشته اند:

چو آواز و امق به عذرا رسید
یکی تیر مهر از دلش بردمید
همی خواست آن سیم تن سروبن
که با دلربایش بود هم سخن

اصل قصه همین قدر است البته رنگ آمیزی شاعر آنرا اطناب داده

است.

داستانهای دیگر با این نام:

داستانهای متعدد منشور یا منظوم موسوم به "وامق و عذرا" وجود دارند البته تشابه بیشتر در نام آنها است نه در اصل. مطابق بررسی استاد فقید دکتر مولوی محمد شفیع (۱۹۶۳م) در مقدمه مثنوی "وامق و عذرا عنصری" ۱۳ داستان فارسی و امق و عذرا بعد از این مثنوی عنصری بوجود

آمده که سه ازان میان منشور، نه عدد منظوم و دو مفقود الاثر می باشند.
پنج منظومه باین عنوان به ترکی و یکی در زبان کشمیری بدست آمده
است. جمعاً ۲۰ نظم و رساله این داستان را در بردارد. استاد دکتر محمد
جعفر محجوب، استاد دانشگاه تهران در شماره شهریور ماه ۱۳۴۸ ش ضمن
مقاله ای در ماهنامه "سخن" و همچنین در برنامه تلویزیونی سراسر ایران
در همان اوان، در طی معرفی تحقیقات استاد دکتر محمد شفیع، دو داستان
مطبوع و امق و عذرا و سه داستان دیگر را که هنوز طبع نگردیده ارائه داد.
در داستانهای چاپ شده یکی منظوم است و دیگری نیمی نثر و نیمی نظم.
نخستین اثر طبع ملامحمد رضا نوعی قوچانی است (و ۱۹۰۱۹ ه در برهانپور، هند)
و دیگری از آن ظهیر نویسندۀ اطناب دوست و شاعر عصر قاجاری. این
کتاب به سبک منشیان عصر قاجار نگارش یافته و تکرارها و اطنابهای آن
ملال آور است.

کتاب مذکور در ۵۱۴ صفحه بوسیله کتاب فروشی اسلامی تهران
در سال ۱۳۳۷ ش چاپ گردیده است. مطالب این کتاب با داستان و امق و
عذرای صرفی کشمیری تاحدی تشابه دارد. در این داستانها بیان صرفی
عارفانه است در صورتی که نوعی قوچانی ساده حرف زده و مثنوی خود را
بعلت خود سوزانی زن هندو، "سوز و گداز" نامیده است. شاعر مدعی
است که بیانش به واقعه اصل منوط است نه به داستان. او واقعه دلگداز
مرگ داماد و عروس نامرادش که بدون حصول لذت وصال طبق آئین هندو
خود را در آتش سوزان انداخته و پاک سوزانده بود منظوم ساخته است.

طبع این منظومه پانصد و اندبیت در چاپ خانه معروف نول کشور انجام پذیرفته است (۶)۰ راجع به مرگ داماد شاعر می نویسید که آن جوان هندو در اوان شب عروسی در نتیجه فرود آمدن سقف ناهموار منزل وی در شهر اکبر آباد بر خاک هلاک افتاد و عروس جوان بدبخت را بیوه تیره روز و بیچاره مردنی ساخت۰ در نظر شاعر این دو جوان تازه ازدواج نموده گویا وامق و عذرای نامراد بوده اند:

دو هندو زاده مشرب فرشته
بشر خلقت، ولی قدسی سرشته
یکی را نام وامق از پدر بود
به شیرینی مثل همچون شکر بود
دگر را نام عذرا کرده مادر
رخش در نیکوئی خورشید انور

وامق و عذرای نوشته و سروده ظهیر(متعلق به عهد قاجاری)، به مثنوی خمسه صرفی شباهت بیشتر دارد۰ در این داستان وامق از خویشاوندان ملکه ملک سبا بلقیس است و عذرا دختر پری زاد و یگانه فرزند ملک شهبال شهر جابلقا۰ از زمان حضرت سلیمان تمام دیوها و پریها در زیر فرمان او بوده اند ولی فرزند ملک شهبال هم اسیر محبت وامق شده بود۰ البته انجام این جفت نیکو بوده و هر دو بوصول یکدیگر موفق گردیدند۰ با معرفی "وامق و عذرا" هائی ارائه شده، اینک ما ۲۵ داستانها را بدین

عنوان به فارسی و ترکی و کشمیری می شناسیم • استاد دکتر محمد جعفر محبوب در شماره ارجاع گردیده مجله سخن نوشته بود: "شادروان استاد دکتر مولوی محمد شفیع در نظر داشته کتاب خود را کامل تر از این بسازد و انتشار دهد... اما باید اذعان کرد که کتاب به همین صورت فعلی نیز غنیمتی گران و گنجینه ای گران بها است و علاوه بر ارزش ادبی و تاریخی منظومه عنصری و اطلاعات فراوان و دقیق در باب آن و سائر وامق و عذرا های بعد از عنصری در آن گرد آوری شده و با انتشار آن نویسندگان فارسی زبان و دوستداران زبان فارسی از برادران هم کیش پاکستانی و دانشوران آن دیار تحفه ای دلپذیر دریافت داشته اند • (صفحه مسلسل ۱۳۳ مجله مزبور) •

تأثیر شاهنامه در مثنوی وامق و عذرای عنصری:

نویسنده در حین مطالعه شاهنامه و وامق و عذرا باین تأثیر متوجه شدم و خواستم که در این مورد مبادرتی بورزم • نخست باید متوجه باشیم که عنصری هم جزو شاعرانی است که واله و قدردان هنر و جزالت و انسجام فردوسی بوده اند • چنانچه انعکاس داستانهای شاهنامه در دیوانش مکرر می بینیم مانند:

نبوده بود بر آن شهر هیچکس راهست

ز عهد سام نریمان و گاه رستم زر

اگر ز دجله فریدون گذشت بی کشتی

به شاهنامه بر این بر حکایتست و سمر

سمر درست بود، نا درست نیز بود
 توگرد درست ندانی سخن، مکن باور
 از حاتم و رستم نکنم یاد که اُورا
 انگشت کهن است به از حاتم و رستم
 خدایگانه گفتم که تهنیت گویم
 به جشن دهقان آئین و زینت بهمن
 که اندرو بفروزند مردمان مجلس
 به گوهری که بود سنگ و آهنش معدن
 چنین که بینیم آئین نو قوی تر بود
 به دولت اندر ز آئین خسرو و بهمن
 تو مرد دینی و این رسم رسم گبران است
 روانداری بر رسم گبرکان رفتن

مثنوی وامق و عذرای عنصری صریحاً تحت تاثیر داستان رستم و
 سهراب شاهنامه فردوسی است. این نویسنده در این مورد به بیان مختصر
 اکتفا می نماید:

وزن شعر و سبک داستان سرائی عنصری همانا یاد آور وزن و شیوه
 شاهنامه فردوسی است یعنی مثنوی وامق و عذرای عنصری هم در بحر
 متقارب مثنی محذوف یا مقصور سروده شده است (فعولن فعولن فعولن
 فعل یا فعول). یکی از داستانهای دلاویز شاهنامه قصه رستم و سهراب

است • درین داستان بیانات ولادت و جلادت سهراب و دلیری و تهمتنی رستم هر دو اعجاب آور است • آنچه که فردوسی در مورد ولادت و بزرگ شدن سهراب نظم کرده، کمابیش همان را عنصری در بابت زایش و نمو عذرا بیان کرده است • بقول فردوسی سهراب در یک ماه چون پسران یکساله بود و در سه سالگی به جنگ بامردان جوان و جنگی می پرداخته • در پنج سالگی آنقدر قوی بود • که بعضی از مردان جنگی و دلاوران نامی از مقاومت باوی دوچار ترس و باک می گردیدند • چون او به ده سالگی رسید، برنای نامور شد و دیگر کسی را حوصله و همت نبود که باوی نبرد آزمائی بنماید:

چون نه ماه بگذشت بردخت شاه
یکی کودک آمد چو تابنده ماه
چو چندی شد و چهره شاداب کرد
ورا نام تهمینه سهراب کرد
چو یکماه شد همچو یکسال بود
برش چون بر رستم زال بود
چو سه ساله شد ساز میدان گرفت
به پنجم دل شیر مردان گرفت
چو دهساله شدزان زمین کس نبود
که یارست با او نبرد آزمود

بتن همچو پیل و بچہسره چوخون
 سطرش دوبازو بسان ستون
 بتک در دویدی ہی باد پای
 گرفتگی دم اسپ ماندی بجای
 بدو گفت مادر که بشنو سخن
 بدین شامان باش و تنیدی مکن
 تو پور گو پیلتن رستمی
 زدستان سامی و از نیرمی
 جهان آفرین تاجہان آفرید
 سواری چو رستم نیآمد پدید
 دل شیردارد تن زنده پیل
 نہنگان برآرد زدریای نیل
 چو سام نریمان بگیتی نبود
 سرش را نیارست گردون بسود (۷)

بیان اغراق آمیز عنصری در مورد عذرا، دختر مرد آسا، بقرار زیر است:

چون زین کار بگذشت یک چندگاہ
 یکی دختر آورد "یانی" چوماہ
 ہر آنکہ کزو بوی و رنگ آمدی
 جہان برگل مشک تنگ آمدی

چون از جامه آن ماه برخاستی
بچهره جهان را بیاراستی
یکی ماه بالا گرفت آن نهمال
فزون زانکه دیگر درختان بسال
چوشد هفت ماهه برفتن گرفت
سخن گفت ده ماهه نیز ای شگفت
چو دو ساله شد راه آموختن
گرفت او بدانش دل افروختن
چو برهفته شد سال دانش پذیر
ستاره شمر گشت و چابک دلیر
چو ده ساله شد، شد بمیدان گوی
به تیر و کمان اندر آورد روی

سهراب اسپ دوانی، شاهسواری و جنگجویی چابک دستانه
یادگرفته و مهارت و جزالت وافی کار آموخته بود که با کاووس،
پادشاه ایران بجنگد:

چنین گفت سهراب با آفرین
که چون اسپم آمد بدست اینچنین
من اکنون بیاید سواری کنم
به کاووس بر روز تاری کنم
چو شاه سمنگان چنان دیدباز
به بخشید او را زهر گونه ساز

زخفقان رومی و ساز نبرد
شکفتید از آن کودک شیر خورد
بداد و دهش دست را بر گشاد
همه ساز و آئین شاهان نهاد (۸)

عذراهم بخاطر دفاع از سلطنت بدرخود فلقراط از دشمنان و مهاجمان
آداب حرب آموخته بود *

به نیزه که از جای برداشتی
بپولاد بر تیر بگذاشتی
فلقراط شه را گراز هیچ روی
پدید آمدی دشمن جنگ جوی
به عذرا سپردی سپر پیش خویش
فرستادی اُورا بدان کارپیش

شیوه رزم آرائی فردوسی را هم عنصری تقلید می نماید. مثلاً
جنگ جوئی های سهراب با هجیر و دختر گرد آفرید را بخاطر بیاورید.
فردوسی در آرایش صحنه جنگ چنین گفته است.

سپهدار هومان سوار دلیر
به سهراب گفت ای یل زره شیر
بخوان نامه شاه توران زمین
بین تاچه فرمان دهی اندرین

کسی را نهد تاب یا او بجنگ
اگر شیر پیش آیدش با نهنگ
سبک نیزه برنیزه انداختند
که از یکدگر باز نشناختند
چو آتش بیامد گو پیل زور
چو کوهی روان کرد از جاستور
عیان برگرانید و برداشت اسپ
بباید بکردار آذر گشپ
بدست اندرون نیزه جان ستان
پس پشت خود کردش آنگه ستان
سوی مرز ایران سپه را براند
همی سوخت آباد چیزی نماند (۹)

عنصری هم درباره عذرا این گونه منظری دارد • در جنگ با دشمن
پدرش، عذرا چنان مردانه جنگید که دل معلم وی فلاطوس بهم برآمد و او
بگریه افتاد • البته انجام کارزار درباره گرد آفرید دختر هجیر و عذرا هم
تاحدی یکنواخت بوده است • همانطور که گرد آفرید بدست سهراب دستگیر
گردید • دشمن پدرش عذرا را هم اسیر نموده بدست بازرگان فروخته بود •
چنین بنظر می رسد که عنصری حین بیان وقایع و کردار آفرین کاملاً به
شاهنامه سر داده بود •

به تنجید عذرا چو میدان جنگ
ترنجید با بارکی تنگ تنگ

آغاز کار داستان ها را هم ببینید در شاهنامه سهراب از مادرش
تهمینه نسب نامه خویش را می پرسد و مادرش با اجبار و تحت اصرار وی
بالآخر پرده را ازین راز برمی دارد:

برمادر آمد پرسید از وی
بدوگفت گستاخ با من بگوی
که من چون ز همشیرگان برترم
همی آسمان اندر آید برم
زخم کیم و زکدامین گهر
چگویم چو پرسد کسی از پدر؟
گرین پرسش از من بماند نهان
نمانم ترا زنده اندر جهان
چو بشنید تهمینه گفت جوان
بترسید از آن نامور پهلوان

در مثنوی وامق و عذرا بتفاوت بیان، عذرا از وامق جویای
نسب نامه او می گردد:

چو آواز وامق به عذرا رسید
یکی تیر مهر از دلش بردمید
همی خواست آن سیم تن سرو بن
که با دلربایش بوده هم سخن

چنین گفت عذرا که ای خوب روی
بدین روی و بالابو این رنگ و بوی
یکی تو مرا باز گوی از نسب
بیگاه مارا ز حال و سبب

از این گونه شواهد زیاد می توان ارائه داد که مثنوی ملک الشعراء
دربار غزنین تحت تأثیر شاهنامه جاودان استاد طوس سروده شده است.

شاهنامه و آثار متأخران:

راجع به شاهنامه دوستی شاعر لاهوری مسعود سعد سلمان (۵۱۵هـ)
تذکره نویسان زیاد نوشته اند. او منتخباتی از شاهنامه را ترتیب داده بود
که اینک مفقود الاثر می باشد. خواجه ابونصر فارسی وزیر سالار سلطان
مسعود بن ابراهیم غزنوی که ممدوح مسعود سعد سلمان بوده و ملقب به قوام
الملک نظام الدین هبته الله، یک سوم شاهنامه (حدود ۲۰ هزار بیت) را ازبر
داشته است. مسعود سعد سلمان در سبک خراسانی قصیده می سروده و
در وصف اغراق آمیز خود از شخصیتها و کردارهای شاهنامه استفاده های
شایان می نموده است. در برداشتهای خود مسعود سعد ممدوحان خویش را
مانند قهرمانان شاهنامه قرار می دهد و احیاناً ممدوحانش را برآن دیگران ارج
و رحجان می نهد مثلاً:

از آنچه پار تو کردی شہا ہزار یکی
 نکرد رستم دستان زال در پیکار
 خبر شنیدہ ام از رستم و ز تو دیدم
 عیان و ہرگز کی بود چون عیان اخبار
 ای ترافز فریدون و نہاد جمشید
 وی ترا سیرت کیخسرو و رای ہوشنگ
 ای بصدر اندر بایستہ تراز نوشروان
 وی بحرب اندر شایستہ تراز پورپشنگ
 بہ روستمش خوانم در حملہ کہ گوئی
 با تاج قبادستی و باتخت جمستی

شہا خواہدی رخس تو تابہ تگ
 عنانش زیاد و زان باشدی
 فلک خواہدی تاترا روزوشب
 چو شبدیز در زیران باشدی

از جود تو سخاوت حاتم شد ہیا
 وز زور تو شجاعت رستم ہدر شدہ
 از بیم گرز و تیغ تو خورشید گشتہ زرد
 وزبانگ نای و کوس تو بہرام کر شدہ

تا فتح جنگوان تو در داستان فزود
گم شد حدیث رستم داستان ز داستان
پرداختی طریقی مشکل بهفت روز
برکوفتی ثغوری هائل چو هفت خان
شده زو تازه عزم اسکندر
مانده زوزنده عدل نوشروان
ای جهان را ز تو پدید شده
همه آثار رستم داستان
هستی تو چون کیخسرو هر بنده به پیش تو
چون رستم و چون بیژن چون نوذر و چون گرگین

ای خداوند ، شاه و شاهی را
از و غای تو اندر این گیهان
زنده گشتست ملک کیخسرو
تازه گشتست عدل نوشروان

اشعار فوق از صفحات متفاوت قسمت قصائد دیوان مسعود سعد
سلیمان انتخاب و نقل گردیده است. سوزنی سمرقندی (محمد بن علی ملقب
به شمس الدین یا تاج الشعراء، ۵۶۲هـ) هم به رزمندگان شاهنامه اشاراتی
جالب می نماید و بیان قصاید خویش را میآراید همچون ابیات زیر:

سوار بی جان پیش سپاه دشمن تو
 رود چو بیژن جنگی بسوی جنگ گراز
 به شاهنامه بزار هیبت تو نقش کنند
 ز شاهنامه بمیدان رود بجنگ فراز
 ز هیبت تو عدو نقش شاهنامه شود
 کزو نه مرد بکار آید نه اسپ و نه ساز

به قصیده سرائی ارزقی هروی (ابوبکر زین العابدین م در حدود
 ۵۶۴۵) قبلاً اشارتی رفته و مثالهایی ارائه گردیده است. چند مثال جالب
 دیگر هم در دیوانش یافت می شود:

منارز تو کسی شاهها که مرزخم سنانش را
 بهیجا آفرین خواند روان رستم و نوذر

تو گوئی مگر جام کیخسروستی
 منقش درو پیکر هفت کشور

سیاوش را و خسرو را نیازد
 چو قر ایزدی بود، آب و آذر

آنچه تو کردی ز پادشاهی و مردی
 پورسیاوش نکرد و رستم دستان

مهرگان کو جشن نوشروان بود خرم گذار
یانگارتندش لب جشن ملک نوشیروان
بزم کیکاوس وار آرای و در وی برفروز
زانچه سوگند سیاوش را ازو بود امتحان
گربیدی زنده اورا پیش او بستی کمر
بهمن اسفند یار و اردشیر پایکان
توبرمثال فریدون نشسته از بر تخت
عدو بگونه ضحاک در فگنده بچاه
نادران ملک بودن دار دوان و اردشیر
اردوان دیگری یا اردشیر دیگری
گرسد اسکندر رومی چنان معروف شد
کمترین فرمان تو سدی بود اسکندری

ابوالنجم احمد منوچهری دامغانی (۱۳۲۴ هـ) نیز از معاصران جوان
فردوسی بود. او لغات نادر و کلمات عربی و اصطلاحات علمی را بکار می
برد و در قضای شعری عرب می رفت. معذالک او به تلمیحات تاریخ و
داستانهای ایران هم متوجه بود و در این کار او تحت تأثیر شاهنامه فردوسی
بچشم می خورد. نویسنده چند مثال را از روی دیوان منوچهری مرتبه و
بچاپ رسانده آقای دکتر محمد دبیر سنیاقی نقل می نماید:

بلبل باغی بیباغ دوش نوائی بزد
خوبتر از باربد خوبتر از بامشاد

بنشین خورشید وارمی خور جمشید وار
 فرخ و امیدوار چون پسر کیقباد
 جشن سده ایران رسم کبار باشد
 این آئین کیو مزث و اسفند یار باشد

بکوبی زیر پای خویش خردم
 دو کتف من بسنبانی چو شاپور
 خواجه احمد آن رئیس عادل پیروزگر
 آن فریدون فرو کیخسرو دل و رستم براز
 توران بدان پسر دهی ایران بدین پسر
 مشرق بدین قبیلہ و مغرب بدان تبار
 سیصد و زیر گیری بیش از بزرگمهر
 سیصد امیر بندی بیش از سپندیار

کمند رستم دستان نہ بس باشد رکاب او
 چنان چون گرز افریدون نہ بس مسمار و مزرافش
 مهرگان جشن فریدون است و اورا حرمتست
 آذری نوباید و می خوردنی بی آذرنگ
 ارزنی باشد بہ پیش حملہ اش ارژنگ دیو
 پشہ ای باشد بہ پیش گرزہ اش پورپشنگ

آفرین زان مرکب شب‌دیز رنگ رخس روی
آنکه روز جنگ بر پشتش نهد زین زرنگ
ای رئیس مهربان این مهرگان خرم گذار
فرد فرمان فریدون را تو کن فرهنگ و هنگ

خسرو ما پیش دیو جم سلیمان شده است

وان سر شمشیر او مهر سلیمان جم

دانی کاین قصه بود هم بگه بیوراسپ

هم بگه بخت نصر هم بگه بوالحکم

هم گه بهرام گور هم گه نوشیروان

هم بگه اردشیر هم بگه رستم

بازدگر باره مهر ماه درآمد

جشن فریدون آتین پدر آمد

همچو سلیمان که پیش بود ز داود

بیشتر از زال بود رستم بن زال

شب‌گیسو فر وهشته به دامن

پلاسن معجر قیرینه گرز

شب‌چی چون چاه بیژن تنگ و تاریک

چو بیژن در میان چاه او من

ثریا چون منیژه برسرچاه
 دو چشم من بدو چون چشم بیژن
 تہمتن کارزاری کویہ نیزہ
 کند سوراخ در گوش تہمتن
 شنیدم من کہ برہسای ایستادہ
 رسیدہ تا بزانو دست بہمن

بادشاہ ممدوح منوچہری، سلطان مسعود غزنوی ابن سلطان محمود
 غزنوی بودہ ولی او فلک المعالی منوچہر و شمشیر زیاری علی دایہ سپہ سالار
 مسعود، خواجہ احمد عبدالصمد وزیر و ابوسہیل زوزنی و غیرہم را نیز مدح
 می گفتہ است و از ابیات معاصرش حکیم فرخی سیستانی راست:

سلاح یلی باز کردی و بستنی
 بہ سام یل و زال زر دوک و چادر
 مخوان قصہ رستم ز اولی را
 ازین پس دگر، کان حدیثی است منکر
 ازین پیش بودہ است زاولستان را
 بہ سام یل و رستم زال مغفر
 ولیکن کنون عاردارد ز رستم
 کہ دارد چو تو شہر یاری دلاور
 زجائی کہ چون تو فلک مردخیزد
 کس آنجا سخن گوید از رستم زر؟

تا جنگ بندگانش بدیدند مردمان
کس در جهان همی نبرد نام رستم

به راه رایت او پیشرو بود هر روز
چو پیش رایت کاووس رایت رستم

آنکه تا او به سپه‌داری بزبست کمر
گم شد از روی زمین نام و نشان رستم

(۱۰)

یکی دیگر از متبعان شاهنامه فردوسی، امیر الشعراء ابو عبدالله

محمد معزی (تقریباً ۵۲۰هـ) است.

او ملاح و وصاف پادشاهان سلجوقی و امرای سلجوقی بوده و در غزل
و قصیده سرائی بویژه دینت قوی داشته است. البته توصیفات وی گاهی
از حدود عراق گذشته به گستاخی و بی رویی می رسد. در مورد تتبع
شاهنامه و فردوسی او بهمین روال و منوال گام زنی می کرده است:

هر روز هر نظام که ملک جهان گرفت
از سنجر ملکشه الپ ارسلان گرفت
تاگشت شاهنامه او فاش در جهان
از شرق تا به غرب همه داستان گرفت

ایدون گمان برزند که او در هنرمگر
 رستم قباد و سیرت نوشیروان گرفت
 نه نه که او همه هنر از خویشتن بیافت
 حاجت نیامدش که ره باستان گرفت
 رستم کجا شده است که تنها دلیروار
 شیر و سپید دیوبه مازندران گرفت
 اسفند یار نیز کجا شد که بی عدیل
 سیمرغ و اژدهابه ره هفت خان گرفت
 نام و نشان جمله کنون گم شد از جهان
 زان ملکها که خسرو، خسرو نشان گرفت
 زاسفند یار و رستم تا کی بود حدیث
 وقت حدیث رستم و اسفند یار نیست
 اندر سپاه شاه جهان بیش از آن دوتن
 گر نیک بنگرند کم از صد هزار نیست

کهنه پهلوانت به زیژن
 کمینه مرزبانان به ز گرگین
 اگر فریاد در عصر تو بودی
 نوشتی مدح تو برجان شیرین
 نگاریدی هنر وی تو برسنگ
 بجای صورت پرویز و شیرین

هرچ از سفند یارو و رستم شنیده ای
باور کن و حکایت هر دو عجب مدار
کامروز ده هزار غلام اند پیش تو
هر یک به رزم رستم و زور سفند یار

شعرای متاخر تر هم بتقلید شاهنامه فردوسی می پرداخته اند و کار
هنوز هم ادامه دارد. یوسف و زلیخا باشتباه بفردوسی نسبت داده شده ولی
شاعران مانند عبدالرحمن (۱۱) جامی (و ۵۸۹۸) و خواجه مسعود قمی (۱۲)
(۵۸۹۰) در تتبع آن هم منظومه هائی سروده اند. مثنوی یوسف و زلیخای
جامی جزو هفت اورنگ (هفت مثنوی) وی قرار می گیرد. این مثنویها
عبارت انداز: سلسله الذهب، سلامان و ابسال، تحفة الاحرار، سبحة الابرار،
یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون و خردنامه سکندری.

تتمه مقال:

فردوسی بدون شک زنده نگاه دارنده مفاخر ملت ایران و محافظ
داستانها و آداب و سنن این ملت است که فوائدساعی وی عالمگیر و گیتی
گستر بوده است. نگارنده این مقال مختصر را با نقل سطورى چند نوشته
محمد حسن علمى صاحب مطبع سازمان انتشارات جاودان تهران که بعنوان
گفتار ناشر عرضه نموده، به پایان (۱۳) می رساند و البته این نکته را اضافه
می نماید که مانند هر اثر جاویدانی و جهانی، نکات حکمی و هنری و ذوقی

شاهنامه، متعلق به کشور خاصی نیست و به ملیت منحصر نیست ولو مخاطبین اولیه وی ایرانیان بوده اند:

..... "فردوسی برگردن ایرانیان حقوق فراوان دارد و می توان گفت کمتر منت اوحیاء و ابقای زبان فارسی و زنده کردن تاریخ کهن ملت ما است:

چو عیسی من این مردگان را تمام

سراسر همه زنده کردم بنام

یکی دیگر از حقوق فردوسی، حفظ شئون اجتماعی و ملیت و قومیت ایران و ایرانی و یادآوری مفاخر گذشته و احوال نیاکان ما و شرح دلاوریها و فداکاریهای سیاسی آنان در راه حفظ حقوق و تمامیت ارضی این آب و خاک می باشد و براستی باید گفت خواندن شاهنامه برای هر فرد ایرانی لازم و ضروری است چون آنچه که ما از یک کتاب تاریخی انتظار و توقع داریم، یعنی حس وطن پرستی و شجاعت و از خود گذشتگی، بنحو اکمل در شاهنامه موجود است و این تاثیر و نفوذ کلام فردوسی در مردم بقدری زیاد بوده که اغلب موجب جان بازیها و رشادتهای قهرمانانه ابنای وطن مادر مقابله با دشمنان گردیده و تا با امروز یکی از موجبات نجات خاک کشور عزیز ما، ایران گشته است. همچنین قطعات پرمغز و پندها و اندرزهای شاهنامه که در ضمن داستانهای آن آمده، بهترین درس اخلاق و روش زندگانی است و به جرأت می توان گفت که تاجهان باقی است کاخ رفیع نظم فردوسی نیز پایدار و برقرار خواهد ماند:

چو آواز اسم ستوران شنید
فلاطوس را دل یکی بر تپید
”پی افگندم از نظم کاخ بلند
که از باد و باران نیابد گزند“
درآمدها و هوامش:

- (۱) — دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران جلد اول، تهران و نیز
دکتر عبدالحسین زرکوب دو قرن سکوت تهران (صفحه های مربوطه).
(۲) — اسدی طوسی در شعرش هم آورده است:

شاعر چو گزین رودکی آن کش بود ابیات
بیش از صد و هشتاد هزار از دردیوان

- (۳) — اسدی طوسی همان صاحب لغات فرس است که جزو کتابهای
اساسی فرهنگستان ایران بوده است.
(۴) — هفت خوان رستم مذکور در شاهنامه: جنگ با شیر، یافتن چشمه آب،
جنگ با اژدها، کشتن زن ساحر، گرفتار شدن اولاد، جنگ با دیو (ارژنگ)
و جنگ با دیو اسپید (شاهنامه هفت خان اسفندیار را هم داراست).

- (۵) — چاپ در دو مجله بوسیله دکتر ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۴۱، ۱۳۴۲ ش
(۶) — چاپ سنگی ۱۳۰۶ هـ ق بعنوان سوز و گداز بوسیله مطبع
نولکشور هند.

- (۷) — شاهنامه فردوسی با مقدمه محمد علی فروغی (س، ن) تهران، سازمان

انتشارات جاویدان، (باعکسهای قهرمانان و مناظر) قطع وزیری ۴
ستونی، صفحه ۸۵۰.

(۸) و (۹) — ایضاً صفحه بالترتیب ۸۶، ۸۷.

(۱۰) — دیوان حکیم فرخی سیستانی، مرتبه دکتر محمد دبیر سیاقی
کتابفروشی، زوار تهران، چاپ چهارم ۱۳۶۳ هـ ش، صفحات بالترتیب
۲۲۶، ۱۴۸ و ۲۳۰

(۱۱) — داستان (بلکه واقعه) یوسف وزلیخای جامی مستقیماً از قرآن مجید
اخذ گردیده (احسن القصص) و نه فقط در فارسی معروف است بلکه در
زبانهای دیگر نیز ترجمه گردیده است.

(۱۲) — خواجه مسعود قمی بیشتر مقیم هرات بوده. با جامی معاشرت
داشته است. جامی مثنوی یوسف و زلیخا را در ۸۸۸ هـ بتکمیل رسانده و
دو سال بعد از آن در سال ۸۹۰ هـ خواجه مسعود قمی در گذشته است. نسخه خطی
منحصر بفرد مثنوی یوسف وزلیخای خواجه مسعود قمی با افتادگی چند برگ
از آغاز در کتابخانه مجلس شورای ملی در تهران نگاهداری می شود. او
در ۵۴ سالگی مثنوی خود را سروده و پسر ۵ ساله خویش غیاث الدین
محمد را در آن بنحوزیر بند و اندرز می دهد:

فرزند غیاث دین محمد
ای مد سرتو بخت سرمد
امروز که پنج کرده ای پُر
در عقد ششم کشیده ای در
ترسم که کنی تو طفل بی درد
از لوح کتاب تخته نرد
تاسرنزند ز صافیت لای
از باده صاف لب میلای
خود در همه وقت از اوبرهیز
چون خارضعیف از آتش تیز
ای طفل حدیث پیر بشنو
پند پدر فقیر بشنو
گرم ن شدم کسی به کاری
آن کن که کسی شوی تو باری
نادان منشین که شد زمانه
ناداتی من مکن بهانه
ای جان پدر مباش غافل
غفلت زدگی سیه کند دل

راک به مثنوی شمس و قمر و اشعار پراکنده وی چاپ کرده مرکز تحقیقات

فارسی اسلام آباد ۱۳۶۷ ش/۱۹۸۹ م صفحه شانزده و هفده.

(۱۳) — صفحه دو (آغازی).

مثنوی

شمس و شمس

به انضمام

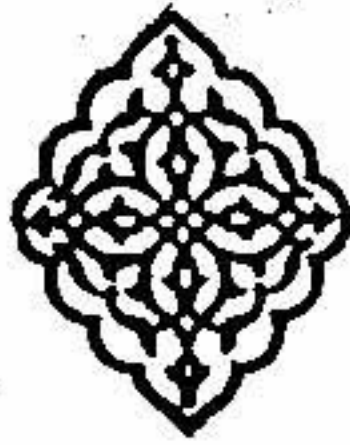
غزلیات و اشعار پراکنده

خواجه مسعودی

(مثنوی ۸۹۰ هـ ق)

تصحیح و اهتمام

سید علی آل داود



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

دکتر گوپز نوشانی
اسلام آباد

دو نقش مهم در ترجمه شاهنامه بزبان اردو*

همانطور که مستحضرید، مردم پاکستان که همیشه دم از همکیشی و همفکری و همبستگی باسنن و آداب ایرانی زده اند و فراگرفتن زبان شیرین و شیوای فارسی را از جمله افتخارات زندگانی خود بشمار برده اند، شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی را یکی از آثار الهامی در زمینه حماسه سرائی دانسته و آنرا ارج نهاده اند. دانشمندان و آشنایان با ادب ایرانی عقیده دارند که حماسه هائی همانند شاهنامه در ادبیات جهان کمتر وجود دارد و اینگونه شعر زیبا نظیری در دیگر ادب هائی دنیا ندارد. بدون تردید شاهنامه فردوسی سنتی را در شعر خاور زمین بوجود آورد که تمام لهجه ها، اوراق سبکی و افکار شعری سرتا سرمنطقه را تحت تاثیر خود قرارداد. می توان گفت که حماسه ای که دارای ویژگی ها و زیبایی های شاهنامه فردوسی باشد در هیچ یک از زبان های جهان سروده نشده و شاید نخواهد شد.

* این مقاله در کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی در دانشگاه تهران

مورخ ۳ دیماه ۱۳۶۹ ش قرائت شد.

ابرازِ علاقهٔ مردمِ پاکستان به شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی و پیروی از سنن فردوسی طوسی دارای سوابق و دلایل و ویژه ای می باشد. مطالعهٔ تاریخ غزنویه اشاره هائی باین حقیقت می کند که دانشمندان ایرانی و پارسی سرایان تمام منطقه با علاقهٔ وافر به دربار سلطان محمود غزنوی راه یافته و سهم خود را در ترویج و توسیع فارسی ایفاء نموده اند. دربار محمود غزنوی را می توان بعنوان زادگاه علم و ادب و شعر و هنر نام داد. او شخصی بود که از ادب فارسی سرپرستی های ارزنده ای را بعمل می آورد و در عین حال از دیگر زبانهای متد اول نیز سرپرستی مینمود. این رفتار باعث شد که یک گونه ارتباط فکری و تبادل نظر علمی نیز بین ندیمان خاص وی بعمل آید. بهمین دلیل بود که بعضی از شعرای فارسی الاصل دربار غزنوی، منجمله فرخی، عسجدی، انوری، مسعود سعد سلمان و حتی فردوسی نیز از واژه های هندوی (اردوی امروزی) استفاده نمودند و بسیاری ازین واژه ها در اشعار آنان بچشم می خورد. من باب مثال، مسعود سعد سلمان می گوید:

چون رعد ابر بغرید کوس محمودی
بر آمد از پس دیوار حصن مارامار

نمونهٔ دیگر از فردوسی چنین است:

زبانهای مختلف از شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی ثابت می کند که فردوسی اطلاعات و آشنائی وافری از تاریخ، فرهنگ، سنن، طرزبومی و زبانهای مختلف شبه قاره داشته و به آن علاقمند بود. این امر نیز ثابت گردیده که بعد از قصیده فقط حماسه های فردوسی مورد توجه شعرا، فضلاء و ندیمان خاص دربار محمود غزنوی بود و در این باب نکته مورد توجه این است که نزاعها، حسادتها، توطئه های باهمی شعرای دربار محمود غزنوی بطور قابل ملاحظه ای باعث آن شد که باشتهار و اعتراف شاهنامه افزوده شود. این امر نیز به گیزائی جذائیت و قبول شاهنامه در پنجاب افزود. بطوریکه می بینیم که بدنبال معروف شدن پنجاب بعنوان "غزنی ثانی" شاهنامه در سرتاسر پنجاب شهرت بدست آورد و بسیاری از شعرای محلی از سبک و حتی بحور و قوافی شاهنامه پیروی کرده و نسبت به این پیروی ابراز افتخار می کردند. تعدادی از کتب سانسکریت که نقش نفوذ شاهنامه در آن ها ثبت است، عبارتست از راجاولی، راج ترنگنی، راجاولی پتا کا و پرتھی راج راسا. این آثار مهم بین قرنهای یازدهم و چهاردهم میلادی نگاشته شده است. تعدادی از شعرای قدیم شبه قاره نیز عظمت شاهنامه را معترف بودند. دکتر شهریار نقوی در اشعار شعرائی همانند مسعود سعد سلمان، ابوالفرج رونی، تاج الدین ریزه، بدرچاچ و امیر خسرو دهلوی پژوهشهایی

بعمل آورده و ثابت کرده است که آنان نیز از افراد، داستان‌ها و افکار اصلی شاهنامه استفاده هائی بعمل آورده بودند (۱) فخرالدین قواس که در عصر علاءالدین خلجی می زیسته است، "فرهنگ نامه قواس" را نگاشته و طی آن واژه های پهلوی شاهنامه را شرح داده است. وی در پیش گفتار این اثر تاریخی می گوید:

... نخست شاهنامه را که شاه نامه ها است، پیش آوردم و از سرتاپا بخانه فرو خواندم. آنچه از سخن پهلوی بود همه را جداگانه بر کاغذ نوشتم فرهنگ نامه های دیگر که آن را فرهنگ نامه نبشته اند، در زبان تازی و پارسی ترجمان کردم. همه را فرد فرد، یکان یکان در خانه کاغذنگار آوردم و آنرا بخش بخش و بهره بهره کردم. (۲)

فرهنگهای دیگر نیز وجود دارد که به پیروی از فرهنگنامه قواس نگاشته شده است.

یکی از آنها گنج نامه نام دارد که توسط علی بن طیفور بسطامی در سال های فرمانروائی سلطان عبدالله قطب شاه فرمانروای ایالت گولکنده (۱۰۳۵ - ۱۰۸۳ هـ) نگاشته شد. (۳)

عصر مغول در شبه قاره با حکومت ظهیرالدین بابر آغاز و با مراجعت همایون شاه از ایران تحکیم گردید. طی همین عصر بود که شاهنامه بار دیگر توجه بومیان شبه قاره را بخود جلب نمود. دانشمند محترم ایرانی، دکتر احمد تمیم داری، طی مقاله ای تاثیر شاهنامه را در ادب و شعر فارسی شبه قاره مورد بحث قرار داده و یکی از نتیجه هایی که دکتر تمیم داری به آن رسیده است این است که از یک طرف محاسن و

زیبائی ادبی و فنی شاهنامه تقدیر بعمل آمد، ولی از سوی دیگر اجتماع نفاست گرای مغول نسبت به طول مطالب شاهنامه اثر از نارضايت کرد. بهمین دلیل جلال الدین محمد اکبر شاه به تقی شویستری دستور داد که خلاصه ای از شاهنامه را بنگارد و بدین ترتیب نخستین خلاصه شاهنامه به علاقمندان حماسه سرائی عرضه شد. (۴)

خلاصه دیگر در عصر شاهجهان شاه توسط توکل بیگ ابن تولک بیگ حسینی یا نام "تاریخ دلگشای شمشیر خان" یا عنوان "تاریخ شمشیر خانی" نگاشته آمد. این کتاب در سال ۱۰۶۳ هجری هنگامی نوشته شد که شمشیر خان حاکم غزنی بود و منصب و مقام شامخی از دربار مغول بوی اعطاء گردیده بود (۵) توکل بیگ ضمن توضیح علل نگاشتن خلاصه شاهنامه فردوسی چنین می نویسد:

"پوشیده نماند که این رساله مختصر در هنگام سنه هزار و شصت و سه هجری مطابق با سنه بیست و شش جلوس بهایون صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی در وقتیکه صوبه دار الملک کابل را بشهزاده والا گهر جهان پناه کشورستان دره التاج زینت الملت و الدین آنکه عالم جهان صاحبقران این چنین جهان بان در هیچ مکانی ندیده و در هیچ قرنی نشنیده یعنی شهزاده داراشکوه سلمه الله و البقا بادشاه پدر بزرگوار آنگوهر والا نژاد تفویض فرمود، اقل العباد یعنی توکل دار شهزاده بلند اقبال بجهت خدمت امینی و واقع نویسی بلده غزنین تعین نموده بودند، باتمام و انصرام رسید. باعث این تحریر و مقصد این تقریر بدان بود که امارت و ایالت پناه حشمت و اجلال دستگاه شوکت اشتباه، خان عالیشان،

سُمو و المکان، شمشیر خان حاکم غزنین که متحلی بحلیه عدالت و فتوت و مزین بزینت سخاوت و شجاعت است و در خلق و حلم نظیر و ہمتا نداشت، با اینہمہ صفت ہای حمیدہ کہ ایزد متعال طبع بلند و ادراک عالی بخان مشارّ الیہ نیز عطا فرمودہ . لذا دایم الاوقات ذہن مستقیمش بدریافت مطالب اعلیٰ و مقاصد عظمیٰ توجہ داشت . روزی خان رفیع المقدار برسبیل اتفاق بیاران سخندان کہ در مجلس جنت آسائش حاضر بودند، اشارت نمودند کہ اگر کتاب تاریخی بہم رسد کہ از احوال پادشاہی ایران و توران بطریق اجمال و بلغت اختصار توان بر کیفیت آن وقوف یافتہ بسیار خوب است . حضار مجلس جواب دادند بر حصول این مطلب بہ از شاہنامہ حکیم فردوسی هیچ کتابی ندارد . اما امارت پناہ مشارّ الیہ گفت کہ شاہنامہ را حکیم فردوسی بسیار طولانی گفتہ است . عرض مصنف فصاحت و بلاغت شعر است . بنابراین بعضی مطالب اند کہ از برای شاعری و قدرت ہمین نمودن در لغت بسیار آورده است . حاصل کلام بعد از دیر و انتظار بسیار مفہوم می شود و از خواندن و شنیدن این پارسی سامع راملال دست میدہد خصوصاً اہل حکومت را کہ ہمیشہ در تدبیر مملکت داری اشتغال دارند و فرصت مطالعہ کتب کمتر رو می دہد، اگر کسی ترجمہ نظم شاہنامہ را لباس نثر پوشانیدہ بعبارت مؤخر و مختصر ربط دادہ بیان نماید بس نیکو باشد . یاران خاموش ماندند . این خاکسار محض برای رضامندی آن والا جاہ این معنی قبول نمودہ مجرّر این نسخہ گردید تا ہر کرا شوق و ارادہ اطلاع براحوال تاریخ پادشاہان ماضی شود، ازین مختصر بآسانی و خوبی تمام مقصد کلام معلوم خود حاصل سازد و این رسالہ

«تاریخ دلگشائی شمشیر خان» نام نهاد و امیداز قاریان محترم آن است که بر جا که سهوی و خطائی بینند با اصلاح کوشند» (۶)

از وقایع مختلفی که در کتاب مزبور و سایر سند های تاریخی مذکور گردیده است چنین برمی آید که این اثر مهم در ظرف ۲ ماه و ۲۷ روز در بین ربیع الثانی و جمادی الثانی در سال ۱۰۶۳ هـ نگاشته شده و طی مدت بسیار کوتاهی با اشتها کم نظیری نایل گردید. استاد احمد منزوی در فهرست خود حد اقل ۵۰ نسخه مختلف خطی از این کتاب را معرفی نموده اند.

عصری که بدنبال این خلاصه شاهنامه بوجود آمد، شاهد نگاشته شدن ترجمه هایی بزبان اردو بود. از این ترجمه ها می توان دو اثر مهم را بطور ویژه نام برد که عبارتند از: شاهنامه اردو اثر مولچند منشی و سرور سلطانی اثر رجب علی بیگ سرور. اما پیش از آن که این آثار مهم را بررسی نمائیم، بسیار مناسب خواهد بود که بطور خلاصه به ترویج تراجم شاهنامه بزبان اردو بپردازیم:

مطالب و طرز شاهنامه فردوسی از راه های ترجمه وارد ادب اردو گردیده است. ایالت دکن در نیمه دوم قرن هفدهم میلادی مقام مرکز اردو و فارسی در شبه قاره را بخود گرفت. در همان سامان بود که سلطان محمد عادل شاه از ملک خوشنود خواست که یوسف زلیخا و بهشت بهشت امیر خسرو دهلوی را باردوی دکنی برگرداند. این عصری بود که اثر سانسکرتیت از اردو کم کم از بین رفته بود و نیاز به عصیره های حیات بخش فارسی جهت احیای زبان اردو بشدت حس می شد. در همان

عصر کتابی با نام "خاور نامہ" توسط کمال خان رستمی نگاشته شد کہ بگونه ای ترجمہ اردو از خاور نامہ فارسی توسط ابن حسام میباشد (۷) سیری از ادب دکنی باین امر اشارہ می نماید کہ در بیشتر ترجمہ هایی باردو از سبک و بحر و قوافی شاهنامہ استفادہ گردیدہ تعدادی از این کتاب ہا عبارتست از: (۸)

- ۱- سیف الملوک بدیع الجمال: غواصی تصنیف ۱۰۲۵ھ
- ۲- تحفة العاشقین: قطب رازی تصنیف ۱۰۳۵ھ
- ۳- طوطی نامہ: غواصی تصنیف ۱۰۳۹ھ
- ۴- گلشن عشق: محمد نصرت نصرتی تصنیف ۱۰۶۸ھ
- ۵- پدماوت: غلام علی دکنی تصنیف ۱۰۹۱ھ
- ۶- ظفر نامہ: عبداللطیف تصنیف ۱۰۹۵ھ
- ۷- قصہ ملکہ مصر: سید محمد عاجز تصنیف ۱۰۴۴ھ
- ۸- اشارات الغافلین: عشق اللہ عشق تصنیف ۱۱۲۳ھ
- ۹- مثنوی چہار درویش: محمد علی خان شوق تصنیف ۱۲۱۲ھ

ہنگامیکہ شعر اردو از جنوب بہ شمال ہند سفر کرد ، شاہنامہ فردوسی نیز ہمراہ آن بود بطوریکہ میر حسن در مثنوی سحرالبیان در سال ۱۷۸۵ میلادی کاملاً از فردوسی تتبع نمود . تاریخ شمشیر خانی بارہا توسط مترجمین مختلف باردو برگردانندہ شدہ . قدیمی ترین ترجمہ آن توسط مولچند منشی بہ اردو انجام شد (۹)

لالہ مولچند منشی کایست از مردم دہلی بود . وی شاگرد نصیر دہلوی (۱۷۶۱-۱۷۳۸) و از متوسلین شاہ عالم آفتاب بودہ و قصیدہ ہائی

در مدح وی می سرود. در عصر همین پادشاه بود که شاهنامه را بار دیگر برگرداند. او به قصر و قلعه شاهی رفت و آمد داشت و در سال ۱۸۳۲ میلادی چشم از جهان بریست. اسم و احوال مختصر وی توسط تذکره نویسان زیر مذکور گردیده است:

- ۱- نواب مصطفی خان شیفته در گلشن بی خار
- ۲- قطب الدین باطن در گلستان بی خزان
- ۳- قادر بخش صابر در گلستان سخن
- ۴- گوکل پرشادرسا در ارمغان گوکل پرشاد
- ۵- سعادت خان ناصر در خوش معرکه زیبا
- ۶- شبرنگر در یادگار شعراء
- ۷- کریم الدین در طبقات الشعراء هند
- ۸- ادوارد سنیل در جامع الاشعار
- ۹- قدرت الله قاسم در مجموعه ی نغز

این ترجمه در سال ۱۲۲۵ هجری برابر با ۱۸۱۰ میلادی انجام گردید. اسم تاریخی این کتاب 'قصه خسروان عجم' است. (۱۰)

(۲)

میرزا رجب علی بیگ شروز در سال ۱۲۰۰ هجری در لکنو دنیا آمد. پدرش اصغر علی بیگ نام داشت. بعقیده گارسان دتاسی وی

از کانپور و بنا بگفته مخمور اکبر آبادی او از شهر اکبر آباد بود
 شرر لکهنوی عقیده داشت که وی در لکهنو دنیا آمد و دوران کودکی را
 در کانپور طی کرده سپس وارد اکبر آباد گردید. اما سرور خود را منحصر
 از لکهنو معرفی کرده است او مهارت کاملی در عربی و فارسی داشت وی
 به اسب سواری و شنا علاقمند بود. اندکی از موسیقی و خطاطی را نیز فرا
 گرفته بود. بنا بگفته دکتر نیر مسعود یک نسخه خطی وی از کلام الله
 مجید در کتاب خانه دانشگاه علی گره وجود دارد. شعرهای فارسی او در
 "انشای سرور" درج است. در سال ۱۸۹۹ بدرود حیات گفت.
 میرزا رجب علی بیگ دوازده اثر ادبی و شعری از خود بجای گزارده که
 بعضی از آنها بقرار زیر است:

فسانه عجایب • فسانه عبرت • سرور سلطانی • شکوفه محبت • گلزار
 سرور و نامه های سرور • وی بدستور نواب واجد علی شاه به ترجمه
 "تاریخ شمشیر خانی" پرداخت (۱۱) در این جا باید یاد آور شویم که
 شمشیر خانی خلاصه ای از شاهنامه فردوسی است در حالیکه
 سرور سلطانی خلاصه مکرر از شمشیر خانی است. اما باید اعتراف کرد
 که از لحاظ صحت و قایع تاریخی و تحقیق پیرا مون موضوعات مختلف
 شاهنامه سرور سلطانی معتبر تر است. او طی ترجمه خود از کتب مختلف
 تاریخ منجمله: تاریخ طبری، روضة الاخبار، اخبار ملوک عجم،
 روضة الصفا، تاریخ ملوک و تاریخ معجم و غیره استفاده کرده است. قرائت
 این ترجمه بدون تردید لطیف تر از سایر تراجم است.

نکته ای که در این جا لازم بیاد آوردی است این است که "قصه خسروان عجم" اگرچه توسط یک هند و نگاشته شده است اما افکار سراینده آن کاملاً منعکس کننده فرهنگ و افکار اسلامی است. این کتاب بالحن شیو او بیان زیبا با حمد و نعت آغاز می گردد و قلب و روح بخواننده را بخود جلب می نماید. می توان گفت که:

قلب او مومن، دماغش کافر است

حمد و نعت در تاریخ شمشیر جانی تحت عنوانهای جداگانه ای وجود ندارد در حالیکه حمد و نعت در سرور سلطانی جامه افکار فاضلانه بخود پوشانده است.

حواشی:

۱— نفوذ و تأثیر شاهنامه فردوسی در هند و پاکستان دکتر شهریار نقوی: سخنرانی های سومین دوره سخنرانی بحث درباره شاهنامه فردوسی وزارت

فرهنگ و هنر تهران

۲— فرهنگنامه قواس: دکتر نذیر احمد: مجله فکر و نظر (اردو) جولائی

۱۹۶۵ م

۳— فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان دکتر شهریار نقوی: طبع:

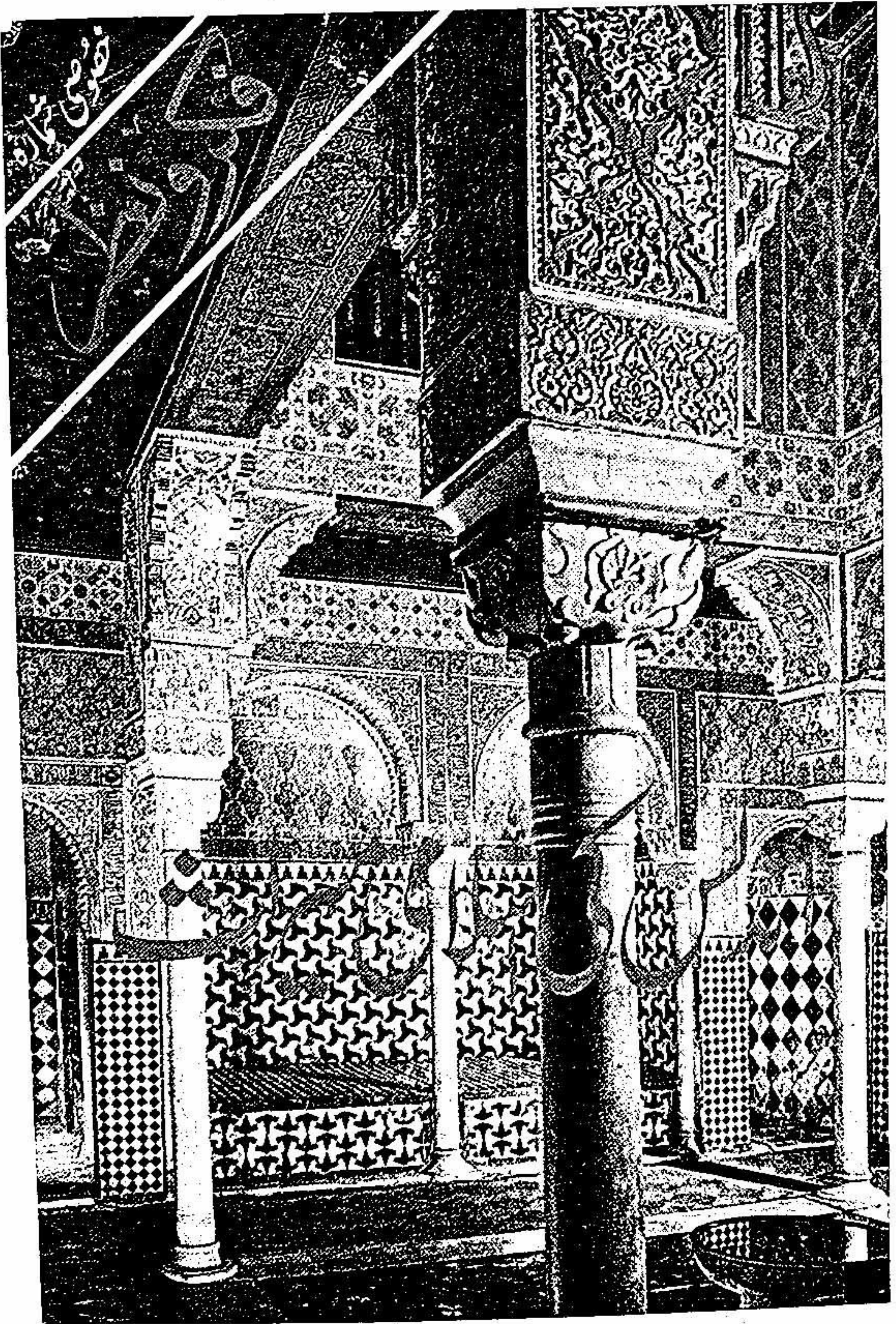
وزارت فرهنگ و هنر تهران

- ۴- فہرست مشترکہ نسخہ های خطی فارسی پاکستان : احمد منزوی
مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان اسلام آباد
- ۵- شاہجہان نامہ (عمل صالح) محمد صالح کنیوہ جلد سوم
مجلس ترقی ادب لاہور ۱۹۷۲م
- ۶- تاریخ دلگشای شمشیرخان (شمشیرخانی) توکل بیگ: خطی مکتوبہ
جہادی الثانی ۱۳۴۱ھ / ۱۹۲۳م، کتابخانہ گنج بخش، اسلام آباد
- ۷- تاریخ ادب اردو: دکتر جمیل جالبی: مجلس ترقی ادب لاہور ۱۹۷۵
- ۸- دکن میں اردو: نصیرالدین ہاشمی: اردو اکادمی سندھ، کراچی ۱۹۶۰
- ۹- فارسی ادب کے منظوم اردو تراجم دکتر بشیر حسین: مخزونہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری لاہور
- ۱۰- شاہنامہ اردو (قصہ خسروان عجم) مولچند منشی: مطبع، مرتضوی
کانپور ۱۲۷۲ھ
- ۱۱- سرور سلطانی: مجلس ترقی ادب لاہور ۱۹۷۵م

منابع

- ۱- گلشن بے خار: مصطفیٰ خان شیفتہ طبع نولکشور لکھنؤ ۱۸۷۴م
- ۲- گلستان بے خزان: ص ۲۳۳، مطبوعہ نولکشور ۱۲۹۱م
- ۳- گلستان سخن: قادر بخش صابر: طبع: مجلس ترقی ادب لاہور ۱۹۶۶م
- ۴- ارمغان گوکل پرشاد: ص ۸۲، مطبوعہ انجمن ترقی اردو پاکستان
کراچی ۱۹۷۵ء

- ۵— خوش معرکہ زیبا: ص ۱۴۹، مطبوعہ مجلس ترقی ادب لاہور ۱۹۷۲ء
- ۶— یادگار شعراء: ص ۱۹۶ مطبوعہ ہندوستانی اکیڈمی الہ آباد ۱۹۲۳ء
- ۷— طبقات شعراء ہند: اتر پردیش اکادمی لکھنؤ
- ۸— جامع الاشعار: نظام المطابع مدارس ۱۸۸۳م
- ۹— مجموعہ نغز: پنجاب یونیورسٹی لاہور ۱۹۳۳م
- ۱۰— عجائب القصص (مقدمہ ڈاکٹر سید عبداللہ): مجلس ترقی ادب لاہور ۱۹۶۵م
- ۱۱— نادرات شاہی: مطبوعہ ہندوستانی پریس رامپور ۱۹۴۴م



نظری در شاهنامه فردوسی

عصر غزنویان از لحاظ شعرا و نویسندگان خیلی معروف است بسیاری از دانشمندان و فضلاء به دربار غزنوی وابستگی داشتند. معمولاً فکر می کنند که محمود غزنوی صاحبان علم و دانش را هر طوری شده از نظر تشویق به دربار خویش وابسته می کرد. دانش دوستی و علم پروری محمود در تاریخ معروف است. زیرا او صاحب فکر و فهم بود به همین جهت از اهل دانش قدر دانی می کرد. در همین زمان فردوسی طوسی بنام شاهنامه " یک مثنوی رزمیه شهره آفاق نوشت.

فردوسی با نوشتن شاهنامه بر اهل ایران منتی بزرگ نهاد. اطلاعات تاریخی و داستان هایی که دچار حوادث و دست برد زمان شده بود فردوسی آنها را با سعی بلیغ جمع کرد و بصورت یک مثنوی رزمیه نظم کرد. در جواب این مثنوی بسیاری از مثنوی های دیگر نیز نوشته شد ولی معروفیت و محبوبیتی که نصیب " شاهنامه فردوسی " شد دیگر، کسی نیافت. شاهنامه کارنامه بزرگ قهرمانان، پادشاهان، پهلوانان و سپه سالاران ایران می باشد. این مثنوی بی نظیر در اواخر قرن چهارم هجری به پایان رسید و از آن وقت تا حال هزاران بیت آن بر زبان مردم خاض و عام جاری است.

درباره فردوسی در کتب تاریخ اطلاعات کافی بدست نمی آید البته در تاریخها و تذکره ها اسم او چنین نوشته شده است. تخلص او فردوسی و کنیه او ابوالقاسم است. راجع به نام او و پدرش روایات مختلف یافت می شود او به ناحیه طبران طوس که در استان خراسان ایران می باشد تعلق داشت طوس قصبه ای است که در نواحی مشهد امروز یکی از شهرهای معروف ایران واقع است. سال ولادت فردوسی نیز بطور یقین تعیین نشده است البته از منابع مختلف این امر مسلم شده است که سال تولد او در حدود ۳۲۴ ه است. بعضی از مردم ۳۲۹ ه و ۳۳۰ ه نیز گفته اند. وی در سال ۴۱۱ ه در طوس درگذشت.

فردوسی کار نظم شاهنامه را درسی و پنج سالگی در سال ۳۶۵ ه شروع کرد و در حدود ۴۰۰ ه این کار را پایان رسانید. از اشعار شاهنامه چنین پی می بریم که وی در شصت سالگی خیلی ضعیف، ناتوان و لاغر شده و از استعداد سماعت نیز محروم شده بود و پاهایش نیز از طاقت راه رفتن باز مانده بود. از شاهنامه معلوم می شود که فردوسی در اواخر زندگی به شدت دچار تنگدستی و درماندگی شده بود. در زندگی فردوسی یک واقعه بسیار دردناکی پیش آمد. این واقعه مرگ پسر جوان سال او بود. چنانکه فردوسی خودش گفته است سن پسر وی وقت مرگ سی و هفت سال بود.

مگر بهره گیرم من از بند خویش

براندیشم از مرگ فرزند خویش

جوان را چو شد سال بر سی و هفت
نه بز آرزو یافت گیتی و رفت (۱)

منابع شاهنامه:

فردوسی داستانهای قدیم را مستقیماً از کتب اوستائی یا پهلوی بدست نیاورده بود بلکه در ایران بعد از ظهور اسلام در زمان پادشاهان سامانی در نتیجه تشویق امرا و پادشاهان، این داستانهای ایرانی موقعی که به عربی یا بفارسی ترجمه شد، فردوسی اینها را در شاهنامه خود بکار برد یعنی در دوره سامانی با توجه خاص امرا و پادشاهان بسیاری از کتب و دفاتر منظوم و منثور در فارسی بوجود آمده بود. مثلاً "شاهنامه مسعودی مروزی" که در آغاز قرن چهارم نوشته شد. همچنین ابوالمؤید نیز "شاهنامه منثور" را نگارش در آورده بود. ابوعلی بلخی نیز یک شاهنامه برشته تحریر آورده بود ولی مهم ترین منابع برای "شاهنامه فردوسی" "شاهنامه ابو منصور" بود که در اوسط قرن چهارم به امر ابو منصور عبدالرزاق حاکم طوس که یکی از بزرگان سامانی بود به سلک نگارش کشیده شد.

می گویند وقتی سن فردوسی به هفتاد سالگی رسید از فقر و تنگدستی بیچاره شده بود. در این اوضاع به امید ضله این اثر لطیف و نفیس خود را بنام سلطان محمود غزنوی منسوب کرد. بدین منظور از طوس

به غزنی رسید ولی بدخواهان به دربار پادشاهان ازو بدگویی کردند. بالاخره این سرمایه افتخار نتوانست توجه سلطان محمود غزنوی را جلب کند و قول که سلطان محمود داده بود ایفا نکرد. ناچار فردوسی مایوس و دل شکسته از غزنی به هرات و طبرستان و سپس طوس برگشت و آخرین سال های زندگی اش را در عالم تنگدستی و پریشان حالی گذراند.

گفته اند سلطان محمود غزنوی بعدها از کرده خویش پشیمان شد و دستور داد که شصت هزار دینار برای فردوسی به طوس بفرستند. ولی وقتی که نماینده پادشاه این صله و جایزه را بطوس برد جنازه فردوسی را از در شهر بیرون می بردند. این حکایت را نظامی عروضی سمرقندی در کتاب معروف خود "چهار مقاله" (۲) نقل کرده است.

علاوه بر آن در "شاهنامه فردوسی" تعداد زیادی از واژه های فراموش شده فارسی نیز بچشم می خورد گوئی فردوسی بوسیله شاهنامه خود این واژه های را برای نژاد های آینده حفظ نمود.

با توجه به این نکات هر ایرانی در حقیقت به ایرانی بودن خود افتخار می کند. برای ملل دیگر نیز این شاهنامه دارای درس های پند آمیزی می باشد. آزادی و استقلال برای انسان نعمت بزرگی است. "شاهنامه فردوسی" برای حفاظت و صیانت این آزادی به ما درس می دهد. علاوه بر آن شاهنامه یک اثر اخلاقی نیز می باشد. فردوسی معتقد باین امر است که انسان باید برای کسب عقل و دانش و علم و هنر همیشه کوشا باشد.

توانا بود هر که دانا بود

بدانش دل پیر برنا بود (۳)

در پندهای اخلاقی فردوسی دروغ رامذمت می کند و
براه راستی و درستی هدایت می کند. به ایفای عهد و حفظ قول اصرار
می ورزد می گوید که ما باید صحبت دانایان را اختیار کنیم و در کارها
متانت و حزم و احتیاط را رهبر خود سازیم. عصبانیت و حسادت و حرص
و شتاب زدگی را بی نهایت ناپسند می داند و برای اختیار کردن فضایل
قناعت، و بذل، و بخشش، و دستگیری فقراً و عفو و گذشت را توصیه
می کند.

فردوسی می گوید که برای حفظ ناموس انسان باید از دادن جان خود
هم دریغ نکند. اگر ما بگوییم که "شاهنامه فردوسی" بهترین شاهکار
تاریخی و ادبی و اخلاقی و حماسی زبان فارسی است، راه اغراق
نپیموده ایم. شاهنامه را بردارید و ملاحظه کنید این استاد هنرمند شاهنامه
خود را بصورت چه مرقع خوبی در آورده است و چه سحر انگیزی ها
کرده است. این اثر نفیس از داستانهای غم انگیز، قصه های پهلوانان،
وقایع رزم جوئی و شہامت حکایات برد باری و سختی هایی که انسان در
زندگی خود بآن روبرو می شود، پراست بطور مثال داستان غم انگیز
"سهراب و رستم" بهترین شاهکار اوست. مناظر طبیعت را با نهایت
زیبائی توصیف و تعریف می کند. در بیان تحقیق اسرار عالم ترقی و زوال
ملل فردوسی چه دست توانائی دارد. وسعت فکر و قوت استدلالش ساحرانه
است.

مندرجات شاهنامه:

در شاهنامه فردوسی بعد از ذکر خدای تعالی تاریخ دانش و خرد بیان شده است. سپس مدح پیامبر اسلام و منقبت آل و اصحاب او آمده است. پس از آن تاریخ جمع آوری شاهنامه مذکور است. از آن بعد داستان اصل آغاز می گردد. کیومرث طبق شاهنامه اولین پادشاه ایران است. فردوسی اطلاعات مفصلی درباره پنجاه نفر از پادشاهان ایران را آورده است. احوال اجتماعی و رزم و بزم و اوضاع وزراء و ندیمان را بیان می کند. فردوسی با ذکر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ایران و تصرف مسلمانان بر ایران شاهنامه را پایان می دهد. می توان گفت که شاهنامه پنجاه فصل دارد و هر فصل به ذکر یک پادشاه مخصوص است. درباره آغاز تمدن بشر، ظهور کشاورزی، تهیه غذا و لباس اطلاعات پرارزشی در شاهنامه یافت می شود. داستان ضحاک، کاوه و فریدون که یکی از قدیم ترین داستانهای آریایی است مفصلاً درین شاهنامه مسطور است.

در زمان منوچهر پادشاه ایرانی سام متولد می شود. در خانه او زال بوجود می آید و در خانه زال رستم چشم بجهان می گشاید. نوذر پسر منوچهر پس از هفت سال پادشاهی بدست افراسیاب پادشاه توران کشته می شود. واقعه قتل نوذر موجب سلسله مبارزات طولانی در میان ایران و توران می گردد. در میان همین جنگها رزمجوی معروف و مدافع بزرگ

ایرانی بنام رستم، افراسیاب پادشاه توران را از کمر بندش گرفته برزین اسب
بلند می کند ولی بعلت شکستن کمر بند افراسیاب جان خود را سلامت
می برد، و در نتیجه یک سلسله جنگی در میان پنج پادشاهان ایران و توران
پدید آمده و مدت درازی به طول می انجامد.

وقتی فردوسی از خدای بزرگ تعریف می کند و نعت پیغمبر
می گوید از صمیم قلب ابراز احساسات خود را می کند. لطافت بیان از کلمه
و معنی آن پیدا است اینک چند بیت درین مورد نقل می گردد:

بنام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای
خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیهان و گردان سپهر
فروزنده ماه و ناهید و مهر (۴)

در ستایش عقل و خرد ابیات فردوسی فکر انگیز می باشند:

خرد افسر شهریاران بود

خرد زیور نامداران بود

خرد زنده جاودانی شناس

خرد مایه زندگانی شناس

خرد رهنمای و خرد دل گشای

خرد دست گیرد به هر دوسرای

ازوشادمانی و زومردمی ست

ازویت فزونی و زویت کمیست (۵)

بعد از بیان سخنان رزم و بزم فردوسی به خواننده تذکر می دهد که دنیا واقعاً فانی است و در الفاظ عبرت خیز به انسان تأکید می کند تا نیکی و شرافت مندی را اختیار کند:

بیاتاجهان را به بدنسپریم

بکوشش همه دست نیکی بریم

نباشد همی نیک و بد پایدار

همان به که نیکی بود یادگار

همان گنج دینار و کاخ بلند

ته خواهد بودن مرتورا سودمند

فریدون فرخ فرشته نبود

به شک و به عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکوئی

نوداد و دهش کن، فریدون توئی (۶)

فردوسی واقعات جنگی را بانهایت مهارت بیان می کند و چنان بنظر می رسد که او مانند یک سپهبد آگاهی کامل درباره فنون جنگی دارد و درباره جنگ از تمام جزئیات، اصطلاحات، روش کار کماحقه آگاه هست.

محسنات ادبی:

بهترین وصف ادبی "شاهنامه فردوسی" این است که او بر زبان فارسی دسترسی کامل دارد. او در سرودن شاهنامه بحر متقارب بکار برده و بدین ترتیب بهترین بحر و وزن برای شعر حماسی را اختیار کرده است. وی سرآمد و استاد شاعران است و هیچکس نمی تواند در شعر حماسی با او برابری کند.

اهمیت و فائده شاهنامه:

شاهنامه فردوسی برای ایرانیان دیوان ارجمندی است از تاریخ و داستانهای ملی که از چند قرن گذشته مردم فراموش کرده بودند، فردوسی آنها را زنده کرد و در آن داستان ها روح تازه ای دمید. علاوه بر آن شاهنامه از لحاظ معنوی نیز دارای اهمیت زیادی است باخواندن آن احساسات شجاعت و عفت و فداکاری و وطن دوستی و وفا در قلب انسان ایجاد می شود مطالب فلسفی و دینی و اخلاقی و اجتماعی نیز فراوان در آن موجود است. دقائق شعری و لطائف ادبی و ضرب المثل ها، کنایات و صنایع و بدایع دیگر در شاهنامه بطور کلی جلوه گر است و این کتاب از رشمند برای ملت ایران سرمایه بزرگی است فردوسی می گوید:

چو ایران نباشد تن من مباد

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد (۷)

همه سر به سر تن بکشتن دهیم

از آن به که کشور بدشمن دهیم (۸)

— پاورقی ها —

(۱) شاهنامه فردوسی جلد هفتم کوشش سازمان کتابهای جیبی ص ۹۶ چاپ

۱۳۴۵ ه — ش

(۲) چهار مقاله تالیف نظامی عروضی سمرقندی — باهتنام دکتر محمد

معین ص ۳۷

(۳) شاهنامه فردوسی بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی جلد اول ص ۱ چاپ

سوم ۱۳۶۱ ه — ش

(۴) شاهنامه فردوسی بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی جلد اول ص ۱

سوم ۱۳۶۱ ه — ش

(۵) شاهنامه فردوسی بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی جلد اول ص ۲

سوم ۱۳۶۱ ه — ش

(۶) شاهنامه فردوسی بکوشش دکتر محمد دبیر سیاقی جلد اول ص ۵۷، ۵۶

سوم ۱۳۶۱ ه — ش

(۷) شاهنامه فردوسی بکوشش سازمان کتابهای جیبی جلد دوم ص ۱۹

چاپ ۱۳۴۵ ه — ش

(۸) شاهنامه فردوسی بتصحیح و مقابله و همت محمد رمضان جلد دوم ص

۲۹۱

۱۳۸

شعر فارسی و اردو

- ۱- قبلہ مشتاقان دکتر عباس کی منش "مشکان گیلان"
- ۲- کارِ دل دکتر محمد اکرم "اکرام"
- ۳- جام حقیقت محمد اکبر منیر
- ۴- غزل سید محمود حسن قیصر
- ۵- حدیث عشق صدیق تاثیر

اردو

- ۱- غزل مولانا ابوالاعلیٰ مودودی "طالب"
- ۲- قصیدہ نعتیہ سید ابوالمظفر "خندان"
- ۳- رہ طیبہ سید منصور علی سلیم سہروردی

دکتر عباس کی منش "مشکان گیلانی"

قبله مشتاقان

تا دل برهد از غم، ساقی! بکرم جامی
 مازا نبود پروا، از ننگی و از نامی
 از ساغر پرباده، سرخوش نتوانم شد
 زان نرگس مستانه، تا در نکشم جامی
 سودای سرزلفت، کرده است سیه روزم
 بگذشت به زنج و غم، در عشق توایامی
 ای دوست، مرا امشب یک بوسه شیرین ده
 بگذار به ناکامی، زان لب برسد کامی
 هرچند که جان بگداخت، در آتش سودایت
 با اینهمه باشد دل، سودا زده خامی
 گیسوی چلیپایت، وان خال فریبایت
 مرغ دل مارا چیست؟ این دانه و آن دامی!
 حد چومنی نبود، وصل تو بجان جستن
 خرسند بود جانا، دل از تو به پیغامی
 ای قبله مشتاقان، باز آکه بدیدارت
 در کار دل شیدا، بینند سرانجامی
 از بخت مدد خواهد، مشکان که رهی یابد
 در گلشن گلرویی، در کوی دلآرامی

کار دل

پرتو حسن ترا دوش بہ کس تاب نبود
پیش خورشید رخت نور بہ مہتاب نبود
لالہ در دشت پر افروخت رخس را لیکن
چون گل روی دل افروز تو شاداب نبود
لحظہ ای چشم فسون سای سیاہت دیدم
تا سحر گہ ز خیال تو مرا خواب نبود
ناخدایم چو تو بودی بہ یم طوفان خیز
کشتی عشق مرا خوف ز گرداب نبود
نگشادند بہ عالم گریہی از کارش
ہر کہ دل بستہ آن طرہ پرتاب نبود
دفتر حسن ترا سر بہ سر ای گل خواندم
دیدمش حرف وفا در ہمہ ابواب نبود
مشکل من بہ خرابات شد آسان، ورنہ
کار دل ساختہ از منبر و محراب نبود
تکیہ "اکرام" بر اسباب مکن، کاندہر دہر
کارمردان خدا بستہ بہ اسباب نبود

جامِ حقیقت

بیا ای بلبل باغِ حجازی بگو از راه و رسم عشق بازی
 نوای برکش از نورِ حقیقت که دل بگرفت از بزمِ مجازی
 بیا برهم جهانِ رنگ و بو زن نوا از گلشن «اللہ ہو» زن
 دل فرزند آدمِ سرد گردید ز عشق آتش به این بیگانه خو زن
 دل شاعر جهان اندر جهان است چو جوی کھکشان روشن روان است
 جهانها روید از باغِ سخنور که این باغِ بهشت جاودان است
 ز فیض عشق دل گردونِ حرام است ز فیض عشق جان آتش بجام است
 ز فیض عشق می سازم بهشتی که بیم و یاس و غم در آن حرام است
 نگاه از عشق حق شمشیر گردد جهان آب و گل نخچیر گردد

بیا خود را درین آتش بینداز

که مشت خاک تو اکسیر گردد

سید محمود حسن قیصر

نیو دہلی

غزل

مدعا یابم چو باخود ہم زبان سازم ترا
بگذرم از دو جهان و دو جهان سازم ترا
چون ہمیں خواہم زخم پیکان عرفان برہدف
ہم خدنگ و ہم کمان او ہم نشان سازم ترا
چون نوای ساز ہر راز درون بیرون کنم
گر برای یک دمی در دل نھان سازم ترا
ای کہ از بہر تو صد دندان بدل افشردہ ام
مہربان برخود بگو آخر چسان سازم ترا
در حجابات نھان سرظہور کاینات
می شود پنهان دو عالم گر عیان سازم ترا
دید ہوش افکن، نہ بیم لن ترانی جان گسل
دردلم ای عشق بی سود و زیان سازم ترا

کشته شوقم مرا بی جان نتوانی کنی
 نقد جانم گر بری خود نقد جان سازم ترا
 وه چه وقت آندم که زیب کلبه مسکین شوی
 همچو پروانه بسوزم شمع سان سازم ترا
 مرحبا زنجیرپا چون تو رفیقم گشته ای
 هان بزدان محبت همزبان سازم ترا
 حمد تو "محمود" گردانید ورنه از ازل
 حامدم واللہ محمود جهان سازم ترا

حدیث عشق

گریبان چاک دامانی ندارد خوشا راهرو کہ سامانی ندارد
کُشاده زخم را مرهم نباید زہی دردی کہ درمانی ندارد
خیالش کردہ در دل صحرا آباد کہ حدی این بیابانی ندارد
ندارد هیچ اندیشہ ز دامان کہ دیوانہ گریبانی ندارد
اگرچہ کردہ ام آغاز رفتن مگر این راہ پایانی ندارد
بتی آن دلجوی بس خوبی چہ دارد حُسن گر آنی ندارد
نباشد قصہ خضر و سکندر حدیث عشق عنوانی ندارد
کنم باکہ من ای یاران! شکایت چو تاب اشک مژگانی ندارد
شناسم این قدر "تائیر" را بس! کہ دارد فن مگر نانی ندارد

دنیا نے سدا سمجھا دیوانہ کو فرزانہ
 فرزانہ حقیقت میں، تھا سب میں جو دیوانہ
 اربابِ محبت کا ڈھنگ سب سے نرالا ہے
 ایک آن میں دیوانہ ایک آن میں فرزانہ
 اک قطرہ سے عالم میں طوفان پیا کر دے
 اک جرہ سے پیدا کر میخانہ کا میخانہ
 تو عالم ہستی میں جویای سکوں کیوں ہے
 اک شورش پیہم ہو، اے ہمت مردانہ
 رندوں کو پلا ساقی صہبائے جنوں پرور
 ہوا میکدہ برہم کن، ہر لغزش مستانہ
 آتش ہے نہاں تجھ میں پھر شمع کی کیا حاجت
 خود شعلہ تاباں بن، اے سوزش پروانہ
 ہم نقد کے طالب ہیں تیسے کے نہیں قائل
 کیوں ہم کو سناتا ہے، جنت کا یہ افسانہ
 ساقی کے تغافل سے مایوس نہ ہو رندو!
 خود طالب گردش ہے، اب فطرت پیمانہ
 ہر بت کی تجلی میں تو خود ہی درخشاں ہے
 تو اپنا پجاری ہے اے صالح بت خانہ
 کامِ دل و جاں پانا دشوار سہی "طالب"
 ممکن ہے اگر تجھ میں ہو جرأتِ رندانہ

(نقل از ماہنامہ ہومیو پیتھی، راولپنڈی فروری ۱۹۹۲)

قصیدہ نعتیہ

(درمدح سرور کائنات محمد مصطفیٰ)

پھر جوش پہ ان روزوں طبع سخن آرا ہے
چڑھتے ہوئے دریا کا بڑھتا ہوا دھارا ہے
وہ رحمتِ عالم جو اللہ کا پیارا ہے
ہر دل کا اُجالا ہے ہر آنکھ کا تارا ہے
چشمِ مہ و خورشید سے محو نظارا ہے
آغوشِ حلیمہ میں اک عرش کا تارا ہے
یہ محفل دنیا کی آرائش و زیبائش
اللہ پس پردہ کون انجمن آرا ہے
مناویس کیا مجھ کو بخشش سے گناہوں نے
اے رحمتِ عالم اب تیرا ہی سہارا ہے
فردوس میں لے جائے یا ڈال دے دوزخ میں
اے دوست مجھے تیری ہر بات گوارا ہے
تم چاہو تو رندوں کا عشرت کدہ بن جائے
جنت بھی تمھاری ہے کوثر بھی تمھارا ہے
میں چاہوں تو دو ٹکڑے خورشید کو بھی کر دوں
انگشتِ نبوت کا خاموش اشارا ہے
خنداں رہ نعت است این آہستہ قدم بردار
یاں دوڑ کے چلنے میں ایماں کا خسارا ہے

قطبہ

افتخار انبیاء و مرسلین پیدا ہوا
کفر کی ظلمت ہٹی مصباح دین پیدا ہوا
عاصیوں پر کیوں نہ ہو پھر رحمت حق کا نزول
آج "خنداں" رحمۃ اللعالمین پیدا ہوا

سید منصور علی سلیم سہروردی رہ طیبہ

رہ طیبہ میں اُٹھتے ہیں قدم لرزیدہ لرزیدہ
کہ ہے راہ طلب میں دل بہت ترسیدہ ترسیدہ
بہائے کیوں نہ سیل اشک پھر پوشیدہ پوشیدہ
ہے جاں اہل جہاں کے طرز سے رنجیدہ رنجیدہ
کس نے ارتباط جسم و جاں جیسے مٹا ڈالا
مدینے کی جدائی میں ہوں یوں رنجیدہ رنجیدہ
تصور گنبد خضرا کا ہے وجہ شکیبائی
رسول اللہ خبر لیجیے میں ہوں غمیدہ غمیدہ
زمانے کی ہوا میری مخالف تھی مگر آقا
تمہارے آستاں تک آگیا ترسیدہ ترسیدہ
فلاطونِ زماں کوئی ملا، تو اس سے پوچھوٹگا
ہے راہِ عاشقی کیوں اس قدر پیچیدہ پیچیدہ
حقائق کی تجلیات سے خیرہ رہیں نظریں
کیا طے جاوے عرفان کو بس خوابیدہ خوابیدہ
سلیم اس شہر یار علم و حکمت کی عنایت سے
مسائل اب نظر آتے ہیں کچھ ہمیدہ ہمیدہ

معرفی مطبوعات

مجله "فکر و نظر" (اردو) شماره مخصوص "میراث اسلامی اندلس"

تاریخ دوره اسلامی اندلس از حیث علمی و ادبی و فرهنگی و تمدنی برای قاطبه مسلمانان جهان دارای اهمیت فوق العاده ای می باشد و داستانی است آمیخته به شادی و غم و فتح و زوال مسلمانان در آن دیار که در حدود ۷۸۰ سال (۷۱۱ - ۱۴۹۲ م) تحت سلطه پیروان اسلام بود و ازین لحاظ برای همه ما دارای درس عبرت هم می باشد. در طول این مدت در آن سرزمین پهناوری علما و دانشمندانی بوجود آمدند مانند ابن عربی و ابن باجه و ابن طفیل و ابن رشد و ابواسحاق شاطبی و غیره که نه تنها در فرهنگ اسلامی مقام شامخی را نایل شدند بلکه در پیشرفت علم و حکمت بشر نیز سهم بزرگی را دارند.

مجله سه ماهی "فکر و نظر" (اردو) که باهتمام اداره تحقیقات اسلامی (وابسته به دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد) منتشر می شود شماره اخیر (شماره ۴ و ۱-۲ بابت آوریل - دسامبر ۱۹۹۱) را برای شرح و بحث میراث اسلامی اندلس اختصاص داده است. این شماره در ۷۹ صفحه مشتملست بر ۲۷ مقاله درباره خدمات مسلمانان اندلس در زمینه تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و ادب و طب و فلسفه و کلام و سایر شئون فرهنگ و تمدن و در ذیل عنوان "شخصیات" دکتر خالد مسعود خدمات گرانبهای امام ابواسحاق شاطبی را در زمینه فقه و سید علی اصغر چشتی سهم حافظ ابن عبدالبر قرطبی را در تفسیر و حدیث و فقه بیان نموده و دکتر علیرضا نقوی (نگارنده این تبصره) ابن رشد را بعنوان بزرگ ترین فلسفی اندلس و استاد

محمد سلیم شاہ بقی بن مخلد را از حیث محدث معرفی نموده اند. این شماره گوی کتاب جامع و مستقلی است در معرفی خدمات ارزنده مسلمانان اندلس در تفسیر و حدیث، حکمت و فلسفہ، فقہ و کلام، تاریخ و ادب، طب و فن معماری و علوم و فنون دیگر. بہای این شماره ۱۰۰ روپیہ پاکستانی می باشد.

ہمچنین مجلہ انگلیسی اسلامیك استڈیز (Islamic Studies) والدراسات الاسلامیہ (عربی) کہ از همان ادارہ منتشر می شود نیز شماره های اخیر خود را بترتیب در ۳۰۰ و ۴۷۰ صفحہ برای میراث اسلامی اندلس اختصاص دادہ کہ دارای چندین مقالہ ارزندہ ای از نویسندگان و دانشمندان معروف جہان می باشد. این اقدام ارزشمند ادارہ تحقیقات اسلامی اسلام آباد حقاً از طرف بسیاری از محافل ادبی و ہنری و فرہنگی موردستایش و تمجید قرار گرفتہ است و ادارہ "دانش" نیز خدمات ادارہ مزبور را موردتجلیل قرار دادہ موفقیت آن ادارہ را در انجام خدمات بیشتری آرزو می کند.

(دکتر علیرضا نقوی)

مراسم افتتاح جشنواره فیلم ایرانی

روز شنبه مورخ ۱۲/۱۱/۷۰ در آستانه سالروز بعثت حضرت ختمی مرتبت به مناسبت بزرگداشت سیزدهمین سالگرد پیروزی انقلاب و همچنین هفته هنر ایران، با حضور وزیر فدرال دولت پاکستان، آقای جام یوسف بعنوان مهمان خصوصی، جناب آقای جواد منصورى سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران، مهمانان هنرمند اعزامی از ایران، اساتید و شخصیت‌های فرهنگی و هنری اسلام آباد و راولپندی و نیز جمع کثیری از برادران و خواهران پاکستانی و ایرانی در محل سینما نافذک اسلام آباد برگزار گردید.

ابتدا آقای دکتر قاسم صافی ضمن اعلام برنامه به بعثت حضرت رسول اکرم و ارزش و اعتبار جهانی فرهنگ و تمدن اسلامی اشاره کرد و یاد آور شد که فیلمهای ایرانی در سالهای اخیر در فستیوالهای جهانی حضوری مؤثر داشته اند. آنگاه آقای کمال حاج سید جوادی رایزن فرهنگی سخنانی ضمن تبریک عید سعید مبعث و سیزدهمین سالگرد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی از حضور عزیزان و سروران بویژه جناب استاد غلام حسین امیرخانی تشکر کرد. سپس آقای جواد منصورى سفیر ج.ا.ا. به ایراد سخنرانی پرداخت و درباره رشد هنر و دانش در ایران و روابط مشترك فرهنگی ایران و پاکستان و ویژگی های انقلاب اسلامی ایران سخن گفت. سپس آقای جام یوسف وزیر فدرال دولت پاکستان اظهار داشت که انقلاب اسلامی ایران انقلابی راستین

است و بر اساس حقایق و واقعیت گرائی استوار بوده است. به همین دلیل هم می بینیم که فیلمهای سینمایی ایرانی، پرمحتوا بوده و از هر گونه ابتدالی بدورند. فیلمهایی که در این جشنواره به نمایش در آمده عبارت بودند از کلید، جستجو، طائل، دیده بان و راه دوم.

نمایشگاه خط و نقاشی، صنایع دستی و کتاب به همین مناسبت روز دیگر ترتیب یافت. مراسم افتتاحیه روز یکشنبه مورخ ۱۳/۱۱/۷۰ با حضور چوهدری نثارعلی خان وزیر فدرال و معاون نخست وزیر که از چهره های سیاسی پرنفوذ دولت پاکستان است، جناب سفیر محترم، مهمانان هنرمند اعزامی از ایران و شخصیتهای فرهنگی و هنری اسلام آباد و راولپندی و نیز جمعی از برادران و خواهران ایرانی و پاکستانی در محل نیشنل آرت گالری برگزار گردید. در ضمن سخنرانی آقای چوهدری نثارعلی خان اظهار داشت "تمدن ایران، تمدن بزرگ و غنی است و برای پاکستان بیگانه نیست. ما با این تمدن خیلی نزدیک بوده ایم. اثرات فرهنگی این تمدن، امروزه نیز مشهود و محسوس است. پس از تحکیم بنیان انقلاب اسلامی، پاکستان نیز از افکار انقلابی ایران، استفاده کرده است. ایران تنها کشوری است که فکر و اندیشه سیاست خارجی آن اسلامی است."

جشن افتتاح کلاس فارسی

جشن افتتاح چهل و چهارمین دوره کلاسهای فارسی و هفدهمین دوره کلاسهای خطاطی و توزیع جوایز به نفرات برگزیده در تاریخ شنبه مورخ ۱۹/۱۱/۷۷ در محل خانه فرهنگ ایران راولپندی برگزار گردید. دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی اسلام آباد و راولپندی پیرامون نقش زبان سخنرانی نمود و از حاضرین خواست که اهمیت زبان فارسی و آموزش آن را به دیگران بگویند و تاکید کرد که زبان فارسی، زبان اجدادی ماست و هرگز زبان بیگانه نیست زیرا فرهنگ و زندگی ما با این زبان عجین گشته است و لذا باید آنرا آموخت و به دیگران یاد داد. مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دکتر رضا شعبانی نیز در ضمن سخنرانی خود اشاره فرمود که نقش خانه های فرهنگ ایران این است که باقام استطاعت و قوت در خدمت تشکیلات فرهنگی دومت باشند و افراد را به وظایف خود آشنا کنند زیرا ما شرقی هستیم و انسان شرقی باید شرقی بماند و زیردست و پای غرب له نشود، زیرا به عقیده جامعه شناسان و روانشناسان ۹۹٪ حیثیت انسانی را همین میراثهای فرهنگی می سازند.

وفیات

درگذشت مولانا محمد ظفر احمد انصاری

درگذشت مولانا محمد ظفر انصاری واقعاً حزن انگیزی برای عالم اسلام می باشد. وی یکی از راهنمایان برجسته حزب مسلم لیگ و از دوستان و همکاران صمیمی قائداعظم محمد علی جناح، مؤسس پاکستان بود. همچنین وی عضو سابق شورای ملی پاکستان، عضو مجلس مؤسس رابطه عالم اسلامی در مکه مکرمه و عضو مجلس نظریه اسلامی آباد بود که در شب جمعه ۲۰ دسامبر ۱۹۹۱ به سن ۸۳ سالگی از جهان فانی به عالم جاودانی شتافت. وی داعی جدی وحدت عالم اسلامی و ساعی صمیمی برای اتحاد جمله مسلمانان عالم بود. هیچگاه محور فکری وی ذات خودش نبود، بلکه وی همواره منافع عمومی ملت و امت مسلمه را مطمح نظر خود ساخته، و تا آخر دم در راه نیل به این هدف عالی از هیچ نوع قربانی دریغ نفرمود.

مولانا انصاری در سال ۱۹۰۸ء در دهستانی بنام منداره در بخش

اله آباد (یوپی هند) چشم به جهان گشود و پس از پایان دوره های ابتدائی و متوسطه از اله آباد و علیگره موفق باخذ درجه فوق لیسانس در فلسفه از دانشگاه اله آباد شد و از همان دانشگاه لیسانس در حقوق هم گرفت. و سپس در حدود یکسال به عنوان محقق در همان دانشگاه اشتغال داشت و رساله ای به عنوان "متفکرین ضد ارسطو در اسلام Anti-Aristotelean" ("Thinkers in Islam") تهیه نمود که در ژورنال دانشگاه مزبور طبع رسید.

در همان ایام کلیات شعرای اردو و فارسی را مطالعه می کرد و به اردو و فارسی شعر هم می سرود. و در حدود سال ۱۹۳۶-۳۷ م دو شعر مفصلی به عنوان "ملك يا ملت" (کشور یا ملت) و "پیام حریت" تحت تأثیر افکار اقبال به اردو سرود و طی آن مسلمانان را به احراز وجود ملی مستقل خود دعوت نمود. در سال ۱۹۴۰ م مرض سل گرفت و قبل از ورود به آسایشگاه مسلولین اله آباد قطعه شعری به عنوان "التجا" به فارسی سرود که اصلاً بصورت نامه ای بود به یکی از دوستان خود و طی آن از خداوند خواست که اگر می خواهد وجود وی منشأ فائده ای برای امت مسلمه باشد، بگذارد وی درین عالم زنده بماند و به ملت اسلام خدمت کند و چنانکه می بینیم خدای تعالی "التجا" و دعای وی را مورد قبول قرار داده وی را فرصت داد تا این وظیفه مهم خود را انجام دهد. متن شعر مزبور در پایان این مقال ضمیمه گردیده است. ظاهراً مولانا انصاری دیگر فرصت نکرد این شعر را مورد تجدید نظر قرار دهد و آن شعر بهمان صورت اصلی خود باقی ماند.

همچنین در همان اوان وی دست به ترجمه کتابی به عنوان

"Gandhi as I know him" تألیف ایندو لال ک. یاجنیک

"Indu Lal K. Yajnik" از انگلیسی بزبان اردو زد و عنوان آن را

"پیرسایر متی" گذاشت.

وی مدتی کارمند عالی رتبه اداره مالیاتی (بورڈ آف ریونیو) اله آباد و

دولت (انگلیس) هند در دهلی بود تا در سال ۱۹۴۲ م به توصیه مرحوم

نوابزاده لیاقت علیخان دبیرکل حزب مسلم لیگ و دست راست قائد اعظم (که

پس از تشکیل پاکستان اولین نخست وزیر پاکستان شد) از خدمت دولتی استعفی کرد و خود را بعنوان معاون دبیر حزب مسلم لیگ وابسته به نهضت تشکیل پاکستان کرد و تا تشکیل پاکستان در سال ۱۹۴۷. به همان سمت به انجام وظیفه ادامه داد.

پس از تأسیس پاکستان وی از آن سمت استعفی کرده، خود را وقف به خدمت پاکستان و ملت اسلامی جهان کرد بدون اینکه به هیچیک از احزاب سیاسی وابستگی داشته باشد.

در سال ۱۹۴۹م هیئتی بنام هیئت تعلیمات اسلامیہ تأسیس شد تا به مجلس مؤسسن قانون اساسی از نظر اسلامی ارائه طریق کند. مولانا انصاری بعنوان دبیر هیئت مزبور منصوب گشت و بهمان سمت تا ۱۹۵۳م با همکاری سید سلیمان ندوی و مفتی محمد شفیع و دکتر حمید اللہ و مفتی جعفر حسین و پروفیسور عبدالخالق انجام وظیفه کرد. در همان سال با همکاری سایر علما در تهیه "قرارداد مقاصد" (هدفهای اساسی اسلامی) شرکت کرد که از ۱۹۵۶م به بعد بعنوان سرآغاز در کلیه قوانین اساسی پاکستان وجود داشت و در سال ۱۹۸۵م در نتیجه مساعی وی جز و اصل متن قانون اساسی پاکستان قرار گرفت.

در سال ۱۹۵۱م در نتیجه مساعی مرحوم مولانا بود که ۳۱ عالم برجسته به طرحی شامل ۲۲ نکته جهت رفع اختلاف و عناد فرقه وارانہ در میان مسلمان اتفاق کردند که از کارهای بزرگ تاریخ پاکستان می باشد. در سال ۱۹۵۳م وی عضو کمیته علمایی بود که برای اظهار نظر درباره

گزارش مجلسی مؤسسن قانون اساسی تشکیل شده بود. غیر از شرکت در تهیه طرح "قرارداد مقاصد" (که ذکرش گذشت)، وی همواره بخاطر اجرای قوانین اسلامی در پاکستان کوششهای پی گیری می کرد. در سال ۱۹۷۰م بعنوان کاندید آزاد از کراچی به مجلس شورای «ملی پاکستان انتخاب شد. در سال ۱۹۷۳م وی نقش مهمی را در رفع اختلاف در مورد قانون اساسی در میان نمایندگان مجلس شورای ملی پاکستان بازی کرد.

در سال ۱۹۷۷م مرحوم مولانا عضو شورای نظریه اسلامی (اسلامی نظریاتی کونسل) انتخاب شد و تا ۱۹۸۹م که عضویت شورای مزبور را داشت همیشه در تهیه پیشنهادات آن سازمان برای اصلاح قوانین جاری پاکستان از نظر تعلیمات اسلامی سهم بزرگی داشت. در سال ۱۹۸۳م کمیسیونی به ریاست وی جهت تهیه طرحی جامع قانون اسلامی برای پاکستان تشکیل شد که در مدت کمتر از یک ماه به ترتیب طرحی مفصل که بنام "گزارش کمیسیون انصاری" معروف است موفق گردید.

همچنین وی کتابی به عنوان "مسائل قانون اساسی ما - جنبه نظریه (اسلامی)" در سال ۱۹۵۵م بطبع رسانید و چندین مقاله دیگر نیز پیرامون موضوعات دیگر اسلامی در مجلات و روزنامه های کشور چاپ کرد که از لحاظ نظریه اسلامی دارای اهمیت فوق العاده ای می باشد و جادارد بصورت کتابی چاپ و نشر گردد تا مورد استفاده عموم قرار گیرد.

مرحوم مولانا جزو اعضای مؤسس انجمن "رابطه عالم اسلامی" بود و

چندی مرکز اسلامی ژنورا اداره می کرد. وی طی مصاحبه ای به مجله " اردو دانشست" به توطئه خطرناک صهیونیها بوسیله نهضت فری ماسونی اشاره نمود و در نتیجه کلید مراکز نهضت مزبور در سراسر کشور پاکستان توقیف شد.

وی سه تا پسر و سه تا دختر دارد. از جمله پسران وی دکتر ظفر اسحق انصاری مدیر کل اداره تحقیقات اسلامی دانشگاه بین المللی اسلام آباد و دکتر ظفر آفاق انصاری مدیر مؤسسه ملی روانشناسی و آقای ظفر اشفاق انصاری مدیر قسمت کارگزینی شرکت هوا پیمایی ملی پاکستان می باشند.

مرحوم مولانا شاعر توانای اردو و فارسی هم بود و در اوایل عمر خود چندین شعر باین دو زبان سروده است اما بزودی از سخنسرایی دست کشید چون به عقیده وی با وجود اقبال شاعر ملی مسلمانان دیگر احتیاجی به شاعری دیگر نبود. همچنین وی شعرگویی را مانعی در فعالتهای سیاسی و اجتماعی خود محسوب می کرد و همین عدم علاقه وی نسبت به شعر خود موجب از بین رفتن اکثر اشعار اردو و فارسی وی شد. اما چنانکه قبلاً اشاره شد اینک قطعه شعرش به عنوان "التجا" تیمناً و تبرکاً تقدیم خوانندگان گرامی می گردد.

التجا

اگر جوهری نیست اندر دلم اگر شعله ای نیست اندر گلم
اگر هیزمم عود آمیز نیست اگر خاک من آتش انگیز نیست
اگر فکر من صادق و پاک نیست جنونم اگر تند و بیباک نیست
چه سود این کف خاک ناکاره ام

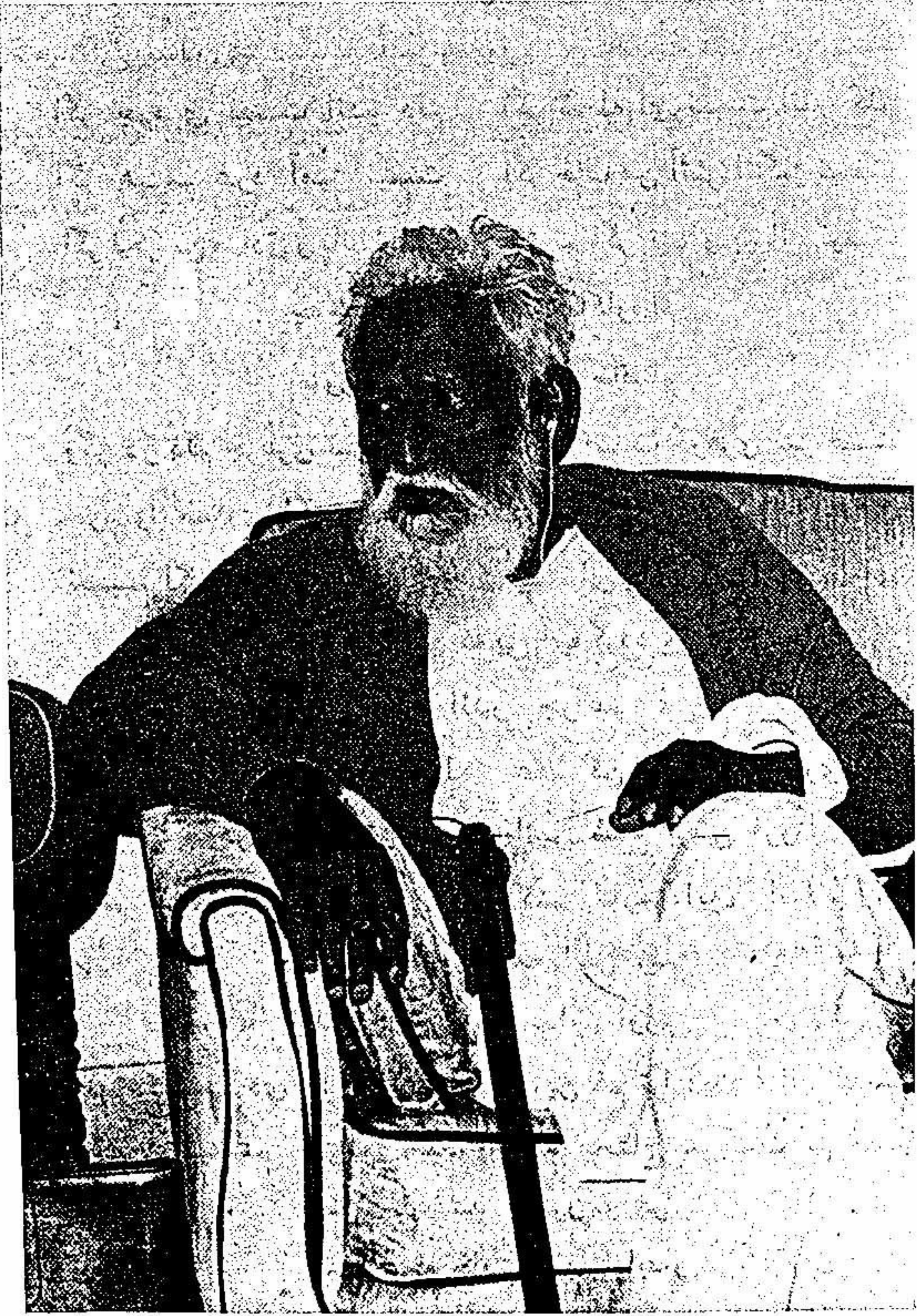
بسوزاین چنین کشت بی حاصلم

وگر در دلم جوهری نیز هست درون صدف گوهری نیز هست
سرم را خماری اگر داده ای دل بی قراری اگر داده ای
نصیبم اگر چشم تر کرده ای شناسای آه سحر کرده ای
چه سود این که بی آب گردد می

فرو ریز اندر چراغم نمی

فضایی بده سازگاری مرا عطا کن چنین روز گاری مرا
که من جوهرم را نمایان کنم ازین شمع بزمی فروزان کنم
دهم گردش دیگر ایام را کنم تازه آیین اسلام را
شبیخون بر اقلیم باطل زخم
خدایان نو را بدار آورم

تهی کیسه کردی مرا باک نیست ازین غم ترا دیده نمناک نیست
غمی نیستم جز غم ملتَم که محتاج موجست^(۱) یم ملتَم
جنونم نبخشد سکون و قرار
هنوز ارچه خامست و ناپایدار



داراشکوہ قومی یکجہتی کا ترجمان

داراشکوہ کا پورا نام محمد داراشکوہ تھا۔ وہ مغل بادشاہ شاہ جہان کا سب سے بڑا بیٹا تھا۔ وہ اتحاد باہمی اور قومی یکجہتی کا علمبردار تھا اور مذہبی خیالات کے ساتھ ساتھ ہندوستانی تہذیب کو بڑھاو دینے میں اس کا نمایاں حصہ ہے۔ اس کے ساتھ ہی وہ مشہور مصنف، شاعر اور مترجم بھی تھا۔ سر اکبر نام سے اس نے پچاس اوپانشادوں کا فارسی زبان میں ترجمہ کیا۔ اگرچہ یہ کام بہت مشکل تھا لیکن اس نوجوان شہزادے نے اس کام کو بحسن و خوبی انجام دیا۔ اس نے ہندو اور اسلام دونوں مذاہب کے عقاید کا تقابلی مطالعہ کیا اور غالباً اس طرح کی یہ پہلی کوشش ہے جو ہندوستان میں آج سے تقریباً ساڑھے تین سو سال قبل کی گئی۔

داراشکوہ ۱۰۲۸ھ / ۱۶۱۵ء میں اجمیر میں ساگر تال جھیل کے قریب پیدا ہوا۔ جب یہ تیرہ سال کا تھا تو اس کی تعلیم و تربیت کے لیے قابل عالم مقرر کیے گئے جن سے اس نے قرآن مجید، حدیث اور فارسی کی تعلیم حاصل کی۔ عام طور پر یہ خیال کیا جاتا ہے کہ ان کے ابتدائی دور کے استادوں میں ملا عبد الطیف سلطانپوری کا نام سب سے پہلے آتا ہے جن کی تربیت میں وہ طویل عرصے تک رہا لیکن تعجب کی بات یہ ہے کہ اس شہزادے نے اپنی کسی تصنیف میں ملا شاہ عبد الطیف سلطانپوری کا ذکر نہیں کیا ہے۔ سکینتہ الاولیاء سے ان کے ایک اور استاد شیخ احمد دہلوی کے متعلق معلومات حاصل ہوتی ہیں جن سے اس نے کسب فیض کیا تھا۔ مغل شہزادوں کے

لیے خوش نویسی اور مصوری کی تعلیم بھی لازمی سمجھی جاتی تھی۔ داراشکوہ کے لیے بھی ان علوم کے سیکھنے کا معقول انتظام کیا گیا۔ خوش نویسی کی تعلیم اس نے ملا عبدالرشید سے حاصل کی۔ ملا عبدالرشید میراعمد قزوینی کے شاگرد تھے جن کی برابری نستعلیق میں کوئی دوسرا نہیں کر سکتا تھا۔ داراشکوہ نے اس علم کو آگے بڑھایا اور یہ خوشی کی بات ہے کہ ان کی تحریروں کے نمونے آج بھی دستیاب ہیں۔ ان کے مصوری کے استاد کا نام بھی کسی دستیاب ماخذ سے معلوم نہیں ہوتا ہے لیکن یہ خیال کیا جاتا ہے کہ اس نے یہ علم کسی نہ کسی استاد سے ضرور سیکھا ہو گا اور اس کے استاد شاہ جہاں کے دربار سے ضرور وابستہ رہے ہوں گے۔

داراشکوہ کی تصانیف میں اس کی سب سے پہلی تصنیف سفینتہ الاولیاء ہے جو ۱۰۴۹ھ/۱۶۳۹ء میں تکمیل ہوئی جب وہ محض پچیس سال کا تھا۔ اس کی دوسری تصنیف سکینتہ الاولیاء ۱۰۵۲ھ/۱۶۴۲ء میں لکھی گئی جبکہ وہ اٹھائیس سال کا تھا اس کے علاوہ اس کی تصانیف میں رسالہ حق نما، حسنات العارفين، مجمع البحرین، سرائر اکبر، ایک دیوان، صوفیانہ خطوط، طریقتہ الحقیقتہ یا رسالہ معارف، مکالمہ داراشکوہ و بابالال، حکمت ارسطو، قرآن مجید، وہ پند ارسطو، مثنوی سلطان ولد اور داراشکوہ کے مرقعے خاص طور پر قابل ذکر ہیں۔

داراشکوہ کا میلان ابتدا سے ہی تصوف و عرفان کی طرف تھا، چنانچہ اس کے اس میلان کو جلا اس وقت ملی جب اسکی ملاقات اپنے باپ شاہ جہاں کے ساتھ دو مرتبہ حضرت میاں جیو سے ہوئی۔ ان کی گفتگو سے اس کے دل پر تصوف اور عرفان کے مسائل واضح ہوتے تھے۔ اس نے ان ملاقاتوں کا تفصیلی ذکر اپنی دونوں کتابوں سفینتہ الاولیاء میں اختصار کے ساتھ اور سکینتہ الاولیاء میں نہایت تفصیل کے ساتھ کیا ہے۔ وہ اسی وقت سے قادریہ سلسلے میں داخل ہوئے اس لیے کہ میاں جیو کا تعلق اسی سلسلے سے تھا۔ وہ سفینتہ الاولیاء میں لکھتے ہیں:

”واین فقیر دوبار بملازمت شریف ایشان رسیدہ بود و حضرت ایشان کمال مہربانی و عنایت خاص بن داشتند چنانچہ در سن بیست و یک سالگی مزا بیماری روی داد کہ اطباء از معالجہ آن درماندند۔ چون پادشاہ بخانہ ایشان رفتہ، دست مرا گرفتہ، گفتند: این پسر کلان ما است، و اطباء از معالجہ این درماندہ اند۔ توجہ فرمائید کہ حق تعالی این را بخشد۔ ایشان کاسہ آب را طلب داشتہ و دعا بر آن خواندہ، دمیدند و بہ فقیر دادند۔ چون آن را آشامیدم، در آن ہفتہ صحت کامل یافتم و بالکل آن آزار بر طرف شد۔ چون پیش از این رسالہ ای در احوال و اوضاع آن حضرت و پیرو مریدان ایشان بتفصیل نوشتہ بود، در این کتاب ہمین قدر اکتفا نمود۔ (۱)

(اور یہ ناچیز دوبارہ ان کی خدمت میں گیا اور حضرت نے کمال مہربانی اور خاص عنایت مجھ پر کی۔ چنانچہ اکیس سال کی عمر میں بیماری میں مبتلا ہو گیا تھا کہ طبیب علاج کرنے سے عاجز رہ گئے۔ جب بادشاہ میرا ہاتھ پکڑ کر ان کے گھر لے گئے اور کہا کہ یہ میرا سب سے بڑا لڑکا ہے اور طبیب اس کے علاج سے معذور ہیں، آپ توجہ فرمائیں اور دعا کریں کہ حق تعالیٰ اس کو بخش دے۔ انہوں نے پانی کا پیالہ طلب کیا، اس پر دعا پڑھ کر دم کی اور مجھ ناچیز کو دیا۔ جب میں نے اس کو پی لیا، اسی ہفتہ میں مکمل صحت یاب ہو گیا اور وہ بیماری قطعی طور پر دور ہو گئی۔ چونکہ اس سے پہلے رسائل میں ان کے اوصاف اور احوال پر اور ان کے پیروں مریدوں پر بہت تفصیل سے لکھا ہوا تھا اسی لیے اس کتاب میں میں اتنے پر ہی اکتفا کرتا ہوں)۔

میاں جیو ۱۰۲۵ھ / ۱۶۳۲ء میں فوت ہو گئے۔ میاں جیو سے ملاقات کے بعد داراشکوہ قادریہ سلسلے کے صوفیوں سے ارتباط بڑھاتا ہے۔ ان صوفیوں میں شیخ میرک خاص طور پر قابل ذکر ہیں جن کے بارے میں اس نے سفینۃ الاولیاء میں خاصی تفصیل اور وضاحت سے ذکر کیا ہے اور ان کا نام بڑی عزت اور احترام سے لیا

ہے جس سے اندازہ ہوتا ہے کہ اس کو اپنے بزرگ استاد سے خاصی عقیدت تھی۔
 ۱۰۴۹ھ / ۱۶۳۶ء میں وہ کشمیر گیا اور وہاں اس کی ملاقات شاہ بدخشانی سے ہوئی۔ وہ ان
 کامرید ہو گیا۔ سکینۃ الاولیاء میں اپنی اس ارادت کا ذکر اس طرح کرتا ہے:

”و نسبت ارادت این فقیر، اگرچہ از ابتدا در زمرہ بندگان آستان قدس نشان
 حضرت غوث الثقلین ابو محمد شاہ محی الدین سید عبدالقادر جیلانی داخل است،
 رضی اللہ عنہ، و از اوان طفولیت تا امروز کہ بہ بیست سالگی رسیدہ در جمیع احوال و ہمہ
 اوقات باطناً از روح مقدس منور آن حضرت رضی اللہ عنہ تربیت یافتہ و در ہمہ جا و
 ہمہ وقت مدد و معاونت نمودہ اند، و در واقعہ ہا این بندہ شرمندہ خود را بزانوی
 خود نشانده، تربیت فرمودہ اند، و امیدوار است کہ بعد از این نیز در دنیا و آخرت،
 دستگیر این فقیر باشند“ (۲)۔

(اس فقیر کی ارادت اگرچہ ابتدا سے ہی حضرت غوث الثقلین ابو محمد شاہ محی الدین
 سید عبدالقادر جیلانی کے آستان مبارک سے بہت زیادہ ہے، اور عہد طفولیت سے
 آج تک جبکہ بیس سال کی عمر ہو چکی ہے اس مقدس منور حضرت رضی اللہ عنہ کی
 روح باطنی اور جمیع احوال سے تربیت حاصل کی اور ہر جگہ اور ہر وقت مدد فرمائی ہے،
 اور اکثر اس شرمندہ بندہ کو اپنے زانو پر بٹھا کر تربیت فرمائی ہے، امید کرتا ہوں کہ اس
 کے بعد بھی دنیا اور آخرت میں اس فقیر کے دستگیر ہوں گے۔)

ملاشاہ داراشکوہ کی بڑی قدر کرتا تھا۔ ایک غزل میں اس نے اس کی بہت تعریف کی
 ہے، جس سے اندازہ ہوتا ہے کہ داراشکوہ نے تصوف و عرفان کے کتنے ہی منازل طے
 کر لیے تھے۔ اس غزل کے چند اشعار حسب ذیل ہیں۔

ای بیخبر، ز عالم رازنہان دل
روزی شود ترا کہ شوی ہمزبان دل
دانستہ ای ز مرتبہ دل کہ چیست دل
ای بیخبر ز مرتبہ لامکان دل
شاہنشی ملک حقیقت مسلم است
تا کیست محرم حرم آستان دل
بنوشتہ شد ز آفت صیاد در نجات
مرغی کہ جا گرفت در آن آشیان دل
دل خواہ راہ دل ز فلک ہاست بر تر آن
دامان مردی شودت نردبان دل
شاہ جہان عالم تن نیست شاہی
شاہ جہانست کو شدہ شاہ جہان دل
صاحب قران اول و ثانی قرین چیست
داراشکوہ ماشدہ صاحبقران دل
آخر ز کائنات متاع دو کون را
کرد او بدست خود ز متاع دکان دل
گر جزء کل شود چہ عجب ذرہ آفتاب
شد پادشاہ کل کہ شد او پاسبان دل
توفیق یافت صاحب دل شد ز علم شاہ (۳)
خود نیک گشت واقف سود و زیان دل (۴)
ملاشاہ اور داراشکوہ کے درمیان مکاتبت کا سلسلہ جاری رہتا تھا ان مکاتیب میں

عرفانی اور صوفیانہ مسئلے مسائل پر بحث و مذاکرہ ہوا کرتا تھا۔
 داراشکوہ صوفی تھا اور وہ تصوف میں خاص رحمان رکھتا تھا۔ صوفی بزرگ میاں میر
 اور بابا لال داس بیراگی سے بھی بہت متاثر تھا۔ وہ صوفیوں کے قادریہ سلسلے سے
 تعلق رکھتا تھا جس کی بنیاد شیخ عبدالقادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ نے ڈالی تھی یہ اس سلسلے
 کی اہم کڑی ہے۔ اس کی دونوں کتابیں سفینۃ الاولیاء اور سکینۃ الاولیاء تصوف میں
 اونچا مقام رکھتی ہیں۔ اس طرح یہ صاف ظاہر ہے کہ اس نے اپنے وقت کے مشہور
 صوفیوں سے گہرا تعلق قائم کر رکھا تھا۔ قادریہ مشائخ کے علاوہ دوسرے بزرگوں سے
 بھی عرفان کے دقیق مسائل سیکھنے سکھانے کا مشغلہ جاری رکھا تھا یہاں تک کہ
 مجذوبوں کے ساتھ بھی ان کی نشست و برخاست رہتی تھی چنانچہ سرمد سے بھی ان کو
 خاص عقیدت تھی جس کو اورنگ زیب نے اپنے عہد میں قتل کرادیا تھا۔

داراشکوہ ہندو سنتوں سے بھی خاصی عقیدت رکھتا تھا۔ جنہوں نے اس کی زندگی کو
 ایک نئے رخ کی طرف موڑ دیا تھا جس کے نتیجے میں اس نے ہندو اور مسلمان دونوں
 مذاہب میں اتحاد اور یکجہتی کے مشترکہ عناصر کی تلاش و جستجو کی اس کی زندگی میں
 آلہ آباد اور بنارس کی صوبیداری بہت اہمیت رکھتی ہے۔ یہیں اس نے ہندو
 مذہب اور ہندو مسلک کا عمیق مطالعہ کیا اور عرفانی مسائل طے کیے۔ جیسے جیسے اس کا
 مطالعہ اور تحقیق بڑھتی جاتی تھی اتنا ہی اس کی تلاش و جستجو کا شوق اور زیادہ ہوتا جاتا
 تھا۔ اس کا خیال تھا کہ ہندو صوفی بھی مخصوص مشرب اور مکتب سے تعلق رکھتے ہیں
 اور موحد کامل ہوتے ہیں۔ ان کی باتیں نہایت دقیق اور اہم ہوتی ہیں۔ اسی بنا پر
 اس کا رابطہ وید شناسوں اور سنیاسیوں سے گہرا ہو گیا تھا۔ اس تعلق سے اس پر یہ
 عقدہ کھلا کہ ہندو اور اسلام مذہب میں قدر مشترک کی تلاش ممکن ہے۔ اس عقیدے
 کے تحت اس نے ہندو مذہب اور اس کی عرفانی کتابوں کا مطالعہ کیا جس کا نتیجہ مجمع

البحرین کی تالیف کی شکل میں رونما ہوا۔ وہ اپنی تحقیقات کی بنا پر اس نتیجہ پر پہنچا کہ ہندو صوفیوں اور مسلمان عارفوں میں بنیادی اختلاف کوئی نہیں ہے۔ جیسا کہ مجمع البحرین کے مقدمے سے ظاہر ہوتا ہے۔

”چنین می گوید فقیر بی حزن و اندوہ داراشکوہ بن شاہ جہان پادشاہ کہ بعد از دریافت حقیقۃ الحقایق و تحقیق رموز و قایق مذہب برحق صوفیہ و فاعز گستن باین عطیہ عظمیٰ در صد آن شد کہ درک کند مشرب موحدان ہند و محققان این قوم و کاملان ایشان کہ بنہایت ریاضت و ادراک و فہمیدگی و غایت تصوف و خدایای رسیدہ بودند، مکرر صحبت داشت و گفتگوی نمود، جز اختلاف لفظی در دریافت و شناخت حق تفاوتی ندید، ازین بہت سخنان فریقین را باہم تطبیق دادہ و بعضی از سخنان کہ طالبان حق را دانستن آن ناگزیر و سودمند است فراہم آوردہ رسالہ ای ترتیب دادہ است۔ (۵)

(ناچیز بی حزن و اندوہ داراشکوہ بن شاہ جہان پادشاہ اس طرح کہتا ہے کہ صوفیوں کی حقیقت کو دریافت کرنے اور مذہب کے دقیق رموز کی تحقیق اور ان کے اس عطیہ عظمیٰ پر فاعز ہونے کے بارے میں اس نتیجہ پر پہنچا ہوں کہ ہندوستان کے توحید پرستوں اور اس قوم کے محققین جو بہت زیادہ ریاضت اور تصوف کی انتہا کی وجہ سے خدا تک پہنچے ہوئے تھے ان کی صحبت میں بار بار بیٹھا اور ان سے گفتگو کی۔ اس عاجز نے حق کی شناخت کے بارے میں لفظی اختلاف کے علاوہ اور زیادہ فرق نہیں دیکھا اس وجہ سے فریقین کی گفتگو کو آپس میں مطابقت دے کر اور جن کا جانتا طالبان حق کے لیے ناگزیر تھا ان سب کو یکجا کر کے اس رسالے کو ترتیب دیا ہے۔

۱۰۶۵ھ / ۱۶۵۴ء میں جبکہ داراشکوہ کی عمر بیالیس سال کی تھی مجمع البحرین کی تصنیف عمل میں آئی۔ اس نے اس کتاب میں اس بات کی پوری کوشش کی ہے کہ

ان دونوں بڑے مذاہب میں جو قدریں مشترک ہوں وہ واضح کر دی جائیں۔ یہ کتاب اس بیت سے شروع ہوتی ہے:

بنام آن کہ او نامی ندارد

بہر نامی کہ خوانی سر بر آرد (۶)

(یہ کتاب اس خدا کے نام سے شروع کرتا ہوں جس کا کوئی مخصوص نام نہیں بلکہ جس نام سے بھی اس کو پکارو وہ متوجہ ہوتا ہے۔)
اور وہ پھر لکھتا ہے:

”حمد موفوریگانہ ای را کہ دوزلف کفر و اسلام را کہ نقطہ مقابل ہم اند بر چہرہ زیبای
بی مثل و نظیر خویش ظاہر گردانیدہ و هیچ یک از آنہا را حجاب رخ نیکوئی خود نساختہ“

کفر و اسلام در ارہش پویان

وحدہ لا شریک لہ گویان

در ہمہ اوست ظاہر، ہمہ از اوست جلوہ گر۔ اول اوست و آخر اوست۔

ہمسایہ ہمنشین و ہمہ ہمہ اوست

در دلق گدا و اطلس شہ ہمہ اوست

در انجمن فرق و نہان خانہ جمع

باللہ ہمہ اوست ثم باللہ ہمہ اوست

(اس خدائے واحد کی بے انتہا حمد و ثنا کے بعد جس نے کفر و اسلام کی دوزلف کو جو ایک دوسرے کے مقابل نکلتے بھی ہیں بے مثل اور بینظیر انداز میں ظاہر کیا اور ان

میں سے کسی کو بھی اپنے رخ کا حجاب نہیں بنایا۔
 کفر اور اسلام، خدا کی ذات ایک ہے اور اس کا کوئی شریک نہیں، کہتے ہوئے اسی
 کے راستے کی طرف دوڑ رہے ہیں۔
 ہر چیز سے وہ ظاہر ہے اور ہر چیز میں وہ جلوہ گر ہے۔ اول بھی وہی ہے اور آخر
 بھی وہی ہے۔

ہمنشین کا ہمسایہ اور سب کا ہمراہی وہی ہے۔ گدا کی گدڑی اور بادشاہ کی اطلس اسی
 سے ہے۔ انجمن فرق و نہاں میں خدا کی قسم اسی کا اجتماع ہے اور خدا کی قسم
 وہی ہے۔

گویا مجمع البحرین ایک ایسا نمونہ ہے:

”مجمع البحرین نمونہ ای از در آمیختن در فرهنگ اسلام و ہند و در ہندوستان می باشد“:
 (مجمع البحرین ہندوستان میں فرهنگ اسلام و ہندو تمدن کی آمیزش کا ایک
 نمونہ ہے۔)

مجمع البحرین کی تالیف کے دو سال بعد وہ اوپانیشادوں کے ترجمے کی طرف متوجہ
 ہوا۔ اس نے پچاس اوپانیشادوں کا ترجمہ اپنی وفات سے دو سال قبل
 ۱۰۶۷ھ / ۱۶۵۶ء میں دلی میں کیا۔ یہ ترجمہ سر اکبر کے نام سے جانا جاتا ہے۔ اس
 کتاب میں بھی اس کا مطمح نظر ان مشترک عناصر کی تلاش و تحقیق تھا جو اسلام اور ہندو
 مذہب میں پائے جاتے ہیں۔ اس ترجمے کے سلسلے میں اس نے پنڈتوں اور
 سنیاسیوں سے بڑی مدد لی۔ جیسا کہ اوپر ذکر کیا جا چکا ہے کہ بنارس اور الہ آباد کی گورنری
 کے وقت اس کو ہندو مذہب اور ہندو مسلک کو سمجھنے اور سمجھنے کا بڑا موقع فراہم ہوا۔
 وہیں اس کی دوستی پنڈتوں اور سنیاسیوں سے ہوئی۔ ان سے شاہزادہ کو بڑی عقیدت
 ہوئی وہیں اس نے سنسکرت زبان سیکھی اس طرح جب وہ ترجمے کے کام سے مشغول

ہوا تو اس کام کو آسانی سے پایہ تکمیل تک پہنچا سکا۔

داراشکوہ اگرچہ مذہب اسلام کا معتقد تھا اور پیغمبر اسلام کو آخری نبی اور قرآن کریم کو آخری آسمانی کتاب جانتا تھا لیکن چونکہ وہ صوفی تھا اس لیے اس نے سر اکبر میں لکھا ہے کہ اس کی نظر وحدت ذات کی اصل پر تھی نہ کہ عربی، سریانی، عبرانی اور سنسکرت زبانوں پر، اس لیے اس نے چاہا کہ ان اوپانیشادوں کا فارسی زبان میں بے کم و کاست اور ٹھیک ٹھیک عبارت میں ترجمہ کر کے سمجھا جائے۔ یہ اوپانیشاد توحید کے گراں بہا خزانے ہیں اور ان کے جانتے والے اس قوم (ہندو) میں بھی بہت کم ہیں۔ اور ان اوپانیشادوں کو مسلمانوں سے اس قدر پوشیدہ رکھنے کا راز کیا ہے، اس کی تحقیق کی جائے۔ داراشکوہ کا اس کتاب کا ترجمہ کرنے کا مقصد بھی وہی ہے جو مجمع البحرین کا تھا۔ یعنی اسلام اور ہندو مذہب کے مابین اجزائے مشترک کی تلاش۔ چنانچہ ترجمے کے مقدمے میں اس نے اس بات کو وضاحت سے لکھا ہے کہ ۱۰۴۹ھ / ۱۶۳۶ء میں جب وہ کشمیر پہنچا تو خدا کی مہربانی سے اس کو موحد حقیقی اور عارف کامل پیر پیران پیشوا ای پیشوایان حضرت ملا شاہ بدخشانی کی بارگاہ میں رسائی حاصل ہوئی۔ چونکہ اس کو عارفوں کے ہر گروہ کی خدمت میں حاضری کا شرف حاصل ہو چکا تھا اور تصوف کی اکثر کتابیں اس کی نظر سے گزر چکی تھیں اور ان سے متعلق وہ کتابیں بھی لکھ چکا تھا۔ اس سے اسکی توحید کو جانتے کی تشنگی بڑھتی جاتی تھی اور دقیق مسائل اس کے ذہن میں ابھرتے رہتے تھے جن کا حل سوائے کلام الہی کے کسی اور طرح ممکن نہ تھا اور چونکہ قرآن کریم میں اکثر رمزیں ہیں اور ان رموز کو جانتے والے کیاب ہیں تو اس نے چاہا کہ وہ ساری آسمانی کتابوں کا دقیق مطالعہ کرے تاکہ یہ رموز اس پر واضح ہو جائیں۔ چنانچہ اس نے تورات، انجیل، زبور اور دوسرے صحایف کا مطالعہ کیا۔ ان

سب میں توحید کا بیان مجمل (مختصر) تھا۔ پھر اس نے ہندوستان کی مروجہ توحید کی طرف توجہ کی تو اس کو معلوم ہوا کہ یہاں کے مذہب میں توحید کا بیان مفصل طور پر ملتا ہے۔ ہندوستان کے قدیم علما کو خدا کی وحدت پر عقیدہ کامل تھا اس بنا پر ان کے بارے میں جو جاہل کفر کا فتویٰ دیتے ہیں وہ اعتبار کے لحاظ سے ساقط ہیں۔ اس لیے کہ وہ بالکل موحد ہیں اور ان کا عقیدہ توحید اسی طرح راسخ اور ناقص ہے جیسا کہ قرآن اور حدیث سے ثابت ہوتا ہے۔

اس کے بعد وہ لکھتا ہے کہ ہندوستان کی چار آسمانی کتابوں یعنی رگ وید، بجر وید، سام وید اور اتھرو وید جو یہاں کے نبیوں پر نازل ہوئیں، ان نبیوں میں برہما سب سے بڑا تھا جیسا کہ مسلمانوں میں سب سے پہلے نبی آدم صلی اللہ علیہ وسلم۔ یہ بیان قرآن مجید کی اُس آیت پر مبنی ہے جس کا مفہوم یہ ہے:

”کوئی قوم ایسی نہیں ہے کہ جس میں نبی نہ آئے ہوں“

خلاصہ یہ کہ یہ چاروں کتابیں جس میں سلوک اور توحید کے سارے مسائل مندرج ہیں ان کو اوپانیشاد کہتے ہیں۔ اس زمانے کے لوگوں نے الگ الگ ان ویدوں کی تشریح بڑی تفصیل سے کی ہے۔ (وید کی تفسیر اوپانیشاد کہی جاتی ہے)۔ اس ترجمے کی خصوصیات حسب ذیل ہیں:

- ۱۔ یہ سنسکرت زبان سے فارسی زبان میں پہلا ترجمہ ہے۔
- ۲۔ یہ ترجمہ قابل اعتبار ترجمہ ہے۔ اس کی وجہ یہ ہے کہ اس کا مترجم یعنی داراشکوہ بہت ذہین تھا اور اس کو پنڈتوں اور سنیا سیوں کی مدد حاصل تھی۔
- ۳۔ داراشکوہ فارسی زبان میں بڑا ماہر تھا۔ اس کے زمانے میں فارسی زبان سرکاری زبان تھی۔ خود اس کی فارسی زبان میں جگہ جگہ ہندوستانی جھلک نظر آتی ہے۔

داراشکوہ نے جن تشریحی کلمات کا استعمال کیا ہے وہ خالص اسلامی ہیں۔ اس سے اس کا مقصد یہ تھا کہ ہندو مذہب اور اسلام میں جو اعتقادات مشترک ہیں، وہ لوگوں کی سمجھ میں آسانی سے آجائیں۔ اس نے خاص طور سے ہندوؤں کے مشہور مذہبی گرتھوں کا فارسی میں اس لئے ترجمہ کیا کہ جس سے مسلمان فارسی کے ذریعے ہندوؤں کے مذہبی نقطہ نظر اور رسم و رواج کو اچھی طرح سمجھ سکیں۔

یوں تو داراشکوہ کی اکثر تصانیف جن کا تعلق تصوف اور عرفان سے ہے اس سے ان کی وسیع مشربی پوری طرح ظاہر ہو جاتی ہے لیکن مجمع البحرین اور سر اکبر اس کی ایسی کوششیں ہیں جن کی نظیر ہندوستان کی تاریخ میں نہیں ملتی ہے۔ یہ ایک ایسے نوجوان شہزادے کی تصانیف ہیں جو محض اپنی خواہش سے اس بات کے درپے ہوتا ہے کہ ان دونوں مذاہب میں مشترک عناصر موجود ہیں اور جو دوری ان دونوں مذاہب کے درمیان پیدا ہو گئی ہے وہ ان کے عالموں کے محدود مطالعے اور محدود نقطہ نظر کی بنیاد پر ہے۔

مختصر یہ کہ میری محدود معلومات کی حد تک کوئی ایسی تصنیف اب تک دستیاب نہیں ہوئی ہے جس میں اسلام اور ہندو مذاہب کی بابت اس طرح کی گفتگو کی گئی ہو اور دونوں مذاہب کے مشترک اجزا کا اس طرح جائزہ لیا گیا ہو۔ اس کی یہ ساری تصانیف فارسی زبان میں ہیں۔ فارسی اس کے اظہار خیال کا وسیلہ تھی اس لیے کہ فارسی زبان کی یہ تخصیص ہے کہ اس میں ہندوستان کی دو اہم فرہنگوں (اسلام اور ہندو مذہب) میں متحد عناصر کی تلاش کے سلسلے کا اس قدر اہم مواد موجود ہے۔ اس کے ساتھ ہی یہ بات بھی قابل ذکر ہے کہ داراشکوہ کی یہ وسیع المشربی علماء کو پسند نہ تھی اور یہ بھی صحیح ہے کہ بعض جگہ داراشکوہ کی توجیہات غیر قابل قبول نظر آتی ہیں، لیکن اس حقیقت سے انکار نہیں کیا جاسکتا کہ فارسی زبان میں ایسے موضوعات پر گفتگو کی گئی ہے۔ اور اس طرح کا وافر مواد اس زبان میں موجود ہے جس سے نہ صرف

ہندوستان کی ساری زبانیں بلکہ دنیا کی دیگر زبانیں بھی محروم ہیں۔ ہندوؤں اور مسلمانوں کے درمیان اتحاد پیدا کرنے کی یہ کوشش بالکل نئی تھی کہ جب دونوں مذاہب میں مشترک عناصر موجود ہیں تو ان میں اختلاف بے معنی ہے۔ لیکن داراشکوہ کی یہ کوشش ناکام رہی اور اس کی سیاسی ناکامی میں بھی اس کی اسی پالیسی کا دخل تھا۔ مختصر یہ کہ اس کے بعد پھر کوئی ایسا مصنف پیدا نہ ہوا جو اس کی اس روایت کو آگے بڑھاتا۔

پاورتی

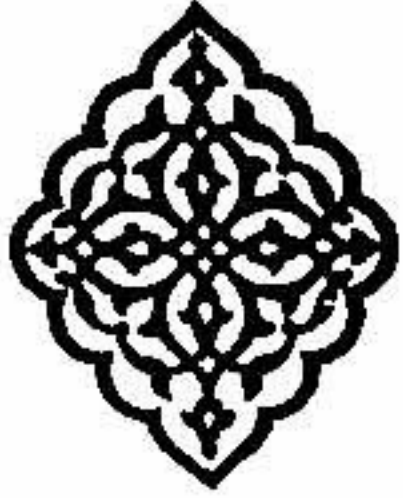
- ۱۔ سفینۃ الاولیاء ص ۶۸
- ۲۔ اوپانیشاد (سر اکبر) ص ۱۸۰، ترجمہ داراشکوہ از متن سانسکریت، از دکترا چند وسید محمد رضا جلالی نائینی، سال ۱۳۴۰ شمسی ہجری ۱۹۶۱، چاپ تالابان۔
- ۳۔ ملا شاہ بدخشانی، ”شاہ“ تخلص کرتے تھے۔
- ۴۔ اوپانیشاد ص ۱۵۴، ۱۵۵۔
- ۵۔ مقدمہ مجمع البحرین
- ۶۔ مجمع البحرین - آغاز

فرہنگ

اُردو-فارسی

تالیف

دکتر سید باحید شہریار نقوی



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

۱۳۱۲ ہجری قمری - ۱۳۷۰ ہجری شمسی - ۱۹۹۱ میلادی

ڈاکٹر عطش درانی
مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد

فارسی اصطلاحات سازی ایک مختصر تکنیکی جائزہ

فارسی اصطلاحات کا میدان ایران کے علاوہ برصغیر (پاکستان، بھارت، بنگلادیش) سے لے کر افغانستان تک، فرہنگستان، مغلیہ دور کے لغات اور آریانا جیسے دائرۃ المعارف کی حدود میں ایک وسیع مطالعے کا متقاضی ہے۔ ذیل میں اس کا ایک مختصر سا تاریخی اور فنی جائزہ پیش کیا جا رہا ہے جو زیادہ تر ایرانی مطبوعات اور ان کے پس منظر میں علم الاصطلاحات کے حوالے سے لیا گیا ہے۔

فارسی اصطلاحات میں قدیم ترین لغات ہمیں مغلیہ دور میں ملتی ہیں جو برصغیر میں انتظامیہ، بندوبست اور مالگزاری کے نظام سے متعلق ہیں۔ ان میں فرہنگ کاردانی از جنت رائے شجاعتی ۱۰۹۰ھ/۱۶۷۹ء میں لکھی گئی۔ یہ مولانا آزاد لائبریری مسلم یونیورسٹی علی گڑھ میں موجود ہے۔ چنار بٹائی، دیوان اعلیٰ، دیوان خالصہ، کروڑی، تیول، جاگیر، جیسی اصطلاحوں کا اس سے علم ہوتا ہے۔ مرآة الاصطلاح مرتبہ ۱۱۵۸ھ از آئند رام مخلص بھی اس ضمن میں قابل ذکر ہے آئند رام، محمد شاہ کے دربار سے

وابستہ تھا اور سوہدرہ (گجرات) کا رہنے والا تھا۔

دفتری اور سرکاری دستور العمل سے متعلق اصطلاحات کا علم اس سے ہوتا ہے۔

یہ کتاب انجمن ترقی اردو علی گڑھ کے کتب خانوں میں موجود ہے (۱)۔ رسالہ

اصطلاحات مالگنزاری، خواجہ یاسین دہلوی کی تصنیف ہے اور برصغیر میں اٹھارویں

صدی کے آخری زمانے میں لکھی گئی ہے۔ یہ برٹش میوزیم میں موجود ہے۔ (۲)

مغلیہ دور کی بعض فارسی اصطلاحات کے اردو میں استعمال کا علم ہمیں نواب عزیز جنگ و لا، کی کتابوں مطبوعہ حیدرآباد دکن سے بھی ہوتا ہے۔

جدید فارسی اصطلاحات سازی پر زیادہ تر کام ایران میں ہوا اور وہ بھی بیسویں صدی عیسوی میں۔ اس سے پہلے ہمیں فارسی اصطلاحات تو ملتی ہیں لیکن اصطلاحات سازی عنقا تھی۔ بقول ڈاکٹر محمد ریاض (۳):

”بیسویں صدی عیسوی کے آغاز میں فارسی غیر ملکی زبانوں کی آمیزش سے خاصی مالا مال تھی۔ اس ضمن میں زیادہ تر اثر عربی اور فرانسیسی زبانوں کا مشہود تھا۔ عربی دانوں اور مغرب پسندوں نے خاصی بے اعتدالیاں پیدا کر رکھی تھیں۔ پیشہ ور ملاؤں اور مذہبی رہنماؤں نے عربی کلمات کے غیر ضروری استعمال کو وطیرہ بنا رکھا تھا۔ اور مغرب پرست مغربی زبانوں کے آداب و رسوم سے متعلق الفاظ فارسی میں داخل کر رہے تھے۔ اس روش کو معتدل بنانے کی کئی کوششیں کی گئیں۔ زیادہ نمایاں کام دوسرے کاری فرہنگ سازوں کے ہیں جن میں سے پہلا ۱۹۳۵ء سے ۱۹۴۰ء تک نافذ رہا اور دوسرا بھی قدرے مدت کے لیے ۱۹۴۰ء تا ۱۹۴۹ء۔“

در اصل ایران شروع ہی سے عربوں کے اثر سے چھٹکارا پانے کی کوشش میں رہا۔ چنانچہ ان کے جدید اصطلاحات سازی کے بنیادی فلسفے کے بارے میں ایک بنیادی

حقیقت یہ ہے کہ ان کے نزدیک ہر حالت میں عربی سے چھٹکارا پایا جائے۔ ”وہاں یہ ایک تحریک ہے کہ اصلی ایرانی الفاظ کو استعمال میں لایا جائے اور اپنی زبان کو عربی سے آزاد کیا جائے۔ قدیم فارسی الفاظ کو پھر سے زندہ کیا جا رہا ہے۔ یونیورسٹی کو دارالعلوم کی بجائے دانش گاہ کہا جاتا ہے۔ (۴)

در اصل جدید اصطلاحات سازی کی ضرورت اس وقت محسوس ہوئی جب ۱۹۲۲ء میں فوج کو جدید خطوط پر استوار کرنے کی کوشش کی گئی۔ چنانچہ پہلوی دور کی وزارت دفاع اور وزارت تعلیم نے مل کر ایک انجمن تشکیل دی جس کے مختلف اجلاسوں میں وضع اصطلاحات کا کام کیا گیا۔ ان کے طریق کار کے بارے میں ڈاکٹر مہر نور محمد لکھتے ہیں۔ (۵)

”ضروری اصطلاحات فرانسیسی زبان میں لکھ کر ہر ایک رکن کو بھجوا دی جاتیں۔ وہ اپنے ذوق اور صوابدید کے مطابق فرانسیسی الفاظ کے سامنے فارسی الفاظ لکھ کر انجمن کو بھیجتے۔ اجلاس میں ہر لفظ پر مفصل بحث ہوتی۔ ہر رکن اپنی رائے کا اظہار کرتا اور آخر میں بڑی بحث و تمحیص کے بعد کسی ایک اصطلاح کو منتخب کر لیا جاتا۔“

اس کے ساتھ ساتھ پیچرز ٹریننگ کالج میں بھی اصطلاحات سازی کا کام شروع ہوا (جو ۱۹۳۲ء سے قائم تھا) اس کے اصول مندرجہ ذیل تھے۔

۱۔ فارسی گرائمر کا لحاظ

۲۔ سادگی اور اختصار کا خیال

۳۔ فارسی مترادف نہ ملنے کی صورت میں بین الاقوامی اصطلاح کا انتخاب

۴۔ متداول اصطلاحات کی حفاظت ماسوائے ایسے الفاظ جو صحیح نہ ہوں یا ان کے

مقابلے میں زیادہ موزوں لفظ موجود ہو۔

اصطلاحات سازی کے لیے ایران کا سب سے بڑا ادارہ ”فرہنگستان“ ہے جو مارچ ۱۹۳۵ء میں قائم ہوا تھا۔ اس لئے ”نامہ فرہنگستان“ کے نام سے مجلہ بھی جاری

کیا اور واژہ ہائے نو“ (نئے الفاظ) کے عنوان سے پانچ کتابچے بھی شائع کیے۔ ۱۹۳۴ء میں یہ ادارہ ختم ہو گیا۔

اس ادارے کے فرائض و مقاصد میں جو امور قابل توجہ ہیں، ان میں فارسی کو نامناسب الفاظ سے پاک کرنا، پیشہ وروں، صنعت گروں، پرانی کتابوں اور مقامی افراد سے علاقائی الفاظ و اصطلاحات وغیرہ جمع کرنا اور غیر فارسی الفاظ مسترد کرنے کے لیے قواعد بنانا، ہم ہیں۔ (۶) ان فرائض کے ذکر سے ہمیں ایران کے جدید رجحانات کا بخوبی علم ہوتا ہے۔ یہ وہی تخلص زبان کار حجان ہے جسے مولوی عبدالحق نے غیر علمی اور سیاسی قرار دیا ہے۔ اس ادارے نے بنیادی طور پر باز، پیش اور واجیہ سابقوں اور ”آموز اور دار“ جیسے لاحقوں سے نئے الفاظ وضع کرنے کی طرح ڈالی تھی۔ اس ادارے کی خدمات کے بارے میں ڈاکٹر محمد ریاض لکھتے ہیں۔ (۷)

”فرہنگستان زبان کی کوشش سے عربی اور یورپی زبانوں کے فارسی میں مستعمل دو ہزار سے زائد ناروا الفاظ کی جدول بندی کی گئی اور ان کا تداول غیر پسندیدہ بتایا گیا ہے۔ ان کی جگہ نئے اور بہتر الفاظ وضع کئے گئے اور ان کی تشہیر کی گئی۔ ان میں اسم ہائے عام اور جغرافیائی نام بھی شامل ہیں۔ ان ناموں کی فارسی صورتوں پر ترکی اور عربی صورتیں غالب آگئی تھیں۔ (جیسے) اطفائیہ، اسے (آتش نشانی) کہا گیا۔ اس طرح عضو بدن (اندام)، محیط (پیرامون)، قائم مقام (جانشین)، تجویز (پیش نہاد)، مریض خانہ (بیمارستان)۔ قدیم ایرانی زبانوں کے نامانوس کلمات لانے کی چند مثالیں، اگرچہ ان الفاظ کا رواج نہ ہو سکا۔ مثلاً لغت کی بجائے ”مواد“، ترجمہ کی بجائے ”پیچوہ“ وغیرہ۔

فرہنگستان کے کتابچے ”لغت ہائے نو“ (مارچ ۱۹۳۷ء) میں بلدیہ، پولیس، جنگ اور ائر فورس کی ضروریات کے لئے اصطلاحات مرتب کی گئی تھیں اس میں بھی

عربی تراکیب کی جگہ فارسی تراکیب دی گئیں۔ مثلاً شریان (سرخ رگ)، ورید (سیاہ رگ)، امتحان (آزمایش)، داخل (اندرون)، غواص (آب باز)، عدلیہ (دادگستری)، محکمہ (داوگاہ)، اسی طرح ”واژہ ہائے نو“ میں قدیم مستعمل الفاظ کے لئے نئے الفاظ تجویز کیے گئے، مثلاً بلدیہ (شہرداری)، مطبع (چاپخانہ)، شہادت (گواہی)، جرم (پزہ)، ضد سم (بادزہر) وغیرہ۔ اسی طرح مغربی زبانوں میں خصوصاً فرانسیسی کے متبادل وضع کیے گئے۔ مثلاً آسانسور (بالارو - لفٹ کے لیے)، ویزا (رواید)، ایجنٹ (آژان)، اسٹیڈیم (استادیوم)، شہبہ (شیمی - کیمیا کے لیے) اور اس کے علاوہ اس ادارے نے دیگر اداروں کی اصطلاحیں بھی اپنائیں۔ مثلاً بادامک (مغزبادام کی جگہ)، آرام دہ (مسکن کی جگہ)، چنگار (سرطان کی جگہ)۔ (۸)

اگرچہ ۱۹۴۴ء میں یہ ادارہ ختم ہو گیا، لیکن اس کے اثرات تادیر رہے اور ۱۹۴۹-۵۰ء تک کم و بیش اسی طرز پر مزید کام ہوتا رہا۔ ۱۹۷۰ء میں نیا ادارہ ”فرہنگستان زبان ایران“ قائم ہوا۔ ادارے کی ترجیحات قدرے مختلف تھیں۔ طریق کار کچھ یوں تھا: (۹)

”اس نے ہر شعبہ کے دو یا تین متخصص لوگوں کی خدمات مستعار لیں جو زبان شناسوں کے ایک گروہ کے ساتھ ہفتے میں دو گھنٹے بیٹھتے اور وضع اصطلاحات کا کام کرتے تھے۔ اسی طرح ۱۳ گروپ بنائے گئے جن میں سو کے لگ بھگ زبان شناس شامل تھے اور انہوں نے ۱۹۸۴ء کے آخر تک چھ ہزار سے زائد فنی اور تکنیکی یورپی الفاظ کے فارسی مترادفات وضع کر لئے تھے۔“

”فرہنگستان زبان ایران“ نے اصطلاح سازی کے لئے جو اصول استعمال کئے ان کی تفصیل ڈاکٹر مہر نور محمد نے دی ہے: (۱۰) اس کی روشنی میں ان کے اصولوں کا اجمالی جائزہ اس طرح لیا جاسکتا ہے:-

۱۔ ”غیر ملکی مغربی اصطلاحات کے مترادفات وضع کرنے کے لئے یہ طریقہ اختیار کیا گیا کہ مستعار ترجمہ کیا جائے۔ وہ اصطلاحات کو تقسیم کر کے اصل زبان کے ہر جز کے معنی اور مادہ کو معلوم کرتے تھے۔ ایرانِ قدیم کی زبانوں اوستائی، فارسی قدیم اور پہلوی میں لفظ کے اجزا کا ترجمہ کر کے ان الفاظ میں باہم ملا لیتے۔“

۲۔ ”ترکیب اور اشتقاق کا طریقہ بھی آزمایا گیا۔ علیحدہ معنی والے الفاظ کو ملا کر تیسرا لفظ بنا لیا جاتا۔ اسی طرح نئے نئے سابقے اور لاحقے بنائے گئے اور ان سے مشتق اصطلاحات وضع کیں۔ مثلاً ”باز“ اور فعل امر کی ترکیب سے اسم مرکب مثلاً (Investigation) کے لئے ”باز پُرس“، (Reflex) کے لئے ”بازتاب“۔ اسی طرح ”باز“ اور صفت فاعلی مرخم کی ترکیب سے اسم فاعل مثلاً (Controller) کے لئے ”بازبین“، (Investigator) کے لئے ”بازجو“ اور (Inspector) کے لئے ”بازرس“۔“

سابقہ ”پیش اور فعل امر کی ترکیب سے اسم مرکب مثلاً (Minute) کے لئے ”پیش نویس“، سابقہ ”باز“ و فعل امر اور یائے مصدری کی ترکیب سے اسم مرکب مثلاً (Investigation) کے لئے ”بازرسی“، (Requisition) کے لئے ”بازگیری“، سابقہ ”پیش“ و فعل امر اور یائے مصدری کی ترکیب سے اسم مصدر مثلاً (Forecast) کے لئے ”پیش بینی“، (Prevention) کے لئے ”پیش نہاد“، (Incident) کے لئے ”پیش آمد“، سابقہ ”باز“ اور صفت مفعولی مرخم کی ترکیب سے اسم مرکب مثلاً (Internment) کے لئے ”بازداشت“، (Restoration) کے لئے ”بازگشت“، لاحقہ ”بان“ اور اسم مرکب مثلاً (Constable) کے لئے ”پاسبان“، لاحقہ ”ستان“ کی ترکیب سے (Hospital) کے لئے ”بیمارستان“، لاحقہ ”مند“ اور اسم کی ترکیب کے ساتھ مثلاً (Clerk) کے لئے ”کارمند“، اسم اور صفت فاعلی مرخم کی ترکیب سے

اسم فاعل مثلاً اسم + دار (Governor) کے لئے ”اُستادار“، (Mayor) کے لئے شہر دار اور اسم + سنج (Anemometer) کے لئے ”باد سنج“ و (Thermometer) کے لئے گرما سنج، (Barometer) کے لئے ”ہوا سنج“۔ اسم + شناس: (Geologist) کے لئے ”زمین شناس“ و (Expert) کے لئے ”کار شناس“، متعلق فعل اور صفت فاعلی مرخم کے ساتھ (Lift) ”بالا رو“ اور (Descendent) کے لئے ”پائین رو“۔ دو اسموں کی ترکیب سے مثلاً اسم + خانہ، اسم + گاہ، اسم + نام (داروخانہ، آسایش گاہ، گواہی نامہ) سابقہ ”کار“ کا استعمال (Management) کے لئے ”کارپردازی“۔

۳۔ ”فارسی اور عربی کلمات کی ترکیب سے اسم مرکب (Counsellor) رایزن، (Accountant) حسابدار، (Poor House) مسکین خانہ، (Sphygmograph) نبض نگار وغیرہ“۔

۴۔ ”بعض پہلے سے موجود اور رائج فارسی اور یورپی الفاظ کو اسی طرح قبول کر لیا گیا۔ دوسرے ادارے فرہنگستان ایران کے جریدے ”پیش نہاد شما چیست؟“ کے نو شمارے شائع ہوئے۔ اس کے بعض اصطلاحیں قابل توجہ ہیں۔ مثلاً آزمون (Test)، پایان نامہ (Thesis)، ارزہ (Marks)، اختیاری (Optional)، استادیار (Asstt: Prof:)، دانش یار (Associate Prof:)، زینہ (Degree)، تحریر (Version)، جزوہ (Booklet)، امانت گیری (Borrowing)، سازگاری (Confirmity)، نظام (System)، رسیدگی (Investigation)، کسب کار (Business)، جانور شناسی (Zoology)، روند (Trend)۔“ (۱۱)

اس ادارے کی بعض اصطلاحات خاصی دلچسپ ہیں مثلاً پیش آمد (بمعنی حادثہ)، کارفرمائی (انتظام)، رویداد (واقعہ)، زادگان (نسل)، آموزش یار (انسٹرکٹر)، واژہ (لفظ)، گشت (دورہ)، گفت و شنود (محاورہ و گفتگو): (۱۲)۔

سید عارف نوشاہی اور ڈاکٹر مہر نور محمد نے فارسی اصطلاحات سازی کی کتابیات میں جدید فارسی اصطلاحات کے ۱۷۶ لغات کا ذکر کیا ہے۔ ان میں اصول اصطلاحات سازی پر ایک اور علوم و فنون پر جامع لغات چھ ہیں۔ ان میں ایسے لغات کا ذکر بھی ہے جو بعض اداروں، غیر سرکاری انجمنوں اور افراد نے نجی طور پر بھی انجام دیں (۱۳) ان کے اصول عام طور پر مندرجہ ذیل ہیں۔ (۱۴)

۱۔ یہ لوگ نئے الفاظ وضع کرنے کے لئے ترکیب و اشتقاق کی روش کو بروئے کار لاتے۔

۲۔ دوسرا طریقہ یہ تھا کہ وہ اشیاء کے اوصاف کے مطابق نام بنا لیتے ہیں۔ مثلاً (Brush) کے لئے ماہوت پاک کن، (Blotting Paper) آب خشک کن، (Juicer) آب میوہ گیری، (Flash-light) نور افکن وغیرہ۔

خان بابا متار نے ”فہرست کتابہائی چاپی فارسی“ جلد سوم (تہران: ۱۳۵۲ھ۔ ش) میں ۲۲ کتابوں کا تذکرہ کیا ہے۔ جن میں سے ایک روس سے طبع ہوئی ہے۔ ان میں سے دو تین لغات کا جائزہ ضروری ہے۔ خصوصاً نجی لغات کا مطالعہ پیش کیا جاتا ہے۔ پہلا لغت روبرت قوطانیان کا ”فرہنگ علمی و فنی: فیزک، مکانیک، الکترونیک“ ہے اس میں عربی اصطلاحات سے گریز نہیں کیا گیا۔ چند مفرد اصطلاحات ملاحظہ ہوں: (Absolute) مطلق، (Coefficial) فریب، (Proof) اثبات، (Machine) دستگاہ، چرخ، ماشین۔

مفرس اصطلاحیں: (Cadmium) کادیوم، (Caffeine) کافینین، (Monomor) مونومر۔

ترکیبی مرکب اصطلاحیں: (Acoustical) مربوط بسامعہ، (Comidust) گرد و غبار کیہانی۔ (۱۵)

علی کیہانی کا لغت ”فرہنگ علمی و فنی“ بھی سائنسی و تکنیکی اصطلاحات کے لئے تہران سے شائع ہوا۔ یہ تشریحی لغت ہے۔ اس میں دونوں متبادلات یعنی خالص عربی، فارسی اور مفرس دیئے گئے ہیں۔ مثلاً (Absolutical Alcohol) الکحل مطلق، الکحل ایتلیک، (Acetic Acid) ایسڈ استیک۔ جوہر، سرکہ۔ اس میں بھی عربی الفاظ گریز نہیں کیا گیا۔ مثلاً مفرد اصطلاحیں (Absolute) مطلق، (Absorbent) جذب، (Absolute Value) مرکب اصطلاحیں، قدر (Super-Cooling) فوق انجماد، کلاسیکی فارسی کا استعمال بھی ملتا ہے مثلاً (Sun-Dial) ساعت آفتابی، (لاحقوں کے ساتھ) (Oxyntic) ایسڈ ساز،

مفرس اصطلاحیں: (Caolin) کاؤلین، (Protemena) پروتومنا۔ (۱۶) فرہنگ ذکائی کا ترجمہ فرہنگ فیزیک (طبیعات کا لغت) ۱۹۷۸ء میں شائع ہوا۔ اس میں بھی عربی اور سابقہ فارسی ذخیرہ الفاظ سے استفادہ کیا گیا ہے۔ مثلاً مفرد اصطلاحیں: (Absolute) مطلق، (Angle) زاویہ، (Geometry) ہندسہ۔ کہیں کہیں تفریس بھی کی گئی ہے، مثلاً (Ampere) امپیئر، (Radiology) رادیولوجی۔

مرکب اصطلاحیں: (Absorption cell) سلول جذب، (Average) حد متوسط،

(Gravitation) قوہ جاذبہ، (jogs) زمین لرزہ، وغیرہ۔ (۱۷)

حواشی

- ۱- تفصیل کے لیے دیکھیے: ڈاکٹر سید عبداللہ ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ، لاہور: مجلس ترقی ادب (۱۹۶۷ء) ص ۱۳۵ تا ۱۳۶۔
- ۲- نعمان احمد صدیقی کا مقالہ، مغلوں کا نظام مالگزار، نئی دہلی (۱۹۷۷) انہی کتابوں پر مبنی ہے۔
- ۳- ڈاکٹر محمد ریاض، ایران میں قومی زبان کے نفاذ کا مسئلہ۔ مشکلات اور حل، اسلام آباد۔ (ستمبر ۱۹۸۸ء) ص: ۶۲۔
- ۴- سنیتی کمار چٹرجی، ہند آریائی اور ہندی، ص: ۲۱۴۔
- ۵- ڈاکٹر مہر نور محمد، ایران میں وضع اصطلاحات کے اصول، اسلام آباد (۱۹۷۵ء) ص: ۴۔
- ۶- بحوالہ، سید عارف نوشاہی، ایران میں اصطلاحات سازی، ”اخبار اردو“، اسلام آباد۔ اپریل ۱۹۸۲ء ص: ۱۲۔
- ۷- ڈاکٹر محمد ریاض، ایران میں قومی زبان کے نفاذ کا مسئلہ، ص: ۷۴ تا ۷۶۔
- ۸- بحوالہ: ایضاً، ص: ۸۶، ۸۷، ۹۲ تا ۹۵۔
- ۹- بحوالہ: مشرقی ممالک میں قومی زبان کے ادارے، ص: ۷۸۔
- ۱۰- ڈاکٹر مہر نور محمد، محولہ بالا، ص: ۱۲ تا ۱۶۔
- ۱۱- بحوالہ: ایران میں قومی زبان کے نفاذ کا مسئلہ، ص: ۱۰۸ تا ۱۱۲۔
- ۱۲- بحوالہ: ایضاً، ص: ۱۱۶۔
- ۱۳- بحوالہ: سید عارف نوشاہی، ڈاکٹر مہر نور محمد، فارسی اصطلاحات سازی (کتابیات)، اسلام آباد (۱۹۸۵ء)۔
- ۱۴- ڈاکٹر مہر نور محمد، ایران میں وضع اصطلاحات کے اصول، ص: ۱۸، ۱۹۔

- ۱۵۔ بحوالہ: روبرت قوطانیان، فرہنگ علمی و فنی، تہران: انتشارات بہار۔
- ۱۶۔ علی کیهانی، فرہنگ علمی و فنی، تہران (۱۳۵۳ھ)۔
- ۱۷۔ فرہنگ فیزیک، تہران، چاپ سوم (۱۹۷۸ء)۔

کتابیات

- ۱۔ چٹرجی، سینتی کار، ہند آریائی اور ہندی، ترقی اردو بیورو، نئی دہلی، ۱۹۸۳ء۔
- ۲۔ روبرت قوطانیان، فرہنگ علمی و فنی، انتشارات بہار، تہران۔
- ۳۔ صدیقی، نعمان احمد، مغلوں کا نظام مالگزار، نئی دہلی، ۱۹۷۷ء۔
- ۴۔ عبداللہ، ڈاکٹر سید، ادبیات فارسی میں ہندوؤں کا حصہ، مجلس ترقی ادب، لاہور، ۱۹۶۷ء۔
- ۵۔ عطش درانی و دیگر، مشرقی ممالک میں قومی زبان کے ادارے، مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۸۵ء۔
- ۶۔ علی کیهانی، فرہنگ علمی و فنی، تہران، ۱۳۵۳ھ۔
- ۷۔ فرہنگ فیزیک، تہران، چاپ سوم، ۱۹۷۸ء۔
- ۸۔ محمد ریاض، ڈاکٹر، ایران میں قومی زبان کے نفاذ کا مسئلہ، مشکلات اور حل، مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۸۵ء۔
- ۹۔ نور محمد، ڈاکٹر مہر، ایران میں وضع اصطلاحات کے اصول، مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۸۵ء۔
- ۱۰۔ نوشاہی، سید عارف، ایران میں اصطلاحات سازی، ”اخبار اردو“ اسلام آباد، اپریل، ۱۹۸۲ء۔

میر سید علی ہمدانی

[پاشش رسالہ ازوی]

دکتر محمد ریاض



مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان

AL MUWADDATUL QURBA.

BEING A COLLECTION OF THE
PROPHET'S UTTERANCES
(OF HADITHES) IN COMMENDATION
OF THE AHLUL BAIT

COMPILED BY

Syed All Hamadani, translated into English
from the original Arabic

BY

Moulvi Syed Ahmad All Rizvi, Mohani, B.A.,
translator of the Sahifal Kamila
and Nahjul Balagha.

PUBLISHED BY

S. Muhammad Zaki,
(Grandson of Najmul Ulema)
Secretary of Muyyadul Uloom Association,
Madrasat-ul Waizeen, Lucknow.

Printed by Syed Iqbal Hussain, at the Muslim Press, 16, Canning
Street, Lucknow.

1937.

ام سلمیٰ

ڈھاکہ یونیورسٹی، بنگلادیش

آغا احمد علی اصغرہانی

ڈھاکہ کے مشہور فارسی دان آغا احمد علی کے والد کا نام آغا شجاعت علی تھا۔ اُن کے اجداد نادر شاہ دُرّانی کے حملہ ہندوستان (۱۷۳۹ء) کے زمانے میں ہندوستان آئے اور یہیں آباد ہو گئے۔ آغا احمد علی کے دادا، آغا عبدالعلی اپنے زمانے کے مشہور خوش نویس اور خطاط تھے۔ آغا احمد علی کی پیدائش ڈھاکہ میں ہوئی۔ ۱۰ شوال ۱۲۵۵ھ / ۱۸۳۹ء ان کا سال ولادت ہے جو اُن کے تاریخی نام مظہر علی سے ظاہر ہے (۱)۔

آغا احمد علی نے فارسی کی تعلیم شاہ جلال الدین بخاری سے حاصل کی جو ڈھاکہ ہی میں مقیم تھے۔ کتب بینی اور مطالعہ کے اتنے شائق تھے کہ ڈھاکہ کی تمام لائبریریاں چھان ڈالیں۔ پھر بھی کتب بینی کا شوق باقی رہا۔ ایشیاٹک سوسائٹی کلکتہ کی شہرت سن کر ۱۲۷۹ھ / ۱۸۶۲ء میں کلکتہ پہنچے اور روزانہ ایشیاٹک سوسائٹی کی لائبریری میں حاضر ہوتے اور دن بھر کتابوں کے پڑھنے میں گزار دیتے۔ اسی اثناء میں مسٹر کوویل پروفیسر سنسکرت کالج اور مسٹر بلو کمین، ماہر علوم مشرقی سے ملاقات کا اتفاق ہوا یہ دونوں بھی اکثر لائبریری آیا جایا کرتے تھے۔ یہ دونوں ان کی قابلیت اور معلومات سے اس قدر متاثر ہوئے کہ ان سے استفادہ کرنے لگے۔ چنانچہ مسٹر کوویل نے تو ان کو باضابطہ ماہوار ساٹھ روپیہ پر اپنا ٹیوٹر ہی مقرر کر لیا (۲)۔

آغا احمد علی کارحمان ابتدا سے ہی فارسی کی جانب تھا۔ اور اس زبان میں اچھی استعداد حاصل کی۔ بلو کمین اُن کی فارسی دانی کے بارے میں کہتے ہیں

He distinguished himself at an early age by his extensive knowledge of Persian Literature ;(3).

فارسی میں نثر کی جانب ان کارحمان زیادہ تھا لیکن کچھ شعر و شاعری کا ذوق بھی رکھتے تھے اور کبھی کبھی اردو و فارسی میں اشعار کہتے تھے۔ علم عروض و قوافی میں معقول دست گاہ رکھتے تھے اور حافظ اکرام احمد ضیغم سے اصلاح لیتے تھے۔ عبدالغفور نساخ کو بھی اپنے اشعار دکھاتے تھے۔ نساخ کہتے ہیں۔ ”چند شعر فارسی و اردو از نظم نیز گزرانیدہ بود“ (۴)

۱۸۶۲ء میں آغا احمد علی کلکتہ چلے آئے تو تالنتہ میں جو مدرسہ عالیہ کلکتہ کے پاس ہے آپ نے اپنا ایک مدرسہ قائم کیا اور اپنے نام کی مناسبت سے اس کا نام ”مدرسہ احمدیہ“ رکھا۔ جس کے وہ آخر تک صدر مدرس رہے اور اس میں درس و تدریس کا کام شروع کیا۔ لیکن آپ کے انتقال کے ساتھ یہ مدرسہ بھی بند ہو گیا (۵)۔

کلکتہ میں آپ کی فارسی دانی کی شہرت اتنی پھیلی کہ ۱۸۶۲ء میں مسٹر کوویل کی سفارش سے کرنل سر ولیم ناسن لیز (Sir William Nassan Lees) (۱۸۵۰-۱۸۵۷)، پرنسپل مدرسہ عالیہ نے مدرسہ کے فارسی مدرس کی جگہ آپ کو مقرر کر دیا۔ اسی زمانے میں مرزا غالب اپنی پنشن کے سلسلے میں کلکتہ آئے ہوئے تھے۔ مسلم انسٹیٹیوٹ میں ایک مجلس تھی۔ مرزا غالب اور آغا احمد علی دونوں موجود تھے۔ اس ادبی محفل میں کسی علمی مسئلہ پر اختلاف پیدا ہو گیا۔ (۶)

مرزا غالب اور آغا احمد علی کے درمیان دوسرا تنازعہ ”برہان قاطع“ کے سلسلے میں پیدا ہوا۔ برہان قاطع محمد حسین تبریزی المتخلص بہ برہان کا مشہور لسانیاتی کارنامہ ہے جو ۱۰۶۶ھ / ۱۶۵۲ء میں حیدرآباد دکن میں پایہ تکمیل کو پہنچا۔ یہ کتاب سلطان

عبداللہ قطب شاہ فرمانروائے گولکنڈہ کے نام معنون کی گئی۔ برہان قاطع کے الفاظ کی تعداد بقول علی اصغر حکمت ۲۰۲۱۱ تک پہنچتی ہے یہ ضخامت اسے ایک خاص امتیاز بخشتی ہے۔ برہان قاطع کو برصغیر پاکستان و ہند اور ایران میں بے مثال مقبولیت حاصل ہوئی۔ بعد کے فرہنگ نویسوں نے بھی اس سے استفادہ کیا ہے۔ کیپٹن روپک نے ۱۲۳۲ھ/۱۸۱۸ء میں کلکتہ سے اس کا پہلا ایڈیشن شائع کیا (۷)۔

۱۸۶۲ء میں مرزا غالب نے ”برہان قاطع“ پر نہایت کڑی تنقید کی، اور اپنی کتاب ”قاطع برہان“ میں اپنے عہد سے لگ بھگ دو سو برس پہلے کی فارسی فرہنگ ”برہان قاطع“ کی اغلاط کی طرف عوام کی توجہ منعطف کرانے کی ایک مثبت انداز میں کوشش کی تھی۔ علمی مباحث کے سلسلے میں یہ غالب کا ایک مستحسن اقدام تھا۔ لیکن انہوں نے اپنی تنقید میں اعتدال قائم نہ رکھا ”قاطع برہان“ میں انہوں نے صاحب برہان کے لئے ناملائم الفاظ اور غیر مناسب فقرے بھی استعمال کئے جس کی وجہ سے تمام تر بحثیں ذاتیات کی سطح پر آکر کھڑی ہو گئیں۔ چنانچہ ”قاطع برہان“ کے منظر عام پر آتے ہی ایک ہنگامہ برپا ہو گیا (۸)۔

اس کے بعد ایک عرصہ تک حامیان ”برہان قاطع“ اور مرزا غالب کے عقیدت مندوں کے درمیان ادبی تنازعہ کا سلسلہ جاری رہا۔ اس سلسلے میں ”محرق برہان قاطع“ (۱۸۶۴ء/۱۲۸۰ھ) تالیف سید سعادت علی ”ساطع برہان“ (۱۸۶۶ء/۱۲۸۲ھ) تالیف مرزا رحیم بیگ میرٹھی، موید برہان (۱۸۶۶ء/۱۲۸۲ھ) تالیف آغا احمد علی ”قاطع القاطع“ (۱۸۶۷ء/۱۲۸۳ھ) تالیف امین الدین دہلوی، ”دافع ہذیان“ (۱۸۶۵ء/۱۲۸۱ھ) تالیف نجف علی ”شمشیر تیز تر“ (۱۸۶۸ء/۱۲۸۴ھ) اور مرزا غالب کی اپنی اردو تصانیف ”لطائف غیبی“ (۱۸۵۶ء/۱۲۸۱ھ) ”سوالات عبد الکریم“ (۱۶۵۶ء/۱۲۸۱ھ) ”نامہ غالب“ (۱۸۶۵ء/۱۲۸۱ھ) اور تیغ تیز (۱۸۶۷ء/۱۲۸۳ھ) وغیرہ شامل ہیں (۹)۔

قاطع برہان کی رو میں سب سے زیادہ مبسوط کتاب آغا احمد علی کی ”موید برہان“ ہے۔ یہ کتاب ۳۶۸ صفحات پر مشتمل ہے جو ۱۲۸۰ھ/۱۸۶۲ء میں اختتام کو پہنچی اور ۱۲۸۲ھ/۱۸۶۶ء میں مطبع مظہر العجائب کلکتہ سے چھپی۔

”موید برہان“ کا سال اختتام آغا احمد علی نے یوں درج کیا ہے۔

شکر ایزد کاین موید اختتام
یافت از توفیق و لطف کردگار
احمد از سال ترتیب کتاب
گسپر سنت نھان و آشکار
صوری و ہم معنوی تاریخ گو
دو صد و ہشتاد آمد برہزار (۱۱)

۱۲۸۰ھ

”موید برہان“ کے دیباچے میں آغا احمد علی نے ”برہان قاطع“ پر غالب کی تنقید کا ذکر یوں کیا ہے۔

”نسخہ قاطع برہان“ کہ تراویدہ رک کلک اسد اللہ خان، غالب تخلص، عرف مرزا نوشہ است از ہندوستان زیب طبع یافتہ بکلکتہ آمد و بنظم رسید۔ در یافتہ کہ حضرت غالب با وصف قدر دانی زبان فارسی و دوست داشتن گفتار باستانی و باہمہ دعویٰ زبان دانی با محمد حسین تبریزی کہ تخلص برہان دارد در آویخت و از عرصہ برہان قاطع کہ تالیف این بزرگوار است گرد برانگیخت و ہزار ہا نازک تنان الفاظ صحیحہ را بزیر تیغ قلم کشید و تہمت خطاہای فاحش بگردن جامع لغات بست و بہ سنان طعنہ سینہ او بخت و در باب سخن راند و اورا بر خاک بی اعتباری نشانہد و برہر حرفش انگشت نہاد۔ (۱۲)

غالب نے اپنے خطوں اور رسالہ ”تیغ تیز“ میں ”موید برہان“ کا ذکر بہت تلخ لہجے

میں کیا ہے ”تیغ تیز“ میں لکھتے ہیں۔

”مولوی احمد علی جہانگیر نگری عالم ہیں مگر ان معنوں میں کہ صرف و نحو کے دوچار رسالے پڑھ لیے ہیں اور فاعل اور مفعول سے لگا لگا رکھا ہے باقی فہم، تمیز، انصاف، حیا ان چاروں صفتوں کا پتہ نہیں۔ (۱۳)

آغا احمد علی کا ذکر کرتے ہوئے مولانا الطاف حسین حالی نے یوں لکھا ہے: ایک شخص مرزا احمد بیگ متوطن کلکتہ، جنہوں نے مرزا کے خلاف ایک مبسوط کتاب موید البرہان لکھی ہے جس کے لکھتے وقت تمام ایشیاٹک سوسائٹی کا کتب خانہ قاطع برہان کے چند اوراق کی تردید کے لئے چھان مارا“ (۱۴)

یوں تو آغا احمد علی جیسے ممتاز اور مستند عالم کے لئے ”ایک شخص“ کی حقارت آمیز ترکیب کا استعمال ہی اس معنوی اور شخصی خلیج کو نمایاں کرتا ہے جو بنگالہ اور شمالی ہندوستان کے اہل قلم میں تھی۔ نام بھی غلط لکھا ہے۔ وطن بھی غلط دیا ہے۔ ایرانی النسل کو مغل بنا دیا ہے۔ کتاب کا نام بھی غلط ہے۔ (صحیح نام موید برہان تھا) یقیناً کتاب حالی کی نظر سے نہیں گذری۔ لیکن ان سطور کا شاید زیادہ افسوس ناک پہلو یہ ہے کہ ان میں صحیح علمی اور تحقیقی طریق کار سے بھی بے اعتنائی برتی ہے۔ (۱۵)

اگر آغا احمد علی نے قاطع برہان کے اٹھائے ہوئے سوالات کی تحقیق کے لئے ایشیاٹک سوسائٹی کا تمام کتب خانہ چھان مارا تو یہ کوئی قابل اعتراض یا انوکھا فعل نہ تھا۔ بلکہ صحیح علمی طریق کار یہی تھا۔ اب جو مسائل سامنے تھے وہ ادبی یا تخلیقی نہ تھے کہ ذہانت و ذکاوت کے سہارے یا علم لدنی کی مدد سے حل ہو جائیں وہ علمی اور تحقیقی تھے۔ جن میں صحیح راستہ ڈھونڈنے کے لئے مآخذ اور حوالوں کی ضرورت تھی۔ غالب کو شاید اب اس کا اندازہ ہو گیا۔ موید برہان اور آغا احمد علی کے متعلق انہوں نے جو کچھ فارسی قطعہ یا نثر میں لکھا ان میں وہ ”جلال“ غائب ہے جو برہان قاطع اور اس

کے دوسرے حمایتیوں کے متعلق اظہار خیال میں تھامرزا غالب کو اب شاید اس امر کا احساس ہو گیا تھا کہ جس بھنور میں انہوں نے چھلانگ لگائی تھی اس میں تیراکی کے لئے زیادہ مشق اور مزوالت کی ضرورت تھی (۱۶)

غالب نے موید برہان کے جواب میں ”شمشیر تیز“ لکھی تو آغا احمد علی نے اس کا جواب ”شمشیر تیز تر“ سے دیا۔ اس رسالہ میں غالب کے ان اکیس اشعار کے فارسی قطعہ کا جواب ہے جو انہوں نے آغا احمد علی کے متعلق لکھا تھا۔ سب سے پہلے اس کا جواب احمد علی کے شاگرد عبدالصمد فدا سلہٹی نے دیافدا کے مقابلے میں غالب کے عقیدت مندوں میں سے دو شخص سامنے آئے ایک شاہ باقر علی باقر بہاری اور دوسرے خواجہ فخرالدین حسین سخن انہوں نے دو قطعے لکھے۔ فدا نے پھر ان قطعوں کا جواب دیا اور سب مخالف و موافق قطعوں کو جو ایک ہی زمین میں تھے تیغ تیز تر میں داخل کر دیا۔ اس رسالے کی ابتدا میں یہ سب قطعے شامل ہیں، فدا کے قطعہ سے چند اشعار پیش خدمت ہیں۔

فرق حق و باطل ای صاحب نظر بشنو زمن
گر ترا جو یای حق ایزد تعالیٰ کردہ است
دید چون غالب مؤید آن کتاب لاجواب
کش بصد تحقیق اما ہادی ما کردہ است
قطعہ در پوزش کردار خود ترتیب داد
گاہ در وی فخر و گہ لطف و مدارا کردہ است
گفتگو بالای طاق از اصل مضمون کتاب
ہرزہ گوئی ہر چہ دارد بی محابا کردہ است
گاہ میگوید ز فخر و کبر و عجز و انکسار

ہم مرا ہم خویش را در دہر رسوا کرده است
 من کیم عبدالصمد در شعر نام من فدا
 شہر سلہٹ مولد ایزد تعالیٰ کرده است
 من یکے از کترین خدام آغا احمد
 چون بدیدم معترض این شکوہ بیجا کرده است

(۱۷)

”شمشیر تیز تر“ ۱۸۶۷ء میں لکھی گئی اور ۱۸۶۸ء میں مطبع نبوی مولوی غلام نبی خان

سے طبع ہوئی۔ صفحات کی تعداد ۱۰۶ ہے۔

رسالہ ”تیغ تیز تر“ کی مانند ایک دیگر تصنیف بنام ”ہنگامہ دل آشوب“ بھی آغا احمد علی اور غالب کے مخالف و موافق قطعات کا مجموعہ ہے۔ جو غالب کے بہی خواہوں شاہ باقر علی باقر بہاری اور خواجہ فخر الدین حسین سخن کی کوششوں سے شائع ہوئے۔ اس کے دو حصے ہیں۔ حصہ اول میں غالب، فدا، باقر اور سخن کے قطعات شامل ہیں۔ جو منشی سنت پرشاد کے مطبع واقع آرہ (بہار) میں چھپا تھا۔ اس کا سال طباعت ذی الحجہ ۱۲۸۳ھ مطابق ۱۸۶۷ء ہے۔ دیکھنے سے غالب کی آغا احمد علی کے بارے میں تملہٹ ظاہر ہوتی ہے فرماتے ہیں:

”این چہ ہنگامہ دل آشوب و این چہ دلخراش خروش است کہ بنگالی نثر نگاران بہ پیکار
 حضرت غالب نامور کمر بستہ اند، وہ دراز دستی بیجا دلہای عالمیان شکستہ، ازین گرمی
 ہنگامہ نفسم در تاب است۔ و از آتش این غم جگر م کباب، مولوی احمد علی احمد تخلص کہ
 بہ گفتار نار و اتائید برہان کردوزخے بر جگر جہانیاں زد۔“ (۱۸)

بہر حال اس سلسلہ کی تمام کتابیں محققین کے لئے بے حد مفید ہیں۔ مرزا غالب اپنی جگہ ہیں۔ لیکن اس معرکہ سے آغا احمد علی اصفہانی کی علمیت، استعداد اور زبان دانی پر بھی

کافی روشنی پڑتی ہے (۱۹)۔ اور مندرجہ بالا احمد علی کی دو کتابیں انہیں بحیثیت شاعر، محقق اور ناقد زندہ رکھنے کے لئے کافی ہیں۔ (۲۰)

۱۲۸۲ھ/۱۸۶۷ء میں آغا احمد علی نے فارسی زبان میں ”رسالہ ترانہ لکھا“۔ سولہ صفحات پر مشتمل یہ کتابچہ بیٹسٹ مشن پریس کلکتہ سے شائع ہوا۔ اس میں فارسی رباعی کی تعریف تاریخ اور اوزان کا ذکر ہے۔ ”رسالہ ترانہ“ کا تعارف ان الفاظ میں کرایا ہے۔

”در بیان رباعی و وجہ حصر آن باوزان بیست و چار گانہ و ضابطہ استخراج آن“ (۲۱)۔ ”رسالہ ترانہ“ میں انہوں نے رباعی کو ترانہ کے نام سے موسوم کیا ہے۔ اس کی وجہ تسمیہ یوں بیان کی ہے۔

”در وجہ تسمیہ رباعی بہ ترانہ میتوان گفت کہ ترانہ در لغت بمعنی سرود و نغمہ و نوعی از سرود است و چون این قسم نظم را بیشتر می سرایند بدین نامش خواندند۔ و بعضی نوشته اند کہ ارباب موسیقی رباعی را ترانہ گویند“۔ (۲۲)

رسالہ ترانہ میں آغا احمد علی نے کمال اسمعیل، سعدی، جامی، حافظ، غنی کشمیری، خواجہ آصفی، ہروی، ناصر علی، قآنی اور عمر خیام کی رباعیات کو بطور مثال پیش کیا ہے۔ رسالہ ترانہ کے بارے میں حکیم جنیب الرحمن نے اپنے خیالات کا اظہار یوں کیا ہے۔

”اوزان رباعی کی تحقیق پر فارسی زبان میں مولوی آغا احمد علی احمد جہانگیر نگری کا بے نظیر رسالہ ہے۔ حقیقت یہ ہے کہ اب تک اس موضوع پر اس سے بہتر کوئی رسالہ نہیں لکھا گیا۔ آغا مرحوم فارسی کے نادر الوجود محقق تھے۔ فن عروض کے بھی ماہر کامل تھے“۔ (۲۳)

۱۲۸۷ھ / ۱۸۷۰ء میں آغا احمد علی کی دیگر ایک کتاب ”اشتقاق“ طبع ہوئی۔ اس میں فارسی مصادر اور ان کے مشتقات کا ذکر ہے۔ ابتدائی فارسی آموزی کی یہ کتاب اردو زبان میں لکھی گئی۔

سید محمود آزاد اس کتاب کے بارے میں کہتے ہیں کہ جناب آغانے یہ کتاب ان کی تعلیم کے لئے تصنیف کی تھی۔ اب اس کتاب کا پتہ نہیں لگتا۔ (۲۴)

”اشتقاق“ کی ضخامت کو مد نظر رکھتے ہوئے آغا احمد علی نے اگلے ہی سال یعنی ۱۲۸۸ھ / ۱۸۷۱ء میں اس کی تلخیص پیش کی۔ اور اس کا نام ”رسالہ مختصر الاشتقاق“ رکھا۔ ۶۰ صفحات پر مشتمل یہ کتاب مطبع بشیری، کلکتہ سے شائع ہوئی۔

ہفت آسمان آغا احمد علی اصفہانی کی آخری کوشش ہے۔ کلکتہ ایشیاٹک سوسائٹی کے تحت ڈاکٹر اشپرنگر اور آغا محمد شوستری نے نظامی گنجوی کی ”مثنوی سکندر نامہ بہرامی“ کی تصحیح کی اور طبع کرانے کا ارادہ کیا۔ ”ہفت آسمان“ تصحیح شدہ ”سکندر نامہ بہرامی“ کا مقدمہ ہے۔ اور فارسی مثنوی نویسی کی دلچسپ تاریخ ہے۔ مثنوی کے لئے چونکہ سات بحر میں مخصوص ہیں اس لئے آغا احمد علی نے اسی مناسبت سے اس کتاب کا نام ”ہفت آسمان“ رکھنے کا ارادہ کیا لیکن اس کا صرف ایک باب ہی ”آسمان اول“ کے نام سے شائع ہوا اور باقی آسمان وہ ختم نہ کر سکے۔ حکیم جیب الرحمن ”ہفت آسمان“ کے بارے میں کہتے ہیں ”جستہ جستہ اوراق میں نے آغامر حوم کے وارثوں کے پاس دیکھے ہیں۔ اس رسالہ سے معلوم ہوتا ہے کہ آغامر حوم کا مطالعہ کتنا وسیع اور معلومات کیسی نادر تھیں اور طبیعت میں کیسی جدت و ندرت تھی“۔ (۲۵)

”ہفت آسمان“ میں ۱۷۴ صفحات ہیں اور ایشیاٹک سوسائٹی کلکتہ کی زیر نگرانی ۱۸۷۳ء میں پیٹسٹ مشن پریس کلکتہ سے چھپی۔ آخر میں ایچ بلو کمین کا انگریزی زبان میں مصنف کی زندگی اور تصنیفی کارناموں پر مختصر سا تبصرہ ہے۔

آغا احمد علی نے ڈھاکہ کی تاریخ بنام ”تاریخ ڈھاکہ“ بھی لکھی تھی مگر اسے چھپوانے کی نوبت نہ آئی۔ حکیم حبیب الرحمن کا کہنا ہے کہ ”آسودگان ڈھاکہ“ لکھتے ہوئے انہوں نے تاریخ ڈھاکہ کے قلمی نسخے سے استفادہ کیا تھا۔ (۲۶) ”تاریخ ڈھاکہ“ اب ناپید ہے۔

مذکورہ بالا کتابوں کے علاوہ آغا احمد علی نے ایشیاٹک سوسائٹی کلکتہ کے لئے فخر الدین اسد گیلانی کی مثنوی ”ویس ورامین“ بدایونی کی ”منتخب التواریخ“ محمد ساقی مستعد خان کی ”ماثر عالمگیری“ ابوالفضل کی ”اکبرنامہ“ اور ”اقبال نامہ جہانگیری“ کی بھی تصحیح کی اور انہیں دوبارہ شائع کرایا۔ (۲۷)

بنگال کی ادبی تاریخ میں آغا احمد علی کو ایک خاص مقام حاصل ہے۔ ادبی خدمات کے علاوہ انہوں نے سید محمود آزاد جیسے شاگردوں کی تربیت کی جو بنگالہ ہی نہیں۔ برصغیر پاکستان و ہند کے فارسی شعراء کی صف اول میں شمار ہونے کے مستحق ہیں۔ محمود آزاد کے بھائی اور مشہور اردو مضمون نگار نواب سید محمد آزاد، فدا سلہٹی، واصف، اشرف اور عاصم بھی ان کے شاگردان میں داخل ہیں بلکہ مشہور انگریز مستشرق ”بلوکمین“ بھی ان کا عقیدت مند شاگرد تھا۔ آغا احمد علی کا زمانہ بنگال میں فارسی نشاۃ ثانیہ کا زمانہ تھا۔ وہ نساخ اور عبیدی کے دوست اور ہم عصر تھے۔ اگر انہیں موت مہلت دیتی تو قرین قیاس ہے کہ وہ بنگال میں فارسی علم و ادب کے مذاق و مطالعہ کو زیادہ پائدار بنیادوں پر استوار کر جاتے۔ لیکن انہوں نے صرف پینتیس (۳۵) برس کی عمر میں ۶ ربیع الثانی ۱۲۹۰ / جون ۱۸۷۳ میں بمقام ڈھاکہ انتقال کیا (۲۸)۔ نساخ نے ان کی سال وفات یوں کہی ہے۔

آن احمد نکتہ سنخ مقبول احد
دانای رموز دانش و عقل و خرد

چون مرد برای سال فوتش تسلیخ
گفتیم کہ واصل حق آغا احمد

۱۲۹۰ «۱۸۴۳م» (۲۹)

ایچ بلو کمین نے اُن کی فارسی دانی اور ان کی قابلیت کی تعریف ان الفاظ میں کی ہے:

“His genuine enthusiasm for Persian literature, his profound knowledge of the language, his self-sacrificing kindness and singleness of mind, made him a general favourite. His pupils have lost in him a most excellent teacher, and the Asiatic Society a painstaking and conscientious editor, whom it will be difficult to replace” (30)

سید محمود آزاد اُن کا بیان یوں کرتے ہیں۔

ز احمد آن معانی مجسم
جهان علم و حلم او را مسلم
سریر آرای ملک خوش بیانی
شهنشاه جهان نکتہ دانی
علم افراز اقلیم معانی
سراپا علم و شخص نکتہ دانی
بعلم و فضل در عالم یگانہ
وجید عصر و یکتای زمانہ
امام پارسی دانان ایام

دل او بہرہ یاب از فیض الہام
 سمندِ فکرت او عرشِ جولان
 صفایِ طبع او بر صبحِ خندان
 زرنگینِ نکتہ های غارتِ ہوش
 دلش چون قلزمِ موج در جوش
 دل او مطلعِ انوارِ تحقیق
 ضمیرش مخزنِ اسرارِ تحقیق
 ز شعرش پایہٴ شعری بہ شعری
 ز نثرش رتبہٴ نثری بہ نثری

حواشی

- ۱- بلوکمین، ایچ، مقدمہ، ہفت آسمان از آغا احمد علی۔ کلکتہ، بیپسٹ مشن پریس، ۱۸۷۳۔
- ۲- عبدالستار، تاریخِ مدرسہ عالیہ، ڈھاکہ، ۱۹۵۹، ص ۱۸۲۔
- ۳- مقدمہ، ہفت آسمان۔
- ۴- عبدالغفور نساخ، تذکرہ المعاصرین (غیر مطبوعہ) ص ۱۔
- ۵- سید وقار عظیم، مشرقی بنگال میں اردو، ڈھاکہ۔ مشرق کو آپریٹو پبلیکیشنز ۱۹۵۳ء، ص ۲۳۔
- ۶- تاریخِ مدرسہ عالیہ ص ۱۸۲۔

- ۷۔ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، چوتھی جلد، لاہور، ۱۹۷۱ء، پنجاب یونیورسٹی، ص ۸۴۹ تا ۸۵۱۔
- ۸۔ ڈاکٹر محمد یعقوب عامر، اردو کے ادبی معرکے، نئی دہلی، ترقی اردو بیورو، ۱۹۸۲ء، ص ۲۹۲، ۲۹۵۔
- ۹۔ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند ص ۸۵۱
- ۱۰۔ غلام رسول مہر، نقش آزاد، لاہور، شیخ غلام علی اینڈ سنز، ۱۹۶۸ء، ص ۳۱۶۔
- ۱۱۔ آغا احمد علی اصفہانی، مؤید برہان، ص ۲۵۵
- ۱۲۔ مؤید برہان، ص ۱-۲
- ۱۳۔ اردو کے ادبی معرکے، ص ۳۵۵
- ۱۴۔ الطاف حسین حالی، یادگار غالب، علی گڑھ، مطبع فیض عام، ۱۹۲۲ء، ص ۲۵
- ۱۵۔ شیخ محمد اکرام، حیات غالب، لاہور فیروز سنز، ۲۱۵۔
- ۱۶۔ حیات غالب، ص ۲۱۵-۲۱۶۔
- ۱۷۔ آغا احمد علی اصفہانی، شمشیر تیز تر، ص ۲۔
- ۱۸۔ اردو کے ادبی معرکے، ص ۳۵۹
- ۱۹۔ مشرقی بنگال میں اردو، ص ۴۳۔
- ۲۰۔ وفاراشدی، بنگال میں اردو، حیدرآباد، مکتبہ اشاعت اردو، ۱۹۵۵ء، ص ۴۷۔
- ۲۱۔ آغا احمد علی اصفہانی، رسالہ ترانہ، ص ۱
- ۲۲۔ رسالہ ترانہ، ص ۳
- ۲۳۔ حکیم حبیب الرحمن، ثلاثہ غسالہ (بہرہ فارسی) مضمون از مجلہ "کتاب شناسی" لاہور، مطبعہ مکتبہ العلمیۃ، ۱۹۸۸ء، ص ۲۷۔
- ۲۴۔ ایضاً، ص ۱۲۔

۲۵- ایضاً ص ۹۹

۲۶- حکیم حبیب الرحمن، آسودگان ڈھاکہ، ڈھاکہ، امدادیہ لائبریری، ۱۹۴۶ء، ص ۸-

۲۷- بنگال میں اردو، ص ۲۷-

۲۸- حیات غالب، ص ۲۱۱، ۲۱۲

۲۹- تذکرۃ المعاصرین، ص ۱-

۳۰- ہفت آسمان، ص ۱۷-

۳۱- موید برہان، ص ۲۵۵-

فارسی زبان کے ایک جید شاعر و ادیب خاور دزانی

فارسی زبان و ادب اور ثقافت کا عالمی اثر و نفوذ کوئی ڈھکی چھپی بات نہیں۔ تاہم برصغیر کی حد تک اس کے پھیلاؤ میں اس وقت کمی آئی جب انگریزی عہد کا سایہ اس سرزمین پر پڑا اور انگریزی زبان کی اجارہ داری سے فارسی زبان و ادب کو دھچکا لگا۔ ورنہ برصغیر کے طول و عرض میں انگریزوں سے پہلے مغل حکمرانوں کے دور میں فارسی کا طوطی بول رہا تھا۔

سرکاری اور درباری کاروبار فارسی زبان ہی کے سہارے چل رہا تھا۔ مغل حکمرانوں کی فارسی شناسی اور زبان دوستی نے برصغیر میں ایسا ادبی ماحول قائم کر دیا تھا کہ اس کی کشش ایران زمین سے چیدہ اور جید شعراء کو ہندوستان کھینچ لائی تھی۔ شعرا کی آمد اور ان کی ادبی سرگرمیوں نے اس حد تک وسعت اختیار کر لی تھی کہ برصغیر میں ”سبک ہندی“ نے جنم لیا، جو آج بھی فارسی ادب کی تاریخ کا سنہری باب کہلاتا ہے۔ انگریزی زبان کی اجارہ داری کے باوجود فارسی زبان و ادب کا ذوق و شوق کلی طور پر ختم نہ ہو سکا۔ کلکتہ، دہلی، امرتسر، لاہور اور صوبہ سرحد میں فارسی زبان و ادب زندہ رہا۔ اس ضمن میں صوبہ سرحد اس لئے، خصوصی طور پر قابل ذکر ہے کہ اس میں فارسی بولنے والے کئی خانوادے بہت پہلے سے آباد تھے جنہوں نے اپنی مادری و ثقافتی زبان کو محفوظ رکھا۔ ان کنبوں کی باقیات الصالحات اب بھی موجود ہیں۔ افغانستان کے

قرب اور ہمسائیگی نے اس رشتے کو مزید پائیدار بنائے رکھا ہے۔

تقریباً ایک صدی بیشتر پشاور میں قدیم شعراء نے مشاعروں کے انعقاد سے اردو شاعری کیساتھ ساتھ فارسی شعر گوئی کی شمع کو بھی روشن رکھا۔

یہ مشاعرے طرحی ہوتے تھے اور ان میں اردو مصرعہ طرح کے ساتھ فارسی مصرعہ طرح بھی دیا جاتا تھا جس پر شعراء طبع آزمائی کر کے غزلیں کہتے اور مشاعروں میں پیش کرتے۔

پشاور کی اولین ادبی تنظیم ”بزم سخن پشاور“ نے نظم و ضبط کیساتھ ادبی مجالس کا اہتمام کیا۔ بزم سخن پشاور کا سال تاسیس ۱۹۰۳ء ہے۔ میرا تعلق اسی ادبی ادارے کیساتھ ۱۹۳۵ء میں بحیثیت ناظم اعلیٰ ہوا اس کی ادبی محفلوں اور اساتذہ میں آغاسید مسجدی شاہ خادم پشاور (اردو فارسی کے شاعر اور عروضی) سید لعل شاہ جگر کاظمی، دلاور خان بیدل، ملک ناصر علی، خان ناصر، سید ضیا جعفری، محمود الحسن کوکب تبریزی، قاضی محمد عمر خان قضا روحی، برق کوہاٹی، سید شیرازی، جعفر علی جعفری، ملک امانت علی امانت، میر عباس میر، وغیرہ اردو اور فارسی کے نمایاں پرستار تھے۔

پشاور کے علاوہ، چترال، کوہاٹ اور ڈیرہ اسماعیل خان میں بھی فارسی شعر گوئی کا چلن رہا ہے۔ چترال کے حکمران مہتر چترال، اور ڈیرہ اسماعیل خان میں عطاء اللہ خان عطا قابل ذکر ہیں۔ نام بردہ شعراء میں بعض صاحب دیوان (مطبوعہ اور غیر مطبوعہ) بھی تھے۔

راقم الحروف کا سابقہ ماضی کے اردو، فارسی، ہندکو، پشتو اور پنجابی شعراء کے ساتھ پڑتا رہا میں نے ان کی اکثریت کو پڑھا بھی اور سنا بھی۔ اسی مناسبت سے مجھے مزید شعراء کی تلاش و تجسس رہی اور جویندہ یا بندہ کے مصداق میں کامران بھی رہا۔

زندگی کے لمحات میں کبھی کبھی ایک ادھ لمحہ ایسا بھی آتا ہے جو صدیوں پر بھاری ہوتا ہے۔ اور خلاف توقع کوئی ایسی نایاب چیز ہاتھ لگ جاتی ہے جسے پا کر روحانی

مسرت ملتی ہے اور روح میں بالیدگی آجاتی ہے یہ نادر شے مجھے، شفاف اور گنگنائے ہوئے ٹھنڈے پانیوں کے چشموں کی سرزمین کوہاٹ سے ملی، کوہاٹ صوبہ سرحد کا ایک مردم خیر خطہ ہے، اس میں ثقافتی سماجی دینی اور سیاسی آثار و شخصیات کے جلی وزندہ نشان و نقش کی بہتات ہے۔ عہد حاضر کی نمایاں شخصیت جسٹس رستم خان کینانی نے اسی مٹی سے جنم لیا۔ فارسی زبان اب بھی ان کے گھرانے میں رائج ہے۔

جس نادر اور نایاب چیز کا ذکر میرا مقصود ہے اس کا تعلق بھی کوہاٹ ہی کے ساتھ ہے یعنی خاورِ درانی کا مجموعہ شعری ہوا یوں کہ کوہاٹ کے ایک عزیز دوست شہزادہ اختر عالم درانی نے ملاقات کے دوران مجھے ایک خطی نسخہ دکھایا، یہ شعری مجموعہ، شہزادہ اختر عالم کے دادا جان شہزادہ سرسلطان جان (سدوزئی، درانی، کے، سی، آئی، اے) کے فارسی کلام کی گویا کلیات تھی، جو ان کے اپنے قلم کی کاوش تھی، شاعر مرحوم کا قلمی نام یا تخلص خاورِ درانی تھا۔ بیاض کی صورت ایک بڑے رجسٹر کی ہے جس کا سائز ۲۱ × ۳۳ سینٹی میٹر ہے صفحات دو سو اٹتیس (۲۲۹) ٹوٹی پھوٹی میلی کچیلی جلد میں مجلد اس قیمتی سوغات کو پا کر میرا دل باغ باغ ہنو گیا۔

شہزادہ خاورِ درانی، نازک خیال شاعر کے علاوہ مصور بھی تھا اور خوشنویس بھی، سیاہ روشنائی سے گنجان نیم شکستہ خوشگوار نستعلیق میں شاعر نے اپنا کلام بقلم خود تحریر کیا ہے۔ بین السطور میں جہاں بھی کوئی جگہ بچ گئی، شاعر نازک خیال نے وہیں کسی پرندے کی خوبصورت تصویر بنا دی ایسی بے شمار تصاویر کو دیکھ کر شاعر کی دوہری فنکارانہ شخصیت ابھر کر سامنے آتی ہے۔ اور خاورِ درانی کو صرف قلم ہی نہیں، موقلم کا دھنی بھی مانتا پڑتا ہے ان تصاویر میں پھولوں کی مصوری مستزاد ہے۔

خاورِ درانی کے پوتے شہزادہ اختر عالم سے میں نے ان کے دادا مرحوم کے کوالف

معلوم کرنا چاہتے تو انہوں نے خاور درانی کے بارے میں حسب ذیل معلومات بہم پہنچائیں:

”شہزادہ سر سلطان جان المتخلص بہ خاور درانی نے ۱۸۳۹ء میں کوہاٹ میں جنم لیا اور تریسٹھ (۶۳) سال کی عمر میں ۱۹۰۳ء میں انتقال کیا، آپ کا سلسلہ نسب تیموری شاخ کے ساتھ وابستہ ہے اور مشہور فاتح حکمران احمد شاہ ابدالی سے پانچویں پشت میں جا ملتا ہے۔

خاور درانی کے والد ماجد شہزادہ جمہور سکھ حکمرانوں کے عہد میں حاکم کوہاٹ تھے، خاور مرحوم نے عربی فارسی اور اردو گھر پر ہی ایک اتالیق سے پڑھی، ویسے ان کے قبیلوں کی اور گھریلو زبان فارسی ہے جو اب تک اس خاندان میں باقی ہے۔“

شہزادہ خاور درانی بھی حاکم شہر کوہاٹ کے عہدے پر فائز تھے انگریز سر کار دربار میں ان کو بڑا اثر و رسوخ حاصل تھا۔ انگریزی حکومت نے ان کو اعلیٰ خطابات، سر کے سی آئی اے سے نوازا تھا۔ کوہاٹ میں محلہ شہزادگان اس کنبے کے درخشان ماضی کا شاہد ہے۔ یہ محلہ باوجود اپنی فرسودگی کے خاور مرحوم کے عہد کی حاکمانہ شاہانہ اور رعایانہ کروفر کی داستان اپنی خاموش زبان سے بیان کر رہا ہے۔

آپ عدالت بھی اپنے محلے ہی میں کرتے تھے۔ ان کی عدالت کا خصوصی کمرہ آج تک محفوظ ہے۔ ان کے متعلق مشہور ہے کہ وہ ملزم کو مقدمے کا فیصلہ زبانی نہیں سنایا کرتے تھے، بلکہ لکھ کر عدالت کے باہر آویزان کر دیتے تھے۔ فیصلے پر ملزم کی وہ تصویر بھی ہوتی تھی جو انہوں نے اپنے قلم سے مقدمہ کی سماعت کے دوران بنائی ہوتی تھی۔ اس دلچسپ روش سے مدعی اور مدعا علیہ بغیر کسی دقت کے مقدمے کے نتیجے سے آگاہ ہو جاتے۔

مقدور ہو تو خاک سے پوچھوں کہ اے لئیم

تو نے وہ گنجانے گرانما یہ کیا کئے
دیوان خاور درانی، سینکڑوں غزلیات اور ایک ہزار کے قریب رباعیات پر مشتمل
ہے۔ دیوان کا مطالعہ شاعر کے اعلیٰ ذوق ادب کی نشاندہی کرتا ہے وہ فارسی ادب اور
فارسی شعراء کا گہرا مطالعہ رکھتے تھے۔ اساتذہ قدیم کی بعض غزلیات پر تضمین کر کے
کئی مخمس اور جوابی غزلیات بھی کہی ہیں، انہوں نے فارسی شعر قدیم کی روایت کو
بڑے احترام کے ساتھ آگے بڑھایا اور غزل گوئی میں بڑی کاوش سے کام لیا۔ بلکہ
بات سے بات نکالی ہے۔

صد جا ز چشم مست تو اے فتنہ جہان
برخواست فتنہ ہا کہ کس اندر جہان ندید
خاور درانی کے یہاں اگرچہ کلاسیکی شعراء کی فضالمتی ہے۔ تاہم ان کی اپنی انفرادیت
بھی نمایاں ہے اور اکثر اشعار میں تنوع اور ندرت کا آب و رنگ بھی جھلکتا ہے۔ انسان
کی متلون المزاجی کو خاور نے جس انداز سے بیان کیا ہے وہ کم ہی کہیں نظر آتا ہے۔
باید چو شمع سوخت بیک جا تمام عمر
تاکی چو طفل در پیٹی ہر لعبتی دوید

شاعر کے نزدیک محبوب اسی وقت دلاویزی میں عروج حاصل
کر سکتا ہے جب اس میں کوئی غیر معمولی صفت ہو۔ محبوب کی غیر
معمولی صفت کے باعث اس پر مہم و انجم کی آنکھیں لگی ہوئی ہیں۔
دیدہ جولان تو تا ماہ نو از بام فلک
بقدم بوسئی تو شکل رکابی دارد
سلاست بیان اور اظہار مطلب پر شاعر کو قدرت تمام حاصل ہے۔
دل سے افکار کے جو ہیولے اٹھے، سطح ذہن پر آئے، دل کے اخلاص

اور قلم کے زور نے ساتھ دیا اور صفحہ قرطاس سہل الممتنع کا رنگین
مرقع بن گیا۔ مثلاً:

بچشم او شکایت می نویسم
بہ نرگس این حکایت می نویسم
نمانده حاجتم با زخم دیگر
زتیر او عنایت می نویسم
اگر قتل نمود آن ماہ امروز
زغمہامن فراغت می نویسم
شود طوفان نوح گر باز پیدا
باشک خود شباہت می نویسم
نگہ بی دیدنش گر باز آید
بچشم خود ندامت می نویسم
دو چشمش زیرابروگشت میزان
چو دیدم من قیامت می نویسم

بظاہر اس غزل میں روایتی مضامین اور محبوب پرستی کو دہرایا گیا
ہے۔ اس کے باوجود خاور کی خوش بیانی، سلاست، انتخاب الفاظ روانی
اور جوش نے غزل کو ایک ادبی فن پارہ بنا دیا ہے۔ بحیثیت مجموعی
خاور کی غزل میں سوز و ساز کی فراوانی ہے۔ وہ حافظ شیرازی، سعدی
شیرازی، نظیری نیشاپوری اور دوسرے سربرآوردہ فارسی شعراء سے
خاصے متاثر نظر آتے ہیں اور صاف و سادہ اور عام فہم اسلوب بیان

کو پسند کرتے ہیں۔ وارداتِ عشق کو غیر مبہم طریق سے ادا کرتے ہیں اس کا ثبوت ان کے مجموعی رنگ سخن سے مہیا ہوتا ہے:

ہر دم از چشم پر خار نیش
لمحہ لمحہ عتاب می خواہم
گر شود وصل او بزہد ریا
قرض از شیخ و شاب می خواہم
چشم او گشتہ فتنہ عالم
من از آن دیدہ خواب می خواہم
اشک از چشم من گذشت چوسیل
فصل دل سوخت، آب می خواہم
شد حجابی تو شیشہ دختر رز
من ترا بی حجاب می خواہم

از عشق این دو دیدہ گریبان بیا رسید
موج از نشان بحر بطوفان رسید
غواص بحر و قلزم عشق تو گشتہ اشک
تا دانہ ہائی گوہر نیشان، بیا رسید

ہمچو خورشید گشت آیینہ
 دیدہ تا روی روح افزایت
 ایستادہ است سرو بریک پا
 محو در پیش قد رعنائیت
 تکیہ کردہ است بر عصا نرگس
 بسکہ محو است در تماشائیت
 وا نکرده است چشم بر عالم
 دیدہ "خاور" چو چشم شہدائیت

زلف با مشک تری آمیختہ
 دل چو گوہر زیر گوش آویختہ
 دل دگر باکس ندارد کاروبار
 چون ترا دیدہ ز گل بگسیختہ
 چشم مستش چون سبب از سرمہ شد
 فتنہ در دور زمان انگیختہ

بار غمت پشت دوتامی کند
 عشق توام بی سروپا می کند
 جذبہ عشق تو کند با دلم
 آنچه بہ گہر، گاہ ربا می کند
 از چہ زندلاف بزلف تو مشک
 در خط زلف تو خطا می کند

خاور درانی کے ضخیم دیوان سے یہ چند اشعار انتخاب کے طور پر لئے گئے ہیں ورنہ ان کے بے پناہ شعری ذوق کا کما حقہ، جائزہ طویل وقت کا تقاضا کرتا ہے۔
غزلیات کے علاوہ ایک ہزار رباعیات (دو بیٹی) بھی شاعر کی کاوش فکر کا نتیجہ ہیں جو کسی حد تک دبستان عمر خیام کی نمائندہ ہیں۔

باین تشنہ لبی کوثر اساسیم
بیریانی خویش اندر لباسیم
ندارد چون جبابی اعتباری
بیاتا قدر یک دیگر شناسیم

بیاید رفت در میخانہ امروز
اگر داری سر پیمانہ امروز
چو بلبیل بایدم در گلشنی جا
ندارم خواہش کاشانہ امروز
چشم سپہش عطا ندارد
تیر نگہش خطا ندارد
رحمی بدل حزمین خاور
غیر از ستم و جفا ندارد

موضوع کے لحاظ سے خاور درانی کے ہاں عشق و عاشقی کے علاوہ حمد و نعت اور سلام و منقبت بھی موجود ہیں اس کے علاوہ چند منظوم خطوط بھی ملتے ہیں، جو انہوں نے اپنے ہمعصر شعراء کے نام لکھے ہیں یا پھر ان خطوط کا جواب، (جو غالباً منظوم ہی

ہونگے) نظم میں دیا ہے مثلاً پشاور کے سردار خان بابا خان المتخلص بہ ”زاہد“ کے خط کے جواب میں حسب ذیل اشعار۔

کیست ایجاد سخن را آنکہ برپا کرده است
نظم و نثرش، عالمی پر شور و غوغا کرده است
در سخن داده است داد دلربائی نطق او
رشتہ شیرازہ نظم سخن وا کرده است
در مدیحت قطرہ اشکم چو عنبر بیز شد
قطرہ ای بوده است اما کار دریا کرده است
زیست آراے گلستان سخن، دانی، کہ بود
آنکہ جدش اسم اُورا خان بابا کرده است
گوہر ہر نکتہ چون از لعل الفاظ تو ریخت
ملک معنی خاورا، بنگرچہ مینا کرده است

(اقتباس)

سردار خان بابا خان قزلباش زاہد خود بھی بڑے پایہ کے فارسی شاعر تھے اور صاحب دیوان بھی جو مطبوعہ ہونے کے باوجود نایاب ہے۔

خاور کا ذوق فن صرف شعر تک محدود نہ تھا ان کی ہمہ گیر شخصیت میں جوہر قابل کی فراوانی تھی۔ فارسی شعر و ادب کے علاوہ وہ عربی ادب میں بھی دسترس رکھتے تھے چنانچہ بقول اختر عالم (۲) ان کے دیگر خطی نسخوں میں عربی مکتوبات کا سراغ بھی ملتا ہے جو انہوں نے اپنے بعض عربی دان حضرات کے استفسار پر قلمبند کئے ان کے علمی نوادرات میں بڑی قیمتی و نایاب قلمی و غیر قلمی اشیاء موجود ہیں۔ جوان کے مختلف ورثا کے پاس محفوظ ہیں پھر یہ کہ ان کے روزمرہ کے اشغال میں علم طب،

نجوم اور مہوسی بھی شامل تھی، طب میں خاصہ ملکہ رکھتے تھے اور اسی مناسبت سے کیمیاگری سے بھی علاقه تھا۔ اس سلسلے میں ان کے علمی نوادر میں نجوم و فلکیات اور طب سے متعلق مستند کتب موجود ہیں۔

نوادر میں قرآن مجید کا ایک ایسا نسخہ خطی بھی دستیاب ہے جو ہرن کی کھال پر تحریر کیا گیا ہے اور بقول ان کے اعزہ کے قرآن کریم کے اس نسخے پر امیر المومنین حضرت علی علیہ السلام کی مہر مبارک ثبت ہے۔ ان کو یہ سوغات دہلی سے ملی تھی۔

ان کے خطی نسخوں میں شعری دیوان کے علاوہ ایک البم بھی ہے جس میں وہ تصویریں اور تصویری خاکے ہیں جو انہوں نے وقتاً فوقتاً اپنے موقلم سے بنائے ہیں ان میں ان مجرموں کی تصویریں بھی ہیں جن کو قانون وقت نے کڑی سزائیں دیں۔ زیر نظر مجموعہ کلام میں شروع میں ایک قلمی تصویر ملتی ہے جو شاعر کی اپنی شبیہ بقلم خود ہے یہ عالم شباب کا عکس معلوم ہوتی ہے کیونکہ ان کا عکسی فوٹوگراف، اس سے ذرا مختلف ہے قلمی تصویر میں گھنی اور چھوٹی ڈاڑھی ہے، سر پر تاج ہے اور تصویر صرف سینے تک ہے جبکہ فوٹوگراف پورے قد کا ہے سر پر عمامہ لباس بڑا پروقار جس میں چغہ بھی شامل ہے۔ کرسی کے سہارے کھڑے ہیں ڈاڑھی گھنی تو ہے مگر قلمی تصویر کے مقابلے میں لمبی ہے۔

وضاحت

شہزادہ خاور درانی کا شعری خطی مجموعہ آج سے تقریباً دس سال پہلے میں نے دیکھا تھا یہ نسخہ میرے پاس بہر حال ایک امانت کے طور پر تھا جس سے میں نے کم سے کم

مدت میں جو استفادہ کیا وہ کسی مبسوط مقالے کیلئے کافی مواد نہیں ہے چند سال پیشتر میں نے اپنے دوست اور خاور مرحوم کے پوتے شہزادہ عالم اختر سے دوبارہ رابطہ پیدا کرنے کی کوشش کی تاکہ اس سلسلے میں مزید مواد حاصل کر سکوں مگر افسوس کہ ملاقات نہ ہو سکی لہذا مجبوراً ان چند سطور پر ہی اکتفا کیا جا رہا ہے۔

شہزادہ خاور مرحوم کی دولت بیدار یقیناً ان کے ورثا کے پاس محفوظ ہوگی۔

حوالے

۱- میرے ذاتی مشاہدات، معلومات۔

۲- شاعر مرحوم کے پوتے شہزادہ اختر عالم سے حاصل کردہ معلومات۔

سید حسین عارف نقوی،

اسلام آباد

امیر کبیر میر علی ہمدانی اور ”المودۃ القربی“

امیر کبیر سید علی بن شہاب الدین ۱۲ رجب المرجب ۷۱۲ھ / ۲۱ اکتوبر ۱۳۱۲م کو ہمدان میں سادات کے ایک گھرانے میں پیدا ہوئے آپ سید علی و میر سید ہمدانی کے نام سے مشہور ہیں اسکے علاوہ آپ کو شاہ ہمدان، علی ثانی اور امیر کبیر بھی کہا جاتا ہے۔ محمد علی مدرس تبریزی نے اپنی کتاب ”ریحانۃ الادب“ میں زیر کلمہ صوفی انکا ایک لقب ”سیاہ پوش“ بھی لکھا ہے۔ (۱) آپکی تاریخ پیدائش لفظ ”رحمت اللہ“ سے نکلتی ہے۔

آپکے والد سید شہاب الدین ہمدان کے گورنر تھے اسی حوالے سے سید علی ہمدانی کو ثانی گوتم بدھ اور ثانی ابراہیم ادھم بھی کہا گیا ہے۔ جعفر بد خشی نے آپ کو پندرہ واسطوں سے اور حیدر بد خشی نے سترہ واسطوں سے آپکا شمار اولاد حضرت علی علیہ السلام میں کیا ہے۔ آپکی والدہ ماجدہ بی بی فاطمہ کا شجرہ نسب سترہ واسطوں سے سید ولد آدم حضرت محمد رسول اللہ صلعم سے جا ملتا ہے۔ چھوٹی عمر میں آپکو کسی مرد درویش کے حوالے کر دیا گیا اور انہیں معلم کے ذریعے آپ شیخ محمود مزدقانی کے مرید بن گئے ”خلاصۃ المناقب“ کے مطابق آپ ایک اشارہ غیبی کے تحت ۱۲ سال کی عمر میں شیخ محمود کے حلقہ ارادت میں آ گئے البتہ یہ معلوم نہیں کہ اس وقت شیخ محمود کہاں اقامت پذیر تھے ہمدان

میں؟ مزدقان میں یا سمنان میں؟

شیخ محمود، شیخ رکن الدین علاؤالدولہ سمنانی کے مرید تھے امیر کبیر نے شیخ محمود اور دیگر صوفیا سے اخذ فیض کرنے کے بعد تبلیغ اسلام کا کام شروع کیا ایک روایت بیان کی گئی ہے کہ جن اکابر و محققین خراسان نے سلطان محمد خداوندہ سے ملاقات کی ان میں سید علی ہمدانی کے والد بھی شامل تھے سید شہاب الدین نے ان اکابرین سے جنکی تعداد چار سو تھی، درخواست کی کہ ان میں سے ہر ایک تیر کا ایک ایک حدیث سنائے چنانچہ سب سے پہلے شیخ علاؤالدولہ سمنانی اور سب سے آخر میں خواجہ قطب الدین نیشابوری نے حدیث سنائی اور یہ تمام احادیث سید علی ہمدانی نے بھی سنیں لیکن سلطان محمد خداوندہ کا انتقال ۷۱۶ھ کو ہوا جبکہ ابھی سید علی ہمدانی کی عمر صرف دو سال تھی اور اتنی چھوٹی عمر میں متعلقہ افراد کے ناموں کے ساتھ اسناد و متون حدیث کو یاد رکھنا مشکل معلوم ہوتا ہے۔

اپنے پیر باصفا علی دوستی کے انتقال کے بعد سید علی ہمدانی تبلیغ اسلام کی غرض سے ترکستان، کشمیر، ہندوستان اور سراندیپ گئے کئی مرتبہ خانہ کعبہ کی زیارت کی تین مرتبہ کشمیر گئے۔

۱- ۷۷۲ھ میں جبکہ کشمیر پر شہاب الدین حکمران تھا آپ کے ہمراہ سات سو سادات تھے چار ماہ یہاں قیام کرنے کے بعد حجاز چلے گئے۔

۲- ۷۸۱ھ میں، قطب الدین جو شہاب الدین کا بھائی اور جانشین تھا کے دور حکومت میں اس دفعہ آپ یہاں اڑھائی سال رہے اس موقع پر سید محمد خاوری نے آپ کی آمد کی تاریخ کہی: (۲)

میر سید علی شیر ہمدان
سیر اقلیم سب سے کردہ نکو
شد مشرف مقدس کشمیر
اہل آن شہر را ہدایت جو
سال تاریخ مقدم او را
یابی از مقدم شریف او
(۷۸۱ھ)

۳-۷۸۵ھ اس وقت بھی قطب الدین کا دور حکومت تھا سری نگر پہنچنے کے بعد
آپ نے محلہ علاؤ الدین پورہ میں قیام کیا پانچ وقت کی نماز دریا کے کنارے جہاں
اب آپکی خانقاہ ہے، ادا فرماتے یہاں آپ نے کوئی ۳۷ ہزار افراد کو حلقہ بگوش
اسلام کیا سلطان قطب الدین بھی آپ کی خدمت میں حاضر ہوتا آپ کا بڑا
ادب کرتا سلطان کے عقد میں دو حقیقی بہنیں تھیں حضرت کے حکم پر اسکا
ازالہ کیا سری نگر کی خانقاہ پر یہ رباعی درج ہے۔ (۳)

ہر فیض کہ در سابقہ ہر دو جہانست
در پیروی حضرت شاہ ہمدان است
شاہ ہمدان آنکہ شہنشاہ جہانست
ای خاک بر آن دیدہ کہ بے ریب و گمانست

امیر کبیر سید علی ہمدانی ۶ ذی الحجہ ۷۸۶ھ کو پکھلی کے مقام پر واصل بہ حق ہوئے آپ کی وصیت کے مطابق آپ کے جسدِ اطہر کو تاجکستان (ختلان) منتقل کیا آپ کے صاحبزادے سید محمد ہمدانی کا انتقال بھی یہیں ہوا اور اپنے والد کے پہلو میں دفن ہوئے۔

سید امیر کبیر صرف ایک واسطے سے سید محمد نور بخش (م ۸۶۹ھ) بانی سلسلہ نور بخشیہ کے پیر بھی ہیں چنانچہ سید محمد نور بخش اپنی کتاب ”صحیفۃ الاولیاء“ میں کہتے ہیں: (۴)

دگر شیخ شیخیم کہ او سید است
 علی نام والوندی المولد است
 بگشت او جہان را سراسر سہ بار
 بدید اولیا چار صد با ہزار
 نمودہ است پنجاہ سال اختیار
 تجانی ز مضمج ز ہی مرد کار
 چنین کاملان ز اولیا بودہ اند
 کہ گوی ریاضات بر بودہ اند

آپ کی ڈیڑھ سو کے قریب تصانیف بتائی گئیں ہیں جو عربی یا فارسی میں ہیں جن میں سے بعض یہ ہیں:

عربی:

شرح اسماء الحسنی، اسرار النقطہ، المودۃ فی القربی و اهل العبا، روضۃ الفردوس،

منازل السالکین فی علماء الدین، رسالۃ الاوراد، فی فضل الفقرو بیان حالات
الفقراء، صفۃ الفقراء، ذکرہ، الانسان الکامل یا روح الاعظم، طالقانیہ، الناسخ
والمنسوخ فی القرآن المجید، تفسیر حروف المعجم، فی خواص اهل الباطن، اربعین
امیریہ، اربعین فی فضائل امیر المومنین علیؑ، السبعین فی فضائل امیر المومنین علیؑ۔
فارسی:

ذخیرۃ الملوک، مرآت التائبین، مشارب الاذواق، اوراد فتحیہ، سیر الطالبین،
ذکرہ، مکتوبات امیریہ، عقلیہ، داویدیہ، واردات امیریہ، دہ قاعدہ، چہل مقام صوفیہ،
ہمدانیہ، اعتقادیہ، حقیقت ایمان، سیر وسلوک، درویشیہ، آداب المریدین،
انسان نامہ، نوریہ، آداب سفرہ، معاش السالکین، مزادات دیوان حافظ،
چہل اسرار۔

اس عظیم صوفی کو علامہ اقبالؒ نے ان الفاظ میں ہدیہ عقیدت پیش کیا ہے۔

سید السادات سالار عجم
دست او معمار تقدیر امم
تا غزالی درس اللہ ہو گرفت
ذکر و فکر از دودمان او گرفت
سید آن کشور مینو نظیر
میر و درویش و سلاطین را مشیر
جملہ را آن شاہ دریا آستین
داد علم و صنعت و تہذیب و دین

آفرید آن مرد ایران صغیر
 باہنر های غریب و دلپذیر
 یک نگاہ او گشاید صد گرہ
 خیز و تیرش را بدل راہی بدہ

امیر کبیر کی کتابوں میں تین کتابوں کو خاص اہمیت حاصل ہے یعنی:

۱- اربعین فی فضائل امیر المومنین علیہ السلام
 چالیس احادیث پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حضرت علی علیہ السلام کی شان
 میں حضرت امام علی بن موسی الرضا علیہ السلام سے مروی ہیں۔

۲- السبعین فی فضائل امیر المومنین علی علیہ السلام
 یہ تمام احادیث حضرت علی علیہ السلام کی شان میں مروی ہیں جنہیں فردوس
 الاخبار، مسند امام احمد بن حنبل، صحیح مسلم، ابن المغازلی، تفسیر ثعلبی، ابواسحاق
 سے تخریج کیا گیا ہے۔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد نے اس
 کتاب کے اصل متن کو نہایت تحقیق و صحت کے ساتھ ڈاکٹر محمد ریاض
 صاحب کی کتاب ”احوال و آثار و اشعار میر سید علی ہمدانی“ کے ساتھ شائع
 کیا ہے۔

رباعیات امیر میں بھی محبت اہلبیت علیہم السلام کا بھرپور رچاؤ ہے

مثلاً (۵)

گر مہر علی و آل بتولت نبود
 امید شفاعت ز رسولت نبود

گر طاعت حق جملہ بر آوردی تو

بی مہر علیٰ ہیچ قبولت نبود

۳۔ المودۃ فی القربیٰ

آیت قرآنی ”قل لا اسئلكم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربیٰ“ کے تحت ”القربیٰ“ کے فضائل۔ اس کتاب کو چودہ مودتوں پر تقسیم کیا ہے اور ہر ”مودۃ“ کے تحت احادیث لائی گئیں ہیں چودہ مودت کے عنوانات حسب ذیل ہیں۔

(۱)۔ پہلی مودت ہمارے سردار اور برگزیدہ اور آقا حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے فضائل میں۔ اسمیں ۳۵ احادیث ہیں۔

(۲)۔ دوسری مودت تمام اہلبیت علیہم السلام کے فضائل میں اسمیں ۲۵ احادیث ہیں۔

(۳)۔ تیسری مودت مجمل فضائل امیر المومنین علی علیہ السلام کے بارے میں اسمیں ۱۹ احادیث ہیں۔

(۴)۔ چوتھی مودت اس بیان میں کہ علی علیہ السلام امیر المومنین یعنی تمام مومنوں کے حاکم اور سپہا الوصیین اور تمام عالم پر خدائے بزرگ و برتر کی حجت ہیں اسمیں گیارہ احادیث ہیں۔

(۵)۔ پانچویں مودت اس امر کے بیان میں کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جس شخص کے مولیٰ ہیں علی علیہ السلام بھی اسکے مولا ہیں اسمیں پندرہ احادیث ہیں۔

(۶)۔ چھٹی مودت اس امر کے بیان میں کہ علیؑ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے بھائی اور ان کے وزیر ہیں اور انکی اطاعت خدا کی اطاعت ہے اسمیں ۲۵ احادیث ہیں۔

(۷)۔ ساتویں مودت فضائل علیؑ میں اور اس بیان میں کہ علیؑ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کا قرض ادا کرنے والا ہے اور انکا ایمان جملہ مخلوق کے ایمان پر فوقیت رکھتا ہے اور وہ جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کے بعد تمام لوگوں سے برتر اور افضل ہیں اسمیں بیس احادیث ہیں۔

(۸)۔ آٹھویں مودت اس بیان میں کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اور حضرت علیؑ علیہ السلام ایک ہی نور سے پیدا ہوئے ہیں اور علیؑ کو خدا نے وہ خصلتیں عطا فرمائی ہیں جو تمام عالم میں کسی کو نصیب نہیں ہوئیں اسمیں سترہ احادیث ہیں۔

(۹)۔ نویں مودت اس بیان میں کہ بہشت اور دوزخ کی کنجیاں علیؑ علیہ السلام کے ہاتھ میں ہیں اسمیں بیس احادیث ہیں۔

(۱۰)۔ دسویں مودت آئمہ اطہار علیہم السلام کی تعداد کے بیان میں اور اس امر کے بیان میں کہ مہدی ہادی آخر الزمان ان ہی حضرات علیہم السلام میں سے ہیں اسمیں سترہ احادیث ہیں۔

(۱۱)۔ گیارہویں مودت سیدۃ النساء فاطمۃ الزہراء بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کے فضائل میں، اسمیں سولہ احادیث ہیں۔

(۱۲)۔ بارہویں مودت تمام اہلبیت علیہم السلام کے فضائل میں گزشتہ فضائل کے ماسوا اسمیں ۲۵ احادیث ہیں۔

(۱۳)۔ تیزہویں مودت حضرت خدیجۃ الکبریٰ علیہا السلام اور حضرت فاطمۃ الزہرا علیہا السلام کے فضائل اور اہلبیت علیہم السلام کی محبت اور انکے محبوبوں کے ثواب، انکے درجات کی بلندی اور انکے دشمنوں کے عذاب و نکال کے بیان میں، اسمیں پندرہ احادیث ہیں۔

(۱۲)۔ چودھویں مودت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اور ان کے اہلبیت اطہار علیہم السلام کے فضائل اور حضور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وفاطمۃ الزہرا علیہ السلام کی وفات اور دفن کے حالات اسمیں پندرہ احادیث ہیں۔

اس کتاب کے اردو، فارسی اور انگریزی میں تراجم موجود ہیں۔

۱۔ اسکا فارسی ترجمہ سید سلیمان قندوزی نقشبندی حنفی کی کتاب ”ینابیح المودۃ“ (عربی) کے فارسی ترجمہ بنام ”مفاتیح الحجۃ“ کے ساتھ موجود ہے۔

۲۔ اردو ترجمہ مولانا سید شریف حسین بھریلوی سبزواری (۶) نے کیا جسے مع متن امامیہ کتب خانہ لاہور نے شائع کیا ۱۲۰ صفحات پر مشتمل ہے احوال مصنف پر اضافہ مولانا مرزا احمد علی (۷) نے کیا ہے جبکہ تقریظ مولانا سید محمد ہارون زنگی پوری (۸) کی ہے۔

۳۔ انگریزی ترجمہ مولانا سید احمد علی رضوی موہانی نے بنام

Al-Muwaddat - Ul - Qurba

کے نام سے کیا جسے ۱۹۳۷ء کو مدرسۃ الواعظین لکھنؤ نے شائع کیا شروع میں سترہ صفحات پر مشتمل پر مغز مقدمہ ہے۔

۴۔ مولانا سید ابوالقاسم حائری نے اسکی فارسی اور عربی میں شرح لکھی:

(۱) البشریٰ بالحسنیٰ در شرح مودۃ فی القربیٰ (فارسی)

۲۰۸ ص، آغاز: بسملہ و خطبہ اما بعد بدانکہ ابن اقل بنی ہاشم ابوالقاسم بعرض

اہل ایمان و اسلام میرساند کہ ابن احقر الانام از قدیم الایام بغایت شائق نہایت عاشق بودم کہ این کتاب مستطاب را شرحی مفصل۔۔۔۔۔

(ب) البشریٰ بالحسنیٰ (عربی)

۱۲۹۵ھ اور ۱۳۱۷ھ کو لاہور میں چھپی۔

حواشی

(۱) — دکتر سید محمود انواری، مقدمہ ذخیرۃ الملوک صفحہ سی و چھار، دانشکدہ

ادبیات و علوم انسانی ایران، ۱۳۵۸ ش ق

(۲) — ڈاکٹر شیخ محمد اکرام، آب کوثر، صفحہ ۳۷۸، فیروز سنز لاہور، ۱۹۶۸ م

(۳) — دکتر سید محمود انواری، مقدمہ ذخیرۃ الملوک صفحہ سی و دو، ایران

(۴) — ایضاً صفحہ سی و سہ،

(۵) — سید علی ہمدانی، چہل اسرار صفحہ ۲۸۱، مشمولہ احوال و آثار و اشعار میر

سید علی ہمدانی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، ۱۹۸۵ م

(۶) — مولانا سید شریف حسین بھریلوی ابن سید امام علی سبزواری بھریلی

ضلع انبالہ میں پیدا ہوئے پنجاب یونیورسٹی سے فاضل فارسی و فاضل عربی کی

استاد حاصل کیں گورنمنٹ سنٹرل ماڈل سکول لاہور میں ۳۲ سال تک عربی

و فارسی کے استاد رہے ۱۹۴۲ م کو واصل بحق ہوئے آثار حیدری ترجمہ تفسیر

امام حسن عسکری (ع)، زادا لعقبی ترجمہ المودۃ فی القربی، ترجمہ کوکب دری،

ترجمہ نزہتہ اثنا عشریہ جلد اول، سوم، چھارم، و نہم وغیرہ آپ کے علمی آثار

ہیں (مطلع انوار)

(۷) — مولانا مرزا احمد علی بن منشی مرزا محمد مہدی مارچ ۱۹۴۴ م کو امرتسر میں

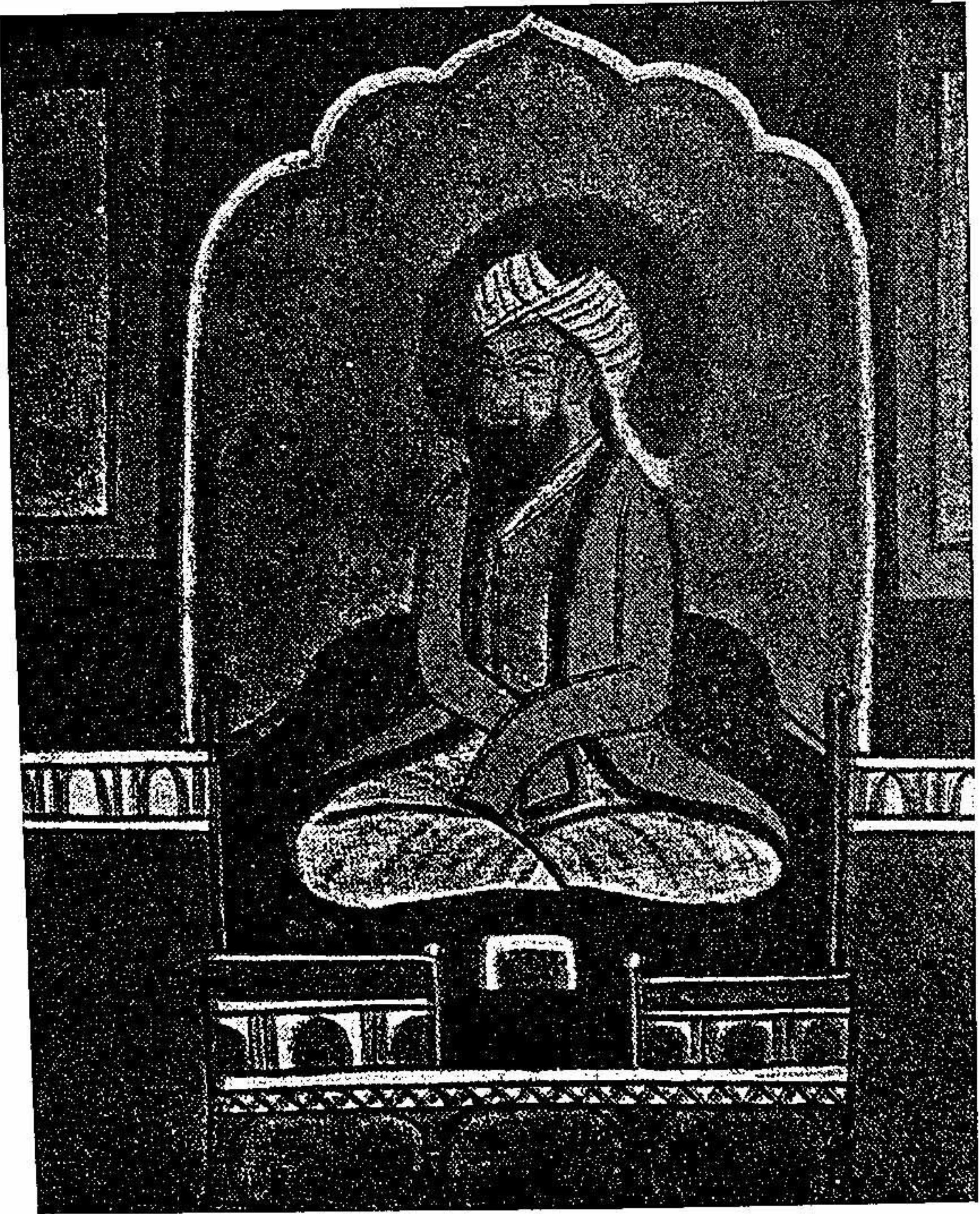
پیدا ہوئے مولانا خلیفہ عبدالرحمن مدرس مدرسہ تائید الاسلام امرتسر، مولانا

عبدالباقی، مولانا نجم الدین، مولانا فیض اللہ، مولانا عبدالصمد، مولانا ابوالقاسم

حائری (م ۱۹۰۶ م)، مولانا سید علی الحائری (م ۱۹۴۰ م) اور مولانا ثنا اللہ

امرتسری سے اخذ فیض کیا لوامع القرآن، شیعہ پاکٹ بک، سیر الاولین تبصرہ
بر کتاب ”تہذیب و تمدن اسلامی“ از رشید اختر ندوی، اثر الولاء بجواب اسرار
روایات کربلا، مرآة القادیانیہ، پرواز قیاس، لوح باب و بہا، سلک الجواہر،
ماہمہ معاویہ، اور الانصاف آپکی یادگار ہیں ربیع الثانیہ ۱۳۹۰ھ / جون ۱۹۷۰م کو
واصل بحق ہوئے۔ (تذکرہ علمای امامیہ پاکستان)

(۸) — مولانا محمد ہارون بن سید عبدالحسین ۱۲۹۲ھ کو زنگی پور میں پیدا
ہوئے مولانا محمد سمیع زنگی پوری، مولانا محمد ہاشم، مولانا سید علی حسین، مولانا
علی جواد، سے اخذ فیض کیا ۱۳۳۹ھ / ۱۹۲۰م کو واصل بحق ہوئے السیف الیمانی
علی مسیح القادیانی، براہین الشہادت، اوراد القرآن، توحید القرآن، امامتہ
القرآن، علوم القرآن، توحید آئمہ، شہید الاسلام، مکالمہ علمیہ قادیانی و شیعہ وغیرہ
آپکی یادگار ہیں (مطلع انوار)۔



تصویر خیالی امیر کبیر میر سید علی ہمدانی معروف بہ شاہ ہمدان و خواری کتیر
(اصل آن در موزہ سربنگہ)

مقالاتی کہ برای دانش دریافت شد

فارسی

- | | |
|--|--|
| دکتر محمود فاضل، مشهد | ۱- حیات دنیا از نظر حافظ شیراز |
| دکتر مہر نور محمدخان،
دانشگاه تهران | ۲- تاثیر انقلاب اسلامی در
فرہنگ و ادب پاکستان |
| دکتر محمد حسین تسبیحی، اسلام آباد | ۳- انیس شناسی در ایران |
| عبدالغفور آرزو ہروی، مشهد | ۴- رستاخیز هنری |
| دکتر سید احسن الظفر، دانشگاه لکھنؤ | ۵- حیرت در کلام بیدل |

اردو

- | | |
|-------------------------------|-----------------------------------|
| دکتر غلام سرور، کراچی | ۱- علامہ اقبال اور فارسی غزل |
| دکتر عطش درانی، اسلام آباد | ۲- فارسی اصطلاحات سازی |
| محمد عطا اللہ خان، اسلام آباد | ۳- خط فارسی کے ماخذ |
| دکتر غلام ناصر مروت، پشاور | ۴- فارسی زبان کی اہمیت اور مستقبل |
| دکتر انوار احمد، ملتان | ۵- اقبال اور شریعتی کے ذہنی روابط |
| دکتر احمد حسین قلعداری، گجرات | ۶- ملا نسامح کاشاہنامہ احمدی |
| الیاس عشقی، حیدرآباد | ۷- رسالہ تحقیق پر ایک نظر |

کتابهایی که برای معرفی دریافت شد

اردو

- ۱- رقعات مرشدی
تالیف محمد عبد الصمد، چشتیہ اکادمی
فیصل آباد- پاکستان. ۱۹۹۱ء
- ۲- ڈائریکٹری رسایل و اخباری تراشے
بیت الحکمہ ہمدرد فاؤنڈیشن پاکستان
ہمدرد سنٹر ناظم آباد- کراچی- پاکستان
جامعہ اہل بیت، اسلام آباد
سنٹرل ایشیا مدل ایست سٹڈیز
لاہور، ۱۹۹۰ء
- ۳- مومن کون؟
- ۴- امام خمینی کے حالات زندگی
- ۵- توشہ
- ۶- فہرست کتب ۱۹۹۲ء
- ۷- اوراد فتحیہ
- ۸- رسول اکرم اور بنی نوع انسان
- از سید حسنین کاظمی - اسلام آباد
ایجوکیشنل پبلشنگ ہاوس - دہلی
امیر کبیر سید علی ہمدانی
دکتر محمد رفیق مرزا
مترجم محمد عطاء اللہ خان
اسلام آباد ۱۹۹۱ء

فارسی

- ۱- تاریخ حزن الملل بخارا
خاطرات امیر سید عالم خان بکوشش
محمد اکبر عشیق کابلی، افغانستان، ۱۳۷۰
- ۲- سیری در الغدیر
تالیف محمد امینی نجفی - قم - ایران
- ۳- کدو مطبخ قلندری
تالیف ادہم خلخالی بہ اہتمام احمد مجاہد
تہران- ایران، ۱۳۷۰
- ۴- نشانہ روی با تفنگہای بدون فشنگ
مباحثہ "کیہان ہوائی" و "عفوین الملل"
تہران - ایران

تالیف رشاد احمد لاهوری، ۱۹۹۰ء

۵- زردری

تالیف غلام رضا رشید یاسمی

۶- گرد

تهران ۱۳۶۹

گردآوری ایرج افشار با همکاری کریم

۷- نامواره دکتر محمود افشار

اصفهانیان تهران، ۱۳۷۰

(جلد ششم)

انگلیسی

The Role of Ahlul Bait in Preserving the Teaching of Islam - ۸

By: Allamah Syed Murtaza Askari

Meal Production of Technology in Pakistan - ۹

By: Dr. A.S.ALvi

مجله هایی که برای معرفی دریافت شد

فارسی

سالنامه	مجله تحقیقی و ادبی فارسی دانشکده دولتی لاهور،	۱- کاوش
ماہنامہ	مدیر پروفیسور ظہیر احمد صدیقی	۲- کلک
ماہنامہ	ش/۲۲ دیماہ ۱۳۷۰، تهران - ایران	۳- خیلواکی
ماہنامہ	ش/۲۶ - ۱۳۷۰، پشاور	۴- نگارندہ
ماہنامہ	ش/۶ - ۱۳۷۰، تهران - ایران	۵- الثقافة الاسلامیہ
ماہنامہ	شماره ۴۲ - رمضان شوال ۱۴۱۲	۶- کیهان فرهنگی
ماہنامہ	شماره ۸۲ فروردین ماہ ۱۳۷۱	

اردو

ماہنامہ	ج/۴، ش/۲ فروری ۱۹۹۲ لاهور	۱- اشراق
ماہنامہ	ج/۹، ش/۳ فروری مارچ ۱۹۹۲ اسلام آباد	۲- اخبار اردو
ماہنامہ	ج/۴، ش/۳ مارچ ۱۹۹۲ راولپنڈی	۳- افتخار ایشیا
ماہنامہ	ج/۲، ش/۱، ۲، ۳ جنوری فروری تا اپریل ۱۹۹۲	۴- بزی ورلد
ماہنامہ	ج/۲، ش/۹، ۸، ۷ ملتان رود - لاهور فروری ۱۹۹۲	۵- تمدن
ماہنامہ	ج/۲، ش/۲ دسمبر ۱۹۹۱، بزم ندای مسلم پاکستان - لاهور	۶- سبیل ہدایت
ماہنامہ	ج/۲، ش/۵ مارچ ۱۹۹۲، کراچی	۷- شمس و قمر

- ۸- الفجر ماہنامہ ج/۳، ش/۶-۸ فروری تا اپریل ۱۹۹۲ء کراچی
- ۹- ویژن سہ ماہی ج/۶، ش/۴ اپریل ۱۹۹۲ء لاہور
- ۱۰- انجمن پندرہ روزہ ج/۲۶، ش/۴، دسمبر ۱۹۹۱ء لاہور
- ۱۱- الامیر ماہنامہ ج/۳، ش/۹، مارچ، اپریل ۱۹۹۲ء کراچی
- ۱۲- خواجگان ماہنامہ ج/۲۲، ش/۳، مارچ ۱۹۹۲ء لاہور
- ۱۳- روحانی پیغام ماہنامہ ج/۱۱، ش/۴-۷ جنوری، اپریل ۱۹۹۲ء فیصل آباد
- ۱۴- شام و سحر ماہنامہ ج/۱۸، ش/۲ فروری ۱۹۹۲ء اردو بازار- لاہور
- ۱۵- علم و قلم ماہنامہ جنوری ۱۹۹۲ء سیالکوٹ
- ۱۶- قیام ماہنامہ ج/۴، ش/۲-۳، فروری مارچ ۱۹۹۲ء لاہور
- ۱۷- وحدت اسلامی (اشاعت خصوصی) ماہنامہ شماره ۸۵ دفتر کلچرل قونصلر سفارت جمهوری اسلامی ایران- جنوری، مارچ، و اپریل و مئی ۱۹۹۲ء اسلام آباد
- ۱۸- ہومیوپیتھی ماہنامہ ج/۹، ش/۲، ۳، ۴ فروری و مارچ و اپریل ۱۹۹۲ء - راولپندی
- ۱۹- پیام عمل ماہنامہ ج/۳۳- ش/۱۲، ۱۳ مارچ، اپریل ۱۹۹۲ء
- ۲۰- خیر العمل ماہنامہ ج/۱۴- ش/۹، ۱۰، ۱۱ مارچ، اپریل ۱۹۹۲ء
- ۲۱- سب رس ماہنامہ ج/۵۵، ش/۱ جنوری ۱۹۹۲ء حیدرآباد
- ۲۲- منشور ماہنامہ ج/۳، ش/۱۰، ۱۱ مارچ ۱۹۹۲ء کراچی
- ۲۳- آموزگار ماہنامہ کاشانہ سہیل، ۳۷ بہوانی پیتھ جلاکاون
- ۲۴- تحقیق ماہنامہ ش/۵ شعبہ اردو سندھ یونیورسٹی ۱۹۹۱ء

- ۲۶- فکر و نظر سه ماہی ج/۲۹، ش/۳، ادارہ تحقیقات اسلامی، اسلامی یونیورسٹی اسلام آباد
- ۲۷- مرجان سالنامہ مرجان پبلک سکول- اسلام آباد
- ۲۸- کتاب رمضان ماہنامہ تنظیم المکاتب، گولہ گنج لکھنؤ نمبر ۱۸ ہندوستان
- ۲۹- طلوع افکار ماہنامہ ش/۲، ج/۲۳ رضویہ سوسائٹی کراچی ۱۹۹۲ء
- ۳۰- معارف ماہنامہ ج/۱۴۹، دارالمصنفین، شبلی اکیڈمی اعظم گڑھ جنوری ۱۹۹۲ء
- ۳۱- فیض ماہنامہ ش/۱۱، ج/۸ فروری ۱۹۹۲ء
- ۳۲- توحید دو ماہی ج/۹- ش/۳ اپریل و مئی ۱۹۹۲ء
- ۳۳- ہمدرد صحت ماہنامہ ج/۶- ش/۵ مئی ۱۹۹۲ء
- ۳۴- مصباح القرآن ماہنامہ جلد ۴، شماره ۳ اپریل ۱۹۹۲ء

انگلیسی

Progressive farming Monthly Vol No.6 Nov & Dec.

P.A.R.C. Islambad.

Pakistan Journal of History and Culture Monthly

Quaid-e-Azam Number 1-2

Research Society of Pakistan

University of the Punjab Lahore

Vol No.29 April-92

درست نامہ دانش شماره ۲۷-۲۸

درست	سطر	صفحہ نمبر
شاہنامہ فردوسی	۱	فہرست مطالب
افتتاح	۲	فہرست مطالب
صمیمیتی	۱۰	۵
ہزینہ	۱۵	۹
وگر	۱۳	۱۰
زمینہ	۶	۱۳
شَنَانُ	۷	=
زائد	۱۱	۲۰
ابا	۷	۲۵
بارہ	۳	۳۲
و	۱۴	۳۶
(گردند) زائد	۱۱	۵۵
کار	۱۰	۶۰
القلم	۹	۶۲
تفحص	عنوان	۶۵
نیز	۴	۶۶
بینیم	۱	۶۷
افراسیاب	۱	۶۹
است	۹	۷۵
اہمیت	۱۵	=
سیستان	۱۴	۷۸
درآید	۱۰	۷۹
زمام	۱۷	=

درس	سطر	صفحه نمبر
شوند	۲۰	۸۳
احوال	۱۴	۸۴
بپوشید	۱۷	۸۷
غرقه	۱۸	=
کردوبه	۱۲	۹۲
است	۱۴	۹۳
چنین	۵	۱۰۸
تصحیح	۹	۱۱۲
معروف	۱۰	۱۱۴
گوش	۴	۱۲۶
چاک	۱۴	۱۳۶
تکمله	۱۷	۱۳۹
حاکم	۱۳	۱۴۳
سلسله	۲۰	۱۴۸
سن	۱۱	۱۵۲
تذکرہ	۸	۱۵۸
شعر	۱۶	۱۶۰
بخشش	۱۸	۱۷۴
برزگران	۱۲-۶	۱۸۳
ملاحظہ	۱۰	۲۰۰
عمیق	۵	۲۰۱
مجلد	۱۰	۲۰۴
شائبہ	۲	۲۲۶

درس	سطر	صفحہ نمبر
اشتغالاتم	۳	۲۲۸
توسط	۱۰	=
رحیق	۱۲	۲۳.
النبیین	۱۶	۲۴۵
بمناسبت	عنوان	۲۷.
حسنش	۷	۲۸.
اقتفای	۱۶	۲۸۲
نجویم	۱۷	۳۲۲
مشترک	۳	۳۵۷

English Portion

Page	Line	Correct
3	24	Caliber
4	5	The
5	11	Sincerity
10	23	alone
15	12	پیشین
16	8	hand
25	26	behaviour

(این شماره دانش در چاپخانه بود که خبر وفات این دو استاد بزرگ زبان و ادب به ما رسید. غیر از این چاره ای نبود که در آخر مجله این را اضافه کنیم.)

درگذشت استاد سجاد باقر رضوی

خبر درگذشت استاد والا مقام زبان و ادبیات اردو و انگلیسی و محقق ارجمند و شاعر معروف دکتر سید سجاد باقر رضوی که روز پنجشنبه ساعت ۷ صبح ۱۲ / اوت ۱۹۹۲ م مطابق ۱۳ / صفر ۱۴۱۳ هـ - ق. برابر با ۲۲ / مرداد ۱۳۷۱ هـ - ش. بسن ۶۴ سالگی در لاهور اتفاق افتاد. موجب رنج و تأسف شدید همه اهل دانش و ادب واقع گردید. وی از چندی پیش بمرض ضیق نفس و تب دق مبتلا بوده و اخیراً در بیمارستان خوابیده بود و همان مرض باعث هلاکت وی شد.

مرحوم استاد رضوی در محافل شعر و ادب دارای مقام بس بلندی بود. وی منار نور علم و معرفت بود و قلوب صدها شاگرد خود را با اشعه شعور و نور معرفت منور و روشن گردانیده و چندین کتاب ذیقیمتی و مقالات ارزشمندی تألیف کرده، همواره نام وی در صفحه روزگار زنده و پاینده خواهد بود.

استاد دانشمند فقید روز ۴ اکتبر ۱۹۲۸ م در اعظم گره (یوپی-هند) دنیا آمد و پس از تکمیل تحصیلات ابتدائی به پاکستان مهاجرت نمود و از کراچی دوره های لیسانس و فوق لیسانس در زبان و ادبیات انگلیسی را باموفقیت گذرانده در ستامبر ۱۹۵۶ م استاد زبان و ادبیات انگلیسی در

دانشکده اسلامیہ لاہور شروع بکار کرد و سپس در نوامبر ۱۹۶۳ م به دانشکده خاورشناسی دانشگاه لاہور منتقل و تدریس زبان و ادبیات اردو در آن دانشکده آغاز کرد و چندی بعد موفق باخذ درجہ فوق لیسانس در زبان و ادبیات اردو از دانشگاه پنجاب ہم شد و کما سابق به تدریس کلاس فوق لیسانس اردو در دانشکده خاورشناسی لاہور ادامه داد. در همان اوان وی موفق باخذ دکتری در زبان و ادب اردو از دانشگاه کراچی شد. وی بسال ۱۹۸۸ م از مقام استادی باز نشستہ شدہ بعنوان استاد جز وقتی بتدریس و راهنمایی دانشجویان اشتغال داشت. ضمناً بکار تحقیق و تالیف ہم می پرداخت.

استاد سجاد باقر مرحوم چندین مقالہ دربارہ موضوعات مختلف ادبی در مجلات معروف پاکستان مانند نقوش و ادب لطیف و فنون منتشر ساخته است. همچنین کتابهای تیشہ لفظ (مجموعہ اشعار وی) و تہذیب و تخلیق و مغرب کے تنقیدی اصول (اصول غربی نقد) و چندین مقالہ در نقد ادب و داستان مغلیہ و جدید امریکی ناول نگار (داستان نویس جدید آمریکایی) و افتادگان خاک ترجمہ های است بزبان اردو کہ آخرین کتاب ترجمہ رومان معروف (Les Miserables) می باشد و این کتابها نمایانگر سہ جنبہ مختلف شخصیت استاد بعنوان شاعر و ناقد و مترجم می باشد.

استاد سجاد باقر رضوی صدها شاگرد والہ و شیدای خود بجا گذاشته است کہ بعضی ازان دارای مقامات بس محترم و معتبری می باشند. مانند شاعر معروف اردو ناصر زیدی، دکتر گوہر نوشاهی معاون مقتدرہ قومی

زبان (یا فرهنگستان پاکستان)، استاد سجاد شیخ رئیس قسمت انگلیسی دانشکده گوردن راولپندی، دکتر آفتاب ثاقب استاد زبان اردو در مؤسسه زبانهای نوین اسلام آباد و دکتر نثار قریشی استاد زبان اردو در دانشگاه آزاد اسلام آباد و علی تجمل واسطی مدیر دایره برنامه ریزی اداره عمران (سی دی اے) اسلام آباد آقای تبسم کاشمیری استاد اردو در دانشگاه اوسا (ژاپن) و مرحوم سراج منیر مدیر اسبق اداره ثقافت اسلامی لاهور و خانم دکتر عابده سلطانه استاد اردو برنامه برکله (آمریکا) و دکتر سهیل احمد خان رئیس قسمت اردو دانشگاه لاهور و اکرام چغتائی محقق اردو سائنس بورڈ و (انجمن علمی اردو) و راجہ فاروق حسن استاد دانشگاه تورانتو (کانادا) و بسیاری از استادان اردو و انگلیسی در دانشکده های شهرستانهای پنجاب مانند دکتر ریاض مجید (استاد دانشکده دولتی فیصل آباد) و دکتر طاهر تونسوی رئیس دانشکده دولتی ملتان وغیره.

فصلنامه "دانش" خدمت خانواده محترم و بازماندگان سوگوار مرحوم استاد صمیمانه تسلیت عرض کرده مغفرت آن استاد بزرگوار عالیقدر را از درگاه ایزد متعال مسئلت می نماید.

* * * * *

رحلت استاد ممتاز حسین

پروفیسور سید ممتاز حسین استاد گرامیقدر محقق گرانمایہ و سخن شناس سرشناس شبہ قارہ ہند و پاکستان روز شنبہ ۱۵ / اوت ۱۹۹۲م برابر با ۱۵ / صفر ۱۴۱۳ھ - ق و مطابق ۲۴ / مرداد ۱۳۷۱ھ - ش در نتیجہ سکتہ قلبی در کراچی بہ سن ۷۸ سالگی از دنیای فانی بہ عالم جاودانی شتافت۔

شاد روان استاد ممتاز حسین در اول اکتبر ۱۹۱۸م (۹ / مہر ماہ ۱۲۹۷ھ - ش) در دہستانی بنام پارہ در بخش غازی پور، یو - پی (ہند) در خانوادہ نسبتہ متمولی چشم بجهان گشود و طبق سنت خانوادگی در کودکی غیر از کتابهای دینی، گلستان و بوستان و انوار سہیلی را خواند و بہمین علت تا آخر عمر ہموارہ علاقہ وافری بہ زبان شیرین حافظ و سعدی حفظ کردہ و چندین کتاب دربارہ شعرای فارسی گوی شبہ قارہ تألیف نمود۔ مرحوم استاد دورہ متوسطہ را در سال ۱۹۳۴م در غازی پور تمام کردہ بہ شہر الہ آباد رفت و آنجا وارد دانشگاه شدہ در سال ۱۹۳۸م لیسانس گرفت و در سال ۱۹۴۳م از دانشگاه علیگر دورہ دانشسرای عالی را باتمام رسانید و سپس در سال ۱۹۴۶م باخذ درجہ فوق لیسانس در زبان و ادبیات اردو از دانشگاه اگرہ توفیق یافت۔ در همان اوان در دانشکدہ کولون لکھنو (ہند) بعنوان معلم شروع بکار کرد و چندی بعد بہ بمبی رفتہ برای مدت دو سال بعنوان معاون مدیر مؤسسہ تحقیقات اردوی انجمن اسلام انجام وظیفہ کرد و ضمناً در دانشگاه بمبی بہ کلاس فوق لیسانس اردو تدریس می کرد۔

در سال ۱۹۴۹م وی به پاکستان مهاجرت نمود و برای مدت دو سال روزنامه نگار آزاد اردو و انگلیسی بود و سپس باز به کار معلمی مراجعت کرد. سپس مدتی در دانشگاه کراچی به تدریس اردو به کلاس فوق لیسانس پرداخت و ضمناً راهنمایی دانشجویان دوره دکتری دانشگاه مزبور هم بود. در اواخر عمر وی در دانشکده فیدرال اردو کراچی بعنوان استاد افتخاری به کلاس فوق لیسانس زبان و ادبیات اردو تدریس و به دانشجویان دوره دکتری در کارهای تحقیقی شان راهنمایی می کرده است.

دوره نویسندگی وی بانتشار چندین داستان کوتاه در مجلات معروف شبه قاره آغاز گردید. اما بزودی وی شعبه تحقیق و سنجش ادبی را برای خود انتخاب نموده به نوشتن مقالات و کتابهای نقد و تحقیق ادبی آغاز کرد چنانکه در عرض دوران ادبی پنجاه ساله خود وی در حدود دوازده کتاب و چندین مقاله درباره شعر و ادب اردو و فارسی منتشر نمود و درین زمینه در میان ادباء و سخن سنجان معاصر مقام بسیار ممتاز را حایز شد. کتابهای که وی بار دو تألیف نموده است بقرار زیر می باشد:

نقد حیات در ۱۹۵۰م، ادبی مسائل در ۱۹۵۴م، نئی قدریں (ارزشهای جدید) در ۱۹۵۵م، نئی تنقیدی گوشے (گوشه های نقد ادبی جدید) در ۱۹۵۷م و انتخاب غالب (دهلوی) مع مقدمه نیز در ۱۹۵۷م، (داستان اردو) باغ و بهار (از میر امن دهلوی) مع مقدمه و فرهنگ در ۱۹۵۸م، ادب اور شعور (ادب و شعور) در ۱۹۵۹م، غالب ایک مطالعہ (مطالعه ای درباره غالب دهلوی) در ۱۹۶۹م از کراچی (برنده جایزه ادبی داؤد) و نیز در

۱۹۸۶م از لکھنؤ، امیر خسرو دہلوی حیات و شاعری (شرح حال و نقد شعر امیر خسرو دہلوی) در ۷۶-۱۹۷۵م از کراچی (برندہ جایزہ ادبی داؤد) و نیز در ۱۹۸۳م از دہلی، نقد حرف در ۱۹۸۵م از کراچی و دہلی و کتابی بانگلیسی بعنوان "امیر خسرو دہلوی" در ۱۹۸۶م از دہلی و کراچی منتشر شد همچنین وی دو کتاب دربارہ میر تقی (بزرگترین غزل گوی اردو) و اقبال لاہوری ہم تالیف نمودہ است کہ زیر چاپ است۔

استاد ممتاز حسین با "دانش" ہم همکاری داشت و یکی از مقالات پرارزش اردوی وی بعنوان "امیر خسرو دہلوی اور شیخ نظام الدین اولیاء بدایونی (دہلوی) کے تعلقات کی نوعیت" چگونگی روابط امیر خسرو و نظام الدین اولیاء اخیراً در شمارہ ۲۴-۲۵ "دانش" منتشر شدہ است۔
ادارہ "دانش" درگذشت استاد فقید را ضایعہ بزرگ ادبی محسوب داشتہ بہ جامعہ ادبیات و بازماندگان آن مرحوم صمیمانہ تسلیت می گوید۔

* * * * *



REFERENCES:

1. Gitanjali - (VI) (English)
2. The Personality and Genius of Tagore. By Humayun Kabir (Trans.): Mohammad Tafazzoli.
3. Diwan-e-Nasir-e-Khusrau. Edited by M. Minovi.
4. The Mathnavi of Jalaluddin Rumi. (Trans.); Reynold A. Nicholson - Vol.-IV. Page-218.
5. Ibid Vol-11, Page-352
6. Ibid, Page-108.
7. The Journal - Faculty of Literature, Teheran University, 1961, Page-7.
8. Ibid, Rabindra Nath Tagore, By Pour-e-Daud.
9. Tagore - His Thoughts And Art by William B.P., page-259.
10. Gitanjali - (Persian) page-30-31.
11. Sacrifice (Persian) page-17.
12. The Journal - Faculty of Literature, Teheran University, issue No.2, page-92.

him to visit that country. First he visited Iran along with his wife Pritima Devi and J.J. Babai, the Head Priest of the Parsi Anjuman of India in the afternoon of 1932. The Minister of Cultural Affairs with a group of Iranian scholars received him. He stayed at a literary society called "Bagh-e- Nayar - uddauleh" where his seventieth Birthday was celebrated with éclat. After a short stay at Teheran he along with his companions set out for Shiraz and finally via Hamadan and Kirmanshah, they moved towards Mesopotamia. This time his only purpose to visit Iran was to invite an Iranian Professor to teach Persian language and literature at the University which he had founded.

In 1934, Tagore re-visited Iran to participate in the Firdausi Millinnium Celebrations and to visit several literary institutes. This visit of Tagore to Iran proved very fruitful in strengthening the cultural relations and promoting the age old friendship between the two nations of India and Iran.

Rabindra Nath Tagore shall always shine in the vast firmament of global culture and civilization and in Iran - the land of civilization, sufism and literature; Tagore is profoundly adored and his name is eternally inscribed in the annals of the East. I conclude this paper with the prophecy of the great man: "I shall not commit the sin of losing my faith in man and about his future and foresee an age when the great tragedy will come to the end and a new chapter in the history of man will begin. Once again the world will be bereft of lusts. Perhaps there will be a silver lining in this horizon of the East where from even the Sun rises. At that time, the undefeated man, inspite of all the obstructions and impediments, will plan for his victories with a view to regain his lost heritage".(12)

philosophy through the centuries. Those days, inspite of geographical distance and all sorts of hurdles, we had continued to keep our spiritual contacts. In recent past, our relations were snaped which adversely affected our friendships. But we have not altogether forgotten our age old ties and especially now, when the process of awakening has begun in Asia. We shall once again try to revive our life time friendship. Having heard about this awakening, you have come to India so that we may be able to re-ignite our lamps and revamp our Indo-Iranian civilizations side by side. With our common songs we will arouse enthusiasm in Asia to achieve our truthful ends."

Iran shall never forget Tagore. In 1961, the University of Teheran celebrated the Tagore Centenary for two days. Iran had also sent its delegates at the Tagore Centenary held at Delhi from 12-17 Novermber, 1961. Besides speeches high lighting the greatness of Tagore, the Committee of Teheran University had also decided to adorn one of the halls of an academic institute with a tablet in the memory of Tagore's visits to Iran and to name a high-school after him. Moreover, the Committee had also recommended the translation of some of his works into Persian and it was in the fitness of the things that a special issue of a journal on Tagore was brought out by the Arts Faculty of the Teheran University.

The encyclopaedias in the Persian language have paid rich tributes to Tagore. The Encyclopaedia Dekhuda in the biography of Tagore calls him "a great scholar" while our learned Professor Qaznavi remembers him as "a great contemporary historical personality".

The love and admiration of Tagore for the culture, philosophy and literature of Iran twice impelled

and thus exposing the malice and prejudice of the Britishers against Iran. The first decade of the 20th Century was witnessing unrest and turbulence in the sub-continent. While the terrorist activities were on the increase, a faction of the nationalists nurtured the idea of achieving India's independence through force and political assassinations. Against the back drop of hostilities and bloodbath, Tagore emerged with the gospels of humanism safeguard civilization and protect the barriers of society against all sorts of dangers and threats. He tried to bring about a change in the medieval thinking of the Indians through his powerful writings. The great thinker dispelled superstitions and vehemently condemned the rites of Sati as heinous sin.(10) He never abandoned his efforts to gain the freedom of man and his country so much that when he forthwith returned the coveted title of "Sir" to the British Viceroy, saying:

"The time has come when honours and awards are being looked down upon. On my part, without such awards, I want to be in the midst of my countrymen who are being contemptuously and inhumanely treated. Therefore, I shall request you to take back the honour bestowed upon me by His Imperial Crown."(11)

It left a tremendous impact upon the people of India and helped them to realize a new spirit in themselves.

On 9th January 1933, Tagore had written a welcome address with his red ink in honour of Professor Pour-e-Daud which displays his love and regards for Iran:

Mr Pour-e-Daud,

I welcome you to India as a messenger of the great Iran. History proves that we the people of India and Iran are brothers and have been enjoying close relationships in the realms of art, literature and

Pazargadae in a volume entitled The Gret Man which was published by the University of Teheran in 1962.

The other works of Tagore rendered into Persian are:

The Hundred Verses of Tagore by Ziauddin Behroosh (1935, Caluttta), and again The Hundred Verses of Tagore by Professor Pour-e-daud (1961, University of Teheran) whose verses were selected by Tagore himself and is regarded as the first Persian translation of Tagore. The Commandments of Zoraster by Abdul Husain Sepanta, The Gardener by K. Khatir (1955 Teheran), Crisis In Civilization by Mohammad Tafazzoli, Our Songs In a Child's Dream by Naseeruddin Doost (1963, Meshad), Chitra by Dr. Fathul-lah Majtabai (Neel Publication 1955, Teheran), Fruit Gathering by Naseeruddin Dost (1955, Teheran). 14th April, 1941, on his Eightieth Birthday, Tagore personally delivered an address in which he had analysed the causes of the War and had also presented his proposals for global peace. The address is considered as a master piece of prose work and was published with the heading - "The Religion of Man" in persian. The Eternal Songs by G.L. Tikku (1961 Teheran), The Wrecked Ship by Abdul Mohammad Aeiyeti (1965, Teheran), The Crescent Moon by Mohammad Mehr Yar (1962, Faculty of Arts, University of Isfehan), Who was Zoraster, what was his contribution? by Abdul Husain Sepanta (1930, Iran League, Bombay).

Tagore loved Iran. he had sweet memories associated with his visits to that country. During those days, the Britishers had bitter relations with Iran so they used to distort her image in the newspapers published by them in India. As her real admirer Tagor used to do his bit of work by projecting her true picture to the Indians

might have happened in the case of the Persian translation of Tagore because the experts of Indian poetry maintain that the poetry of Tagore is rich in new metrical patterns, elegant, phymes and fine pictorial thoughts which infact defy translation.(9) However, as a result of the keen interest of the Iranians in Tagore in particular and in the rich cultural heritage of India in general, the following works of Tagore have been made available in Persian:

The Gitanjali is the book of verse, containing mystical songs and elements of Indian philosophy, which has conferred immortality upon Tagore. In it, the poet glorifies GOD and puts MAN on a high pedestal by determining his position in different religions and schools or philosophy. The book contains a message of truth and beacons those who are groping in darkness. It is the first book of the East to win the Nobel prize for its author in 1913. Husain Shahbaz translated it into Persian from its English translation done by Tagore, himself. In the winter of 1984, five thousand copies of Gitanjali were published by the Elmi Publicaion in Teheran.

Sacrifice containing the plays: Sacrifice, the Post Office, the Ascetic, Malini, the King and Queen, was translated into Persian by Faridun Gargani. In a single volume, it was twice published in 1961 and 1980 by the Bureau of Translation and Publication in Teheran.

Seventy articles of Tagore with the headings: Changes In Nature, Problems of Education, Then what? The presidential Address, The East And the West, Indian University, In the Process of Movement, thy will Be Done, The Centre of Indian Civilization, Lessons In Unity, The Voice of Truth, Struggles for Freedom, The School of A Poet, The City And The Village, Co-operation, The Transitory Period, Crisis In Civilization were translated into Persian by Dr. Allaudding

in Bengali and have not been adequately translated, therefore, Tagore has not got the apt recognition in the world which he rightly deserves. At the ripe age of seventy he began to paint and in course of ten years he produced three thousand paintings and some of them are marvellous indeed.

Though, Tagore is a man of many parts but primarily he is a poet as good as Victor Hugo or Goethe. He admits himself "Now, when I am at the fag end of my life, in retrospect I see a poet in me... I do not claim that I am a scholar of divinity or a political leader nor do I claim that I am a social reformer or a religious head but I simply say that I am a poet".(7)

The late Ibrahim Pour-e-Daud, professor of Persian Literature at the University of Teheran writes about Tagore in his reminiscences: While talking, Tagore has repeatedly told me, "I think nobody knows me in Teheran because none of my works has been translated into Persian". When I heard him saying it more than once, I promised him that I would do it with the help of one of the teachers there named Ziauddin who was rather acquainted with Persian. I translated a hundred poems of Tagore from Bengali into Persian.(8)

Unlike those days, today, Tagore is famous as the greatest Bengali Savant and the most outstanding Indian poet in Iran. Though the rendering of the works of Tagore into Persian is a difficult task, nonetheless, most of his works have been translated into Persian. His works are originally in Bengali of which some have been translated into English by Tagore himself, a few by others into English and various languages but the fact remains that in the process of translation the poetic beauty withers away and at times the subjectivity of the translators overshadows the original piece. Perhaps this

"The fault is (in him) who sees nothing but fault: how should the Pure Spirit of the Invisible see fault?"

Fault arises only in relation to the ignorant creature, not in relation to the Lord of favour (clemency).

Infidelity, too, is wisdom in relation to the creator, (but) When you impute it to us, infidelity is a noxious thing.

And if there be on fault together with a hundred advantages (excellences) it resembles the wood (woody stalk) in the sugar-cane.

Both (sugar and stalk) alike are put into the scales, because they both are sweet like body and soul".(6)

The influence of the political thoughts of Tagore can be ascertained from the song he had composed for the Indian National Congress which became the National Anthem of India. Tagore begins it with a hymn and depicts Him as the Eternal Charioteer. The message of the muse is universal and holds good for entire human race through the ages.

Tagore is a prolific writer and few can be compared to him in literary out-put. His works include more than a thousand poems, two thousand songs, innumerable stories, plays, novels, operas and articles on wide range of subjects such as education and learning, social reforms, ethical problems etc, which are qualitatively valuable as well. Since his works are mainly

And if he cannot make the ugly, he is deficient (in skill) Hence, He (God) is the creator of (both) the infidel and the sincere (faithful).

From this point of view, then (both) infidelity and faith are bearing witness (ti Him) both are bowing down in worship before His Lordliness".(5)

Tagore spells out that the biggest problem confronting man in his world is the existence of evil. Man shall always remain inflicted by the grief and sorrow which are undoubtedly indispensable for him, here. By talking about evil in life one also proves the point of human imperfection. Therefore, it should be accepted without any hesitation that beneath every human-creation generally lies an imperfection.

Similar to Tagore, Rumi also does not deny the existence of evil and believes in the fact that nothing is vicious in the world, however, it is man who perceives it as good or bad. Infidelity is considered to be detrimental to human-being but God sees in it a great wisdom. Every work performed by man is out of his necessity or urge. Rumi illustrates the point by citing the example of a sugar candy and says that in its preparation a stick is fixed in the centre around which the syrup crystallizes. Though the stick appears odd in sugar candy, nonetheless, it is necessarily there. He believes that evil does not exist in life, if it is at all there, the existence of it is akin to the stick in the sugar candy. None of the souls and bodies are undesirable, in fact, they are the specimens of His craftsmanship:

full of concepts that bear ample similitudes with the thoughts of Tagore. In fact, the close cultural ties between India and Iran became manifest in mysticism and ethics of the two ancient civilizations and further blossomed in various forms in the literature produced in India and Iran. For example, the ideas of Tagore in his book "Sadhana" reveal complete ideological resemblance to the thoughts of Rumi in his "Mathnavi". Sadhana is considered to be one of the most difficult works of Tagore and significant as far as the genius of human mind is concerned. It contains eight chapters dealing with topics such as: man and existence, soul and conscience, human problems, man and his study in respect of love and action, beauty and eternity.

They are the same problems upon which the philosophers of Iran like Mulla Sadra and others have reflected. Rumi, too, has discussed them at length in his Mathnavi. For instance, as regards the cause of the birth of evil which is one of the subject matters of Sadhana, Rumi sees eye to eye with Tagore and frankly admits that evil is unavoidable in human life:

"A painter made two kinds of pictures - beautiful pictures and pictures devoid of beauty.

He painted Joseph and fair-formed houris, he painted ugly afreets and devils.

Both kinds of pictures are (evidence of) his mastery: those (ugly ones) are not (evidence of) his ugliness; they are (evidence of) his bounty.

He makes the ugly of extreme ugliness - it is invested with all possible ugliness-

In order that the perfection of his skill may be displayed (and that) the denier of his mastery may be put to shame.

ideology of an Iranian poet-philosopher Naser-e-Khusrou;

"All human-beings are the saplings of One God, thou shalt not uproot and trample any one of them".(3)

Tagore considers DEATH as an apparent transformation of a condition which in the natural course gives place to REBIRTH. He construes human mortality as a change of life in the cycle of nature. In his famous poem "CHITRA" Tagore says, "It is clear to me that a life unable to reach perfection by means of love does not totally die. I know very well that the flowers which fade away on this earth and the rivers which dry up in wilderness, do not cease to exist. I know it for sure that an object which does not have life and movement or moves too stealthily in the world, does not die. I know that my dreams have not yet turned into reality and the music which I have not yet composed exists in your instrument and it shall never die". In this poem the thoughts of Tagore bear sharp similarity with the narrative of our mystic Rumi:

"I died to the inorganic state and became endowed with growth, and (then I died to (vegetable) growth and attained to the animal).

I died from animality and became Adam (man):
Why, then, should I fear? When I become less by dying?

At the next remove, I shall die to man, that I may soar and lift up my head amongst the angels;
And I must escape even from (the state of) the angels:

Everything is perishing except His Face."(4)

The similarity of thoughts that has been discussed above is not the only instance of its kind in the study of Tagore and Iran. The vast and rich Persian literature is

Iranian philosophy and literature. It is said about his father that he used to begin his day with recitation from some parts of the Upanishad and the ghazals of Hafiz. On account of his piety and austerity, he was called the "MAHARSHI".

The unremitting and fruitful efforts of Tagore for the advancement of national education and learning by innovative means and his struggles against racism and casteism in Santineketan, the great seat of learning which was founded by him, shall remain unforgettable and effulgent in the annals of education.

Tagore always cherished the desire to replace social inequality and obnoxious racism with egalitarian values in human society. The address under the heading "Amendments in Education" which he delivered in Bengali in 1892, left a deep impact upon the education system of the undivided India. Undoubtedly the present education system in India owes a great deal of its evolution to the contributions of Tagore.

After his demise, the said address was rendered into English in 1947.

Tagore had high regards for truth, virtue and beauty. Moreover, in his eyes religion occupies a high place, for, it performs the most vital and crucial role in promoting understanding, friendship, co-operation and morals among nations. He is of the opinion that all men are the children of one God and they should not kill each other, not even shed a drop of blood. Instead, they should pay full attention to the complete development of human personality. Human values develop from convictions and chastity. Close acquaintance of Tagore with the literature, mysticism and philosophy of Iran is quite vivid in his works. The perceptions of Tagore are in line with the

BY: DR. RAZA MUSTAFAVI,
ALLAMA TABATABAI UNIVERSITY,
TEHERAN, IRAN.

Translation: Syed Akhtar Husain
C.A.A.L., S.L., J.N.U.,
NEW DELHI-INDIA.

TAGORE AND IRAN

"Life of my life, I shall ever try to keep my body pure, Knowing that thy living touch is upon all my limbs.

I shall ever try to keep all untruths out from my thoughts, knowing that thou art that which has kindled the light of reason in my mind.

I shall ever try to drive all evils away from my heart and keep my lover in flower, knowing that thou hast thy seat in the inmost shrine of my heart.

And it shall be my endeavour to reveal thee in my actions, knowing it is thy power gives me strength to act."(1)

Great thinkers and Literary geniuses are not confined to a particular society. Tagore who was a great poet, a noble philosopher, a sublime thinker, a powerful writer of fiction and drama, an excellent painter and a marvellous composer,(2) is equally adored in Iran as any well-known Iranian thinker, poet or scholar.

For us, Tagore is a symbol for spiritual movement and holy aspiration which goes as a long way to create awakening among the nations of the world. He takes firm and effective steps to champion the cause of humanity and uplift mankind.

Acquaintance of the cultured family of Tagore, particularly that of his father with the civilization and mysticism of Iran, especially the ghazals of Hafiz, inevitably led Tagore to come into close contact with

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204

DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

Spring & Summer 1992
(Sl. No. 29-30)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.

